

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۱۳۵۰

دانشگاه اراک

دانشکده گروه

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد

عنوان:

.....

پژوهشگر:

.....

استاد راهنما:

.....

استاد مشاور:

.....

فصل / سال



« صورت جلسه دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد »

با تأییدات خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

جلسه دفاعیه پایان نامه کارشناسی ارشد آقای / خانم شماره دانشجویی رشته
..... گرایش

تحت عنوان :

با حضور هیأت داوران در محل دانشکده در تاریخ تشکیل
گردید .

در این جلسه ، پایان نامه ، مورد قبول ☐ مردود ☐ تمدید مهلت دفاع (طبق صورت جلسه) ☐ و با درجه:
عالی ☐ بسیار خوب ☐ خوب ☐ قابل قبول ☐ غیر قابل قبول ☐ مورد دفاع قرار گرفت.

نام و نام خانوادگی	سمت	مرتبه علمی	امضاء
	استاد راهنمای اول		
	استاد راهنمای دوم		
	استاد مشاور اول		
	استاد مشاور دوم		
	داور داخلی پایان نامه		
	داور داخلی پایان نامه		
	نماینده تحصیلات تکمیلی		

جهت افزایش فضا در جدول، هر یک از سمت ها که در پایان نامه مصداق ندارد، حذف گردد.

دفاع مطابق مجوز اخذ شده و ضوابط و آیین نامه دوره کارشناسی ارشد صورت پذیرفته است و نتیجه آن مورد

تحصیلات تکمیلی دانشکده

تایید است.

و من التوفیق



۱۳۵۰
شور اخلاق پژوهش

با استعانت از خدای بجهان و با اعتماد راسخ به اینکه عالم محضر خداست و او همواره ناظر بر اعمال ماست و به منظور انجام شایسته‌ی پژوهش‌های اصیل، تولید دانش جدید و بهسازی زندگی‌های بشر، مادام‌التجربان و احسانای بی‌پای

علمی دانشگاه داور پژوهش‌های کشور:

تمام تلاش خود برای کشف حقیقت و حفظ حقیقت به کار خواهیم بست و از هرگونه جعل و تحریف در فعالیت‌های علمی پرهیزی کنیم. حقوق پژوهشگران، پژوهشگران (انسان، حیوان، گیاه و اشیاء) سازمان‌ها و سایر صاحبان حقوق را به رسمیت می‌شناسیم و در حفظ آن‌ها می‌کوشیم. به مالکیت مادی و معنوی آثار پژوهشی ارجح می‌نیم، برای انجام پژوهشی اصیل، اهتمام در زنده و از سرقت علمی و ارجاع نامناسب اجتناب می‌کنیم. ضمن پایداری به انصاف و اجتناب از هرگونه تبعیض و تعصب، در کدگذاری فعالیت‌های پژوهشی، در مباحثی تعاونی نخواهیم کرد. ضمن امانت‌داری، از منابع و امکانات اقتصادی، انسانی و فنی موجود استفاده بهره‌ورانه خواهیم کرد. از انتشار غیراخلاقی نتایج پژوهش‌ها نظیر انتشار موزی، بهوشان و چنگ‌کند (که ای پرهیزی کنیم). اصل محرمانه بودن و رازداری را محور تمام فعالیت‌های پژوهشی خود قرار می‌دیم. در هر فعالیت‌های پژوهشی به منابع ملی توجه کرده و برای تحقق آن‌ها می‌کوشیم. خویش را ملزم به رعایت کلیه‌ی بهارهای علمی رشته خود، قوانین و مقررات، سیاست‌های حرفه‌ای، انسانی، دولتی، و راهبردهای ملی و بهی‌مرام پژوهشی می‌دانیم. رعایت اصول اخلاق در پژوهش را اقدامی فرهنگی می‌دانیم و به منظور بالندگی این فرهنگ به ترویج و اشاعه‌ی آن در جامعه اهتمام می‌ورزیم.

نام و نام خانوادگی دانشجو

استاد راهنما:

تاریخ:

تاریخ:

امضاء:

امضاء:



فرم تمهیدنامه اصالت پیمان نامه

اینجانب..... دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد ناپوسته رشته..... کرایش..... که در تاریخ..... از پیمان نامه خود با عنوان..... با درجه..... دفاع نموده ام، بدین وسیله تمهیدی شوم:

۱- این پیمان نامه حاصل تحقیق و پژوهش اینجانب تحت نظارت و راهنمایی استاد دانشگاه اراک بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پیمان نامه، کتاب و مقاله) استفاده نموده ام، مطابق ضوابط و روال متعارف، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست مربوط ذکر کرده ام.

۲- این پیمان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (هم سطح، پایین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاهها و موسسات عالی ارائه نشده است.

۳- بعد از فراغت از تحصیل، تمهیدی شوم مرکز بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت و اختراع و کالکداری اطلاعات به دیگران، ترجمه و اقتباس با موافقت کتبی دانشگاه اراک انجام پذیرد و از حوزه معاونت پژوهشی دانشگاه اراک مجوزهای مربوط را اخذ نمایم و در صورت ارائه مقاله و پایان نامه و مجلات با ذکر نام دانشگاه اراک در کنار نام نویسنده که نامی که تعلق اثر به دانشگاه اراک بطور کامل مکتب باشد، حقوق دانشگاه را رعایت نمایم.

۴- چنانچه در مستند نمانی خلاف موارد فوق ثبت شود، عواقب ناشی از آن را می پذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق با ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام به گونه ادعایی نخواهم داشت.

۵- کلیه نتایج و حقوق حاصل از این پیمان نامه متعلق به دانشگاه اراک است.

۶- نقل مطالب با ذکر آخذ بلا مانع است

نام و نام خانوادگی دانشجو:

تاریخ و امضاء:

صفحه تقديم

تشکر و قدردانی:

عنوان پایان نامه

پژوهش حاضر به بررسی جامعه‌شناسی زبان در دو رمان «خانه‌ ادیسی‌ها» از غزاله علیزاده و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» نوشته مصطفی مستور می‌پردازد و نگارنده در پی آن است که با بهره‌گیری از شیوه توصیفی - تحلیلی و با استقرای تام در دو رمان مذکور به این پرسش‌ها پاسخ دهد: الف) متغیرهای جامعه‌شناختی زبان دو رمان «خانه‌ ادیسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» کدام است؟ ب) این متغیرها در رمان‌های «خانه‌ ادیسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» چگونه نمود یافته است؟ ج) متغیرهای جامعه‌شناختی زبان در دو رمان «خانه‌ ادیسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟ به منظور پاسخ دادن به پرسش‌های فوق پژوهشگر ابتدا در فصل اول به کلیات تحقیق پرداخته، فصل دوم را به مبانی نظری پژوهش اختصاص داده است؛ سپس در فصل سوم متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در رمان‌های «خانه‌ ادیسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» توصیف شده و در فصل چهارم این متغیرها در رمان‌های «خانه‌ ادیسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» مورد مقایسه قرار گرفته است. در فصل پنجم نیز نتیجه پژوهش تبیین شده است. دستاورد پژوهش بیانگر آن است که متغیرهای جامعه‌شناختی زبان که در رمان‌های مذکور به کار رفته عبارتست از: تحصیلات، جنسیت، سن، شغل، طبقه اجتماعی، دین و مذهب، باورها و عقاید. نویسندگان این دو رمان کوشیده‌اند با استفاده از این متغیرها تفاوت‌هایی در گفتار شخصیت‌های مختلف ایجاد کنند؛ به دیگر سخن، نوع گفتار هر فرد در این دو رمان در بسیاری از موارد متناسب با متغیرهای جامعه‌شناختی‌ای نظیر جنسیت، سن، شغل، طبقه اجتماعی و... است.

کلیدواژگان: جامعه‌شناسی زبان، متغیرهای جامعه‌شناختی زبان، غزاله علیزاده، مصطفی مستور، خانه‌ ادیسی‌ها، استخوان خوک و دست‌های جذامی.

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
فصل اول: کلیات تحقیق	۱	۱
۱-۱ مقدمه	۲	۲
۲-۱ پیشینه پژوهش	۳	۳
۳-۱ بیان مسئله	۵	۵
۴-۱ اهمیت پژوهش	۷	۷
۵-۱ سوال‌های پژوهش	۸	۸
۶-۱ روش پژوهش	۸	۸
۷-۱ ساختار پایان‌نامه	۸	۸
۸-۱ قلمرو پژوهش	۸	۸
فصل دوم: مبانی نظری پژوهش	۱۰	۱۰
۱-۲ تعریف واژگان کلیدی	۱۱	۱۱
۱-۱-۲ زبان‌شناسی	۱۱	۱۱
۲-۱-۲ جامعه‌شناسی زبان	۱۳	۱۳
۳-۱-۲ رمان فارسی و اجتماع	۱۵	۱۵
۲-۲ معرفی نویسندگان و بررسی رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی»	۱۷	۱۷
۱-۲-۲ غزاله علیزاده و رمان خانه ادریسی‌ها	۱۷	۱۷
۱-۲-۲-۱ زندگی شخصی	۱۸	۱۸
۲-۲-۲-۱ مرگ	۱۸	۱۸
۳-۲-۲ آثار	۱۹	۱۹
۴-۲-۲ بررسی ویژگی‌های رمان خانه ادریسی‌ها	۲۰	۲۰
۵-۲-۲ شخصیت‌های رمان	۲۳	۲۳
۶-۲-۲ خلاصه رمان و تحلیل شخصیت‌ها	۲۴	۲۴
۳-۲ مصطفی مستور و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۲۷	۲۷
۱-۳-۲ آثار	۲۷	۲۷
۲-۳-۲ بررسی ویژگی‌های رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۲۹	۲۹

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
۳-۳-۲ شخصیت‌های رمان		۳۱
۴-۳-۲ خلاصه رمان و تحلیل شخصیت‌ها		۳۱
فصل سوم: توصیف متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی»		۳۴
۱-۳ تحصیلات		۳۵
۱-۱-۳ تمایز در سطح آوایی		۳۶
۱-۱-۳-۱ تمایز در سطح آوایی در رمان خانه ادریسی‌ها		۳۶
۱-۱-۳-۲ تمایز در سطح آوایی در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی		۳۷
۱-۱-۳-۲ تمایز در سطح واژگانی		۳۷
۱-۲-۱-۳ تمایز در سطح واژگانی در رمان خانه ادریسی‌ها		۳۷
۱-۲-۱-۳ تمایز در سطح واژگانی در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی		۳۸
۳-۱-۳ تمایز در دایره واژگان و سطح اطلاعات عمومی		۳۹
۱-۳-۱-۳ تمایز دایره واژگانی و سطح اطلاعات عمومی شخصیت‌ها در رمان خانه ادریسی‌ها		۳۹
۱-۳-۲-۳ تمایز دایره واژگانی و سطح اطلاعات عمومی شخصیت‌ها در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی		۴۱
۴-۱-۳ تمایز در استفاده یا عدم به‌کاربردن واژگان تابو در گفتار		۴۲
۱-۴-۱-۳ استفاده از واژگان تابو در رمان خانه ادریسی‌ها		۴۳
۱-۴-۲-۳ استفاده از واژگان تابو در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی		۴۵
۲-۳ جنسیت		۴۶
۱-۲-۳ کلمات و اصطلاحات زنانه		۴۶
۱-۲-۳-۱ کلمات و اصطلاحات زنانه در رمان خانه ادریسی‌ها		۴۶
الف- توجه زنان به نکات ظریف و جزئی در گفتار		۴۷
ب- فمینیسم و واژگان مختص به آن در گفتار زنان		۴۸
پ- انفعال زن در مقابل مرد		۴۹
ت- متغیر جنسیت و بی‌دفاع بودن زنان در مقابل مردان		۵۰

ث- ترس زنان از مردان.....	۵۱
ج- تعارض شخصیت زن با شخصیت مرد.....	۵۲
۳-۲-۱-۴ کلمات و اصطلاحاتِ مردانه در رمان خانهٔ ادیسی‌ها.....	۵۳
۳-۲-۱-۵ کلمات و اصطلاحاتِ زنانه در رمان استخوانِ خوک و دست‌های جذامی.....	۵۳
۳-۲-۱-۶ کلمات و اصطلاحاتِ مردانه در رمان استخوانِ خوک و دست‌های جذامی.....	۵۴
۳-۳ سن.....	۵۴
۳-۳-۱ نمود متغیر سنی در گفتار، در رمان خانهٔ ادیسی‌ها.....	۵۴
۳-۳-۲ نمود متغیر سنی در گفتار، در رمان استخوانِ خوک و دست‌های جذامی.....	۵۵
۳-۴ شغل.....	۵۶
۳-۴-۱ نمود شغل در گفتار، در رمان خانهٔ ادیسی‌ها.....	۵۶
۳-۴-۱-۱ تیمور: باغبان.....	۵۷
۳-۴-۱-۲ کوکان: خیاط.....	۵۷
۳-۴-۱-۳ رکسانا: بازیگر.....	۵۸
۳-۴-۱-۴ برزو: دانشجوی پزشکی.....	۵۸
۳-۴-۱-۵ قدیر: نقاش ساختمان.....	۵۹
۳-۴-۱-۶ رخساره: رختشو.....	۵۹
۳-۴-۲ نمود شغل در گفتار، در رمان استخوانِ خوک و دست‌های جذامی.....	۶۰
۳-۴-۲-۱ حامد: عکاس.....	۶۰
۳-۴-۲-۲ مفید و همسرش افسانه: دکتر.....	۶۰
۳-۴-۲-۳ کیانوش: شاعر.....	۶۱
۳-۵ طبقهٔ اجتماعی.....	۶۱
۳-۵-۱ نمود طبقهٔ اجتماعی در گفتار، در رمان خانهٔ ادیسی‌ها.....	۶۲
۳-۵-۲ نمود طبقهٔ اجتماعی در گفتار، در رمان استخوانِ خوک و دست‌های جذامی.....	۶۴
۳-۶ دین و مذهب.....	۶۵
۳-۶-۱ نمود دین و مذهب در گفتار، در رمان خانهٔ ادیسی‌ها.....	۶۶

۶-۳ نمود دین و مذهب در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۶۷
۷-۳ باورها و عقاید	۶۷
۱-۷-۳ نمود باورها و عقاید در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها	۶۸
۲-۷-۳ نمود باورها و عقاید در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۷۰
فصل چهارم: مقایسه متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی»	۷۴
۱-۴ تحصیلات	۷۶
۱-۱-۴ تمایز در سطح آوایی زبان در گفتار شخصیت‌های دو رمان	۷۶
۲-۱-۴ تمایز در سطح واژگانی در گفتار شخصیت‌های دو رمان	۷۶
۳-۱-۴ تمایز در دایره واژگان و سطح اطلاعات عمومی در گفتار شخصیت‌های دو رمان	۷۷
۴-۱-۴ تمایز در استفاده یا عدم به‌کاربردن واژگان تابو در گفتار	۷۷
۲-۴ جنسیت	۷۷
۱-۲-۴ نمود کلمات و اصطلاحات زنانه در رمان خانه ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی	۷۸
۲-۲-۴ نمود کلمات و اصطلاحات مردانه در رمان خانه ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی	۷۹
۳-۴ سن	۷۹
۱-۳-۴ نمود متغیر سنی در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی	۸۰
۴-۴ شغل	۸۰
۱-۴-۴ نمود شغل در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۸۰
۵-۴ طبقه اجتماعی	۸۱
۱-۵-۴ نمود طبقه اجتماعی در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۸۱
۶-۴ دین و مذهب	۸۲
۱-۶-۴ نمود دین و مذهب در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۸۲
۷-۴ باورها و عقاید	۸۲
۱-۷-۴ نمود باورها و عقاید در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی	۸۳
فصل پنجم: نتیجه‌گیری	۸۴

صفحه	فهرست مطالب	عنوان
۸۵		۱-۵ نتیجه گیری
۹۰		منابع

فصل اول

کلیات تحقیق

۱-۱ مقدمه

هنر و ادبیات به‌ویژه قصه و داستان از دیرباز نقش مهمی در زندگی بشر ایفا کرده است؛ تا آنجا که گاهی برای انتقال تجربه و پند و حکمت به قصه متوسل می‌شوند. به عبارت دیگر می‌توان گفت قصه‌گویی یکی از مهم‌ترین سرگرمی‌ها و رسانه‌های شنیداری در گذشته بوده است. از گذشته‌های بسیار دور قصه کاربرد بسیاری داشته است. از کاربردهای گوناگون آن می‌توان به اقناع کردن مخاطب برای نهی کردن، امر کردن، سوق دادن و متقاعد کردن او برای صلح، آشتی، ازدواج و... اشاره کرد، حتی گاهی زنان برای خواباندن و آرام کردن کودکانشان از قصه استفاده می‌کردند. شخصیت‌های داستان‌های کلاسیک به‌دور از جنسیت و با شکلی واحد سخن می‌گفتند، البته نوعی تفکر در میان برخی از مردم باب شده بود چنانکه عبدالحمید کاتب به‌صراحت می‌گوید: «بهترین گفتار آن است که بیانش استوار و مردانه باشد و درون‌مایه‌اش زنانه و لطیف.» (غذامی، ۱۳۸۷: ۱۷) آنچه در این نوع نگرش مشهود است تسلط گفتمان مردانه در ادبیات کلاسیک است؛ از آنجاکه ادبیات تابعی از اجتماع است، انکار حضور زنان و نادیده گرفتن حقوق اجتماعی و فرهنگی ایشان در اجتماع به حیطه ادبیات نیز سرایت کرده بود. فمینیست و شکل‌گیری آن در اروپا توانست آغازگر تحولات گوناگون در ادبیات دنیا گردد. زنان نیز توانستند در زمینه‌های گوناگون ادبیات و داستان نویسی فعالیت یابند و اندیشه‌های خود را در ساحت ادبیات و ادبیات داستانی وارد کنند، اندیشه‌هایی که در طی تاریخ، مردان آنها را بیان می‌کردند. در نتیجه زبان زنانه وسعت پیدا کرد تا جایی که نویسندگان مرد نیز تلاش کردند موقع ساخت شخصیت‌های زن، جهان زنانه را با زبان مخصوص خود آنها پدید آورند.

رمان معاصر میدانی برای ظهور صداها و فراوان و مختلفی است که نشأت گرفته از ویژگی‌های گروه‌های مختلف مردمی است که در یک اجتماع با هم زیست دارند.

جامعه‌شناسی زبان، یکی از شاخه‌های متشخصی است که با آن می‌توان به شناخت فرهنگ و تمدن و وضعیت یک اجتماع از نظر زبان و تفکرات پی برد. عوامل بسیاری نظیر سن، جنس، میزان تحصیلات، طبقه اجتماعی و نظایر این‌ها سبب تفاوت‌های زبانی میان افراد مختلف یک جامعه می‌شود. در پژوهش حاضر دو رمان

«خانه ادریسی‌ها» از غزاله علیزاده به‌عنوان نویسنده زن و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» از مصطفی مستور به‌عنوان نویسنده مرد از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان مورد بحث و بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد. بنابراین از موضوع های مهم، نوع گفتگوها و روایت‌پردازی رمان‌ها است که بسیار قابل تامل است؛ زیرا محقق و جامعه‌شناس به دنبال پیدا کردن ارتباط میان متن‌های ادبی و جامعه‌ای است که متن در آن پدید آمده و به این صورت، آن متن‌ها را رمزگشایی می‌کند و جامعه پنهان در آن را واکاوی می‌کند تا از درون متن، دیدگاه جامعه اثر و نویسنده پدیدار گردد.

۱-۲ پیشینه پژوهش

اگرچه واکاوی آثار ادبی از دیدگاه نقد جامعه‌شناسی در سال‌های بازپسین مورد توجه واقع شده، تاکنون در هیچ پژوهشی رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» از غزاله علیزاده و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» از مصطفی مستور از منظر جامعه‌شناسی زبان بررسی نشده است، از پژوهش‌های نزدیک به این حوزه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) مصباحی پور ایرانیان، (۱۳۵۷)، در کتاب «واقعیت اجتماعی و جهان داستان» با تکیه بر نظریات گلدمن و روش ساختگرایی تکوینی وی پژوهش جامعه‌شناسی دقیقی درباره رمان‌های «زیبا، حاجی آقا، غرب‌زدگی، مدیر مدرسه و نفرین زمین» انجام داده است.

(۲) سروش نژاد (۱۳۸۷)، در کتاب «تحلیل و نقد ساختاری رمان‌های مصطفی مستور با تکیه بر داستان‌های کوتاه وی» ۳۳ داستان کوتاه از چهار مجموعه داستان و دو رمان «روی ماه خداوند را ببوس» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» را طبق عناصر تشکیل دهنده داستان و دیدگاه بارت در نقد ساختاری، تفسیر و شرح داده است.

(۳) فضلعلی، وجیهه (۱۳۸۹) در پایان‌نامه خود با عنوان «نقد جامعه‌شناختی چهار رمان جنگ (شب ملخ، آداب زیارت، طوفان دیگری در راه است، سفر به گرای ۲۷۰ درجه)»، بعد از توضیح مبحث‌های نقد جامعه‌شناختی بافتار و شکل جامعه ایران بعد از انقلاب و هنگام جنگ به شرح این رمان پرداخته است.

(۴) نجفی عرب (۱۳۹۲) در رساله دکترای خود با عنوان «بررسی رابطه زبان و جنسیت در رمان‌های سووشون، شوهر آهو خانم، شازده احتجاب، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، همسایه‌ها و خانه ادریسی‌ها» به بررسی رابطه زبان و جنسیت پرداخته است و

حاصل این پژوهش بیانگر این است که نویسنده‌های ایرانی با اینکه در موضوعاتی کامیاب بوده‌اند ولی در موضوعاتی هم به سبب نداشتن معلومات بسنده از دستاوردهای اجتماعی، به ویژه زبان و جنسیت و یا انگیزه‌های فرهنگی، اجتماعی و عاطفی، زبانی متناسب با جنسیت قهرمان خود نیافریده‌اند.

(۵) مندی‌پور (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش با موضوع «بررسی جنسیت مدار کارگفت‌های ترغیبی در پنج رمان معاصر فارسی» جنسیت کارگفت‌های ترغیبی را تفسیر و شرح داده و متوجه این موضوع شده که تفاوتی بین کارگفت‌های ترغیبی زنان و مردان وجود ندارد.

(۶) عظیمی و صادقی (۱۳۹۳)، در پژوهشی مسائل مشترک زن در داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» زویا پیرزاد و «پرنده من» فریبا وافی را بررسی کرده و متوجه شده که نویسنده‌های زن در اثرهای خود، بیشتر به زندگانی و مشکلات و امور زنان تمایل دارند و نظر خود را در مورد زن و منزلت او در اجتماع را تبیین می‌کنند. زویا پیرزاد و فریبا وافی هم که هر دو از نویسنده‌های واقع‌گرا هستند، همه سعی خود را می‌کنند تا ریزه‌کاری‌ها و کم و کیف زندگی زنان را تشریح کنند. در اثرهای هر دو نویسنده، افکار و پندارهای مشابهی در مورد شخصیت زن دیده می‌شود.

(۷) غفاری فارسانی و همکاران (۱۳۹۴) به بررسی «رابطه میان زبان و جنسیت از دیدگاه زبان‌شناسان» پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که پیوسته گمان می‌گردد که یک جامعه زبانی، همگن و یک شکل است اما این پندار با حقیقت یکسان نیست. زبانی که به طور روزمره از آن اسفاده می‌کنیم، به میزان زیادی در حال دگرگونی است.

(۸) قربان‌پور و اشکبوس ویشکایی (۱۳۹۵) در پژوهشی خصوصیات نگاشته‌های زنانه را در دو رمان بامداد خمار و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» تشریح کرده‌اند و مهمترین دستاورد آنان این است که زنان در صورت داشتن جایگاه اجتماعی خاص می‌توانستند به انتشار آثار خود دست بزنند. همچنین به این نتیجه رسیده‌اند که رمان بامداد خمار، ویژگی‌های فرم داستانی زنانه و نیز مضامین زنانه را دارد.

چنانکه ملاحظه می‌شود تاکنون پژوهشی دربارهٔ جامعه‌شناسی زبان دو رمان «خانهٔ ادیسی‌ها» از غزاله علیزاده و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» از مصطفی مستور صورت نگرفته است.

۱-۳ بیان مسئله

یکی از دانش‌های جدید، جامعه‌شناسی زبان در حوزهٔ رشته‌های میان‌رشته‌ای است که مطابق آن ادبیات برگرفته از مسائل و رویدادهای جامعه و محیط است و جامعه همواره بر ادبیات اثر می‌گذارد که مطالعهٔ آن جزو حوزه جامعه‌شناسی ادبیات است. از دیدگاه لوسین گلدمن ساختمان نوشتهٔ ادبی، شبیه ساختمان حقیقی اجتماعی است که نوشتهٔ ادبی در آن به وجود آمده است. او به دنبال کشف ارتباط میان نوشتهٔ ادبی و طبقه‌های اجتماعی موجود در محیطی که اثر ادبی در آن آفریده شده، می‌باشد. (۱۳۷۷: ۵۷). از آنجاکه مصطفی مستور و غزاله علیزاده از نویسندگان متعهد و نوآوری هستند که سبک نویسندگی آن‌ها شخصی است، بینش و نگرش آن‌ها در آثارشان بسیار اجتماعی است. از بین نوشته‌های آن‌ها، این دو کتاب انتخاب شدند تا در پرتو جامعه‌شناسی زبانی مورد بررسی قرار گیرند که در این پژوهش، حقایق اجتماعی و زندگانی روزانه در یک‌طرف و انعکاس آن در دنیای خیال‌انگیز و هنری نوشتهٔ ادبی در طرف دیگر قرار دارد. بر پژوهشگر لازم است که هنگام بررسی جامعه‌شناسی یک اثر از یک‌سو به امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اجتماع بپردازد و از سوی دیگر، نوع بازتاب و کیفیت اثرگذاری آن‌ها را واکاوی کند. از دیگر کارکردها این است که نوع بیان و زبان را در چگونگی انتقال مسائل اجتماعی در رمان، مورد شناسایی قرار دهد؛ یعنی به این امر توجه کند که آیا خالق اثر فقط واقعیت جامعه و بیان آن را در کتابش جای داده یا در اصول فنی نویسندگی نیز به چارچوب‌های هنر نوشتن داستان نیز پرداخته است. از دیگر ویژگی‌های بررسی جامعه‌شناختی رمان که در تحلیل هر دو اثر مذکور مورد توجه قرار می‌گیرد، بررسی عوامل مؤثر بر نویسنده در بیان مسئله‌های اجتماعی و اثرپذیری او از حرکات اجتماعی، سیاسی و ادبی دیگر کشورها است.

در این مورد باید توجه داشت که «جامعه‌شناسی زبان» نام شاخهٔ علمی تازه‌ای است که از محل تلاقی زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی جوانه‌زده است. همچنان که روان‌شناسی زبان نیز از مرز مشترک زبان‌شناسی و روان‌شناسی روییده است. زبان‌شناسی، زبان را فارغ از فرد یا گروه یا جامعه‌ای که آن را به کار می‌گیرند، مطالعه می‌کند. زبان‌شناسی به‌طور کلی می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که زبان به‌عنوان یک نظام چگونه ساخته شده و چگونه کار می‌کند. (باطنی، ۱۳۵۵: ۶) وقتی زبان در ارتباط با فردی که آن را به کار می‌برد مورد نظر باشد، یعنی با سوالاتی از این‌گونه سروکار داشته باشیم که فرد چگونه زبان مادری خود را یاد می‌گیرد، چگونه آن را به کار می‌برد، کاربرد زبان روی فرایندهای ذهنی او چون تکرار، استدلال، شناخت او از جهان خارج چه تأثیری دارد و

غیره با شاخه علمی تازه‌ای سروکار خواهیم داشت که به آن روان‌شناسی زبان می‌گویند. وقتی زبان در ارتباط با گروه یا جامعه مورد مطالعه قرار گیرد، یعنی به عنوان ابزار ارتباط بین افراد اجتماع مطرح باشد، بررسی آن در حوزه شاخه علمی دیگری قرار می‌گیرد که به آن جامعه‌شناسی زبان گفته می‌شود. جامعه‌شناسی زبان مسائل گوناگون ولی مرتبطی را در برمی‌گیرد. مسائلی از این قبیل که در تعیین سبک زبان یک نویسنده، رابطه اجتماعی موجود بین گوینده و شنونده چگونه است. همه افراد یک جامعه از نظر اجتماعی هم‌پایه نیستند، بعضی برتر و بعضی پایین‌ترند یا به هر حال برتر و پایین‌تر تصور می‌شوند. اغلب از روی گفتار گوینده می‌توان به نگرش او نسبت به مخاطب پی برد، به این معنی که می‌توان حدس زد آیا گوینده، مخاطب خود را از نظر اجتماعی پایین‌تر یا هم‌پایه یا برتر از خود می‌داند، این گوینده به عنوان یک فارسی‌زبان یاد گرفته است که اگر بخواهد در جامعه‌ای که دارای قشربندی‌های متفاوتی است زندگی کند و کار خود را از پیش ببرد، باید در تماس‌های خود با دیگران آن‌گونه رفتار زبانی یا آن سبک گفتار را که منعکس‌کننده سطح اجتماعی موجود بین آن‌هاست از خود نشان دهد. (مدرسی، ۱۳۶۸: ۳۴).

یکی از مباحث مهم در رمان‌های معاصر، جامعه‌شناسی زبان رمان است. جامعه‌شناسی زبان رمان به گویش‌های طبقاتی و لهجه‌های مختلف در لایه‌های اجتماعی رمان می‌پردازد؛ تأثیر جایگاه طبقاتی افراد و قشرهای گوناگون جامعه در خلق زبان گونه‌های متن را بررسی می‌کند و همچنین به این موضوع توجه می‌کند که افزون بر شخصیت‌های رمان‌های مورد بررسی، نویسندگان این آثار با توجه به سبک زبانی و فکری خاص خود متعلق به چه طبقه‌ای بوده، چه خط فکری و گرایش‌های عقیدتی، اجتماعی دارند. (صفوی، ۱۳۸۶: ۵۶). این پایان‌نامه در چهارچوب نظریه جامعه‌شناسی زبان به بررسی مؤلفه‌های منطقه جغرافیایی، طبقه اجتماعی، جنسیت، قومیت، سن، شغل، گونه‌های سبکی و... در شخصیت‌های رمان‌های مورد بررسی و همچنین ویژگی‌های زبانی و فکری نویسندگان این آثار می‌پردازد و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را بررسی و تحلیل می‌کند.

رمان‌های مذکور به این دلیل برگزیده شدند که از آثار مشهوری بودند که تقدیرها و جوایزی به آنها تعلق گرفته بود و دیگر اینکه مخاطبان بسیاری دارند و هر سال چاپ می‌شوند. این رمان‌ها، آدم‌های معاصر را در اجتماع مدرن روایت می‌کنند که اسیر سختی‌ها و تنش‌ها و چالش‌های مخصوص خود هستند به همین جهت، هر دو اثر توانستند مضامین مهم جامعه را بازتاب دهند و این امتیاز را دارند که از رویکرد جامعه‌شناسی زبان بررسی شوند.

دگرگونی‌های جامعه در زمان‌های مختلف سبب تحول در روش‌های زندگی انسان می‌گردد. علیزاده در «خانه ادریسی‌ها» با فهم این دگرگونی‌های اجتماعی و دستاوردهای به دست آمده از این دگرگونی‌های جمعی، این تغییرات را در نوشته‌های خود به طور حقیقی بازتاب می‌دهد و گاهی در بازخورد تحولات جمعی در داستان،

نظerglassه ایدئولوژیک ندارد و تنها حالت و چگونگی جامعه را وصف می‌کند و راهکاری برای رفع مسائل عرضه نمی‌کند.

مصطفی مستور نویسنده‌ای است که دیدگاه او در نوشته‌هایش اجتماعی است. زندگی و رابطه‌های مردم گروه‌های مختلف را در اجتماع شهری نوین ایرانی بازگو می‌کند و شکلی حقیقی از اجتماع نشان می‌دهد. اجتماعی که مستور عرضه می‌کند، اجتماع شهری امروزی است که آدم‌های پر مشغله و گرفتار مسائل به جهان مجرد و منفرد روی آورده‌اند و برای بهبود زندگانی خود در پی معنی‌های فردی هستند. ایمان کم‌رنگ شده در جهان پر هیاهوی مردمان، کورسوی امیدی است که آنها را جانی دوباره می‌دهد.

۱-۴ اهمیت پژوهش

زبان، پایه ادبیات است و «این زبان است که ادبیات به وسیله آن خود را عرضه می‌کند.» (لویس، ۱۳۷۱: ۳۷). زبان بیشتر از هر نوع ادبی دیگری در رمان تجلی می‌یابد و در تکوین این قالب ادبی به عنوان واقع‌گراترین گونه ادبی، جایگاه و نقش پررنگی دارد. «رمان بیش از هر چیزی یک پدیده زبانی است که اصالت و هویت آن با چارچوب زبانی‌اش پیوند دارد. رمان‌نویس دنیای متکثری از لحن‌ها، صداها و جهان‌بینی‌های متنوع را در ساختار زبان رمان، گفت‌وگوی شخصیت‌ها و سخن راوی به کار می‌برد و نظام می‌بخشد» (اکبری‌زاده و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۵). «اهمیت عنصر زبان در رمان تا آنجاست که میخائیل باختین بین سویه زبانی رمان و سویه اجتماعی آن پیوندی معنادار برقرار کرد و به ارزیابی زبان رمان از جنبه‌های فرازبانی و اجتماعی پرداخت. وی بر این عقیده است که نویسنده تنوع زبانی و گویشی را در لایه‌ها و ساخت‌های اجتماعی حاضر در رمان به کار می‌گیرد و در نهایت مجموعه‌ای چند زبانی می‌سازد. جامعه‌شناسی زبان در روند تسری و نفوذ خود به جنبه‌های فرهنگی و هنری به عرصه ادبیات و متون ادبی نیز راه یافته و در میان گونه‌های مختلف ادبی، عنایت ویژه‌ای به رمان داشته است زیرا در میان قالب‌های ادبی رمان بیشتر از هر نوع ادبی دیگر، تحت تأثیر اوضاع و شرایط مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... قرار دارد. درواقع جامعه‌شناسی زبان رمان، به نحو شکل‌گیری به بررسی گویش‌های طبقاتی و لهجه‌های مختلف بافت‌ها و لایه‌های اجتماعی رمان و تأثیرگذاری جایگاه طبقاتی افراد و قشرهای گوناگون جامعه در خلق زبان گونه‌های موجود در متن ادبی می‌پردازد» (نورایی و آرتا، ۱۴۰۰: ۲۹۰). در رمانی که خلق می‌شود برحسب تنوع شخصیت‌های داستان از نظر نوع طبقه اجتماعی، تحصیلات، شغل و جنس نیز زبانی متنوع ایجاد می‌شود و بر محقق است که زبان گروه‌های مختلف جامعه را در اثر واکاوی کند.

۱-۵ سوال‌های پژوهش

الف) متغیرهای جامعه‌شناختی زبان دو رمان «خانه‌ادریسی‌ها» از غزاله علیزاده و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» از مصطفی مستور کدام است.

ب) این متغیرها در دو رمان «خانه‌ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» چگونه نمود یافته است.

ج) متغیرهای جامعه‌شناختی زبان در دو رمان «خانه‌ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند.

۱-۶ روش پژوهش

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و توصیفی و تحلیلی انجام می‌گیرد و اطلاعات درباره‌ی جامعه‌شناسی زبان گردآوری می‌شود و سپس داده‌های لازم پژوهش از دو رمان فوق استخراج می‌شود، آنگاه به طبقه‌بندی آنها اهتمام ورزیده شده و به تحلیل و بررسی نهایی پرداخته خواهد شد.

۱-۷ ساختار پایان‌نامه

این پژوهش دربردارنده‌ی چهار فصل است:

فصل اول: کلیات شامل: روش، اهمیت، پرسش، پیشینه تحقیق و ...؛

فصل دوم: مبانی نظری پژوهش که عبارت‌اند از: کلیاتی درباره‌ی زبان، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی زبان، معرفی دو نویسنده و آثارشان، بیان ویژگی‌های دو رمان؛

فصل سوم: توصیف متغیرهای جامعه‌شناسی زبان؛

فصل چهارم: مقایسه‌ی متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در دو رمان؛

فصل پنجم: نتیجه‌گیری.

۱-۸ قلمرو پژوهش

قلمرو مکانی این پژوهش کشور ایران و داستان‌های منتشرشده‌ی زیر است:

۱. خانه‌ادریسی‌ها از غزاله علیزاده

۲. استخوان خوک و دست‌های جذامی از مصطفی مستور

۳. قلمرو زمانی هم دوره معاصر و بررسی ادبیات داستانی معاصر است.

فصل دوم

مبانی نظری پژوهش

۲-۱ تعریف واژگان کلیدی

۲-۱-۱ زبان‌شناسی

زبان‌شناسی^۱ علمی است که به مطالعه و بررسی روشمند زبان می‌پردازد. این علم به دنبال یافتن پاسخی برای پرسش‌هایی بنیادین همچون «زبان چیست؟»، «زبان چگونه عمل می‌کند و از چه ساخت‌هایی تشکیل شده است؟»، «انسان‌ها چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؟»، «زبان آدمی با سامانه ارتباطی دیگر جانوران چه تفاوتی دارد؟»، «کودک چگونه سخن گفتن می‌آموزد؟»، «زبان بشر چگونه تکامل یافته است؟»، «زبان‌ها چه قرابتی با یکدیگر دارند؟»، «ویژگی‌های مشترک زبان‌های جهان کدامند؟»، «انسان چگونه می‌نویسد و از چه راهی زبان نوشتاری را واکاوی (تحلیل) می‌کند؟»، «چرا زبان‌ها دگرگون می‌شوند؟» و... است.

در زبان‌شناسی، زبان از نظر حوزه‌های صرف، نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، معناشناسی، کاربردشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی تطبیقی، رده‌شناسی و نیز حوزه‌های بین‌رشته‌ای مانند جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، عصب‌شناسی زبان، زبان‌شناسی قضایی، زبان‌شناسی بالینی، زبان‌شناسی تحلیلی، زبان‌شناسی آموزشی و زبان و منطق بررسی می‌شود. شایان ذکر است که برای مطالعه جامع و دقیق زبان که پدیده‌ای انسانی و اجتماعی است، بهره‌گیری از علوم مرتبط دیگر الزامی به نظر می‌رسد. درواقع، برای مطالعه فراگیر زبان، می‌بایست علاوه بر مطالعه جنبه‌های توصیفی و نظری زبان به ابعاد کاربردشناختی، روان‌شناختی، مردم‌شناختی، اجتماعی، هنری، ادبی، فلسفی و نشانه‌شناختی زبان توجه کرد.^۲

^۱ linguistik

^۲ از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد، ذیل زبان‌شناسی

اصطلاح زبان‌شناسی ظاهراً در پایان قرن هجدهم میلادی هنگام طبقه‌بندی علوم مطرح و به سرعت میان محققان متداول شد. (صفوی، ۱۳۸۶: ۹۸). مطالعات زبان‌شناسی می‌تواند به معنی توصیف تکواژها و جملات هر زبان در مقطع زمانی خاص باشد. همچنین مطالعات زبان‌شناسی می‌تواند شامل این موارد باشد: توصیف تحول تاریخی، بررسی گونه‌های جغرافیایی (لهجه‌ها)، گونه‌های اجتماعی، گونه‌های فردی، توصیف معانی واژه‌ها و جملات یک زبان و نیز منشأ تاریخی و رابطه خویشاوندی نظام‌مند میان زبان‌ها. (همان، ۹۸-۹۹).

بررسی زبان در بافت اجتماعی آن یکی از زمینه‌های مطالعه در علم زبان‌شناسی است. «به بیان دیگر، مطالعه و توصیف زبان که موضوع اصلی علم زبان‌شناسی است، باید در بافت اجتماعی آن انجام گیرد و به واسطه خصلت اجتماعی زبان نمی‌توان بدون توجه به متغیرهای اجتماعی گوناگون به بررسی کامل آن پرداخت. درواقع میان ساخت زبان و ساخت جامعه و روندها و متغیرهای زبانی و اجتماعی، رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ وجود دارد و مطالعه زبان جدا از بافت اجتماعی آن، نمی‌تواند توصیفی همه‌جانبه و واقع‌گرایانه از آن به دست دهد.

به اعتقاد ویلیام لباو^۱ زبان‌شناس برجسته آمریکایی، زبان‌شناسی اجتماعی همان زبان‌شناسی است به معنی واقعی کلمه و چنانچه مطالعات زبانی به درستی انجام گیرد، دیگر نیازی به افزودن صفت «اجتماعی» به آن و به وجود آوردن یک رشته فرعی نیست.

با این همه در حال حاضر «زبان‌شناسی، ساخت زبان را در سطوح مختلف بررسی می‌کند، بدون اینکه عوامل اجتماعی را در این بررسی دخالت دهد و مطالعه زبان در بافت اجتماعی - فرهنگی آن، موضوع یکی از شاخه‌های این علم یعنی «جامعه‌شناسی زبان» یا «زبان‌شناسی اجتماعی» قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، زبان‌شناسی محض بیشتر به بعد ساختاری زبان می‌پردازد و ساخت زبان را توصیف می‌کند و جامعه‌شناسی زبان به بعد نقشی زبان توجه دارد. در مقولات گوناگون زبان‌شناسی و به ویژه در بحث‌های جامعه‌شناسی زبان در موضوعاتی که زبان در جایگاه یک نهاد و رفتار اجتماعی مطالعه می‌شود، شناخت و بررسی جامعه‌ای که آن زبان در آن استفاده می‌شود بسیار حائز اهمیت است. (مدرسی، ۱۳۶۸: ۳۶).

هرچند که خصلت اجتماعی زبان به طور کلی مورد پذیرش و تأکید دانشمندان قرار داشته و زبان همواره یک نهاد اجتماعی به شمار می‌رود اما تا همین اواخر به نقش عوامل اجتماعی در ساخت، کاربرد و تحول زبان چندان توجهی نمی‌شد. تنها در سه دهه گذشته نقش عوامل اجتماعی در ساخت و کاربرد و تحول زبان مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته است. (همان، ص ۳۲)

^۱ ویلیام لباو (William Labov)، زبان‌شناس برجسته آمریکایی، یکی از ساختارگرایانی است که پژوهش‌های گسترده‌ای درباره روایت‌شناسی انجام داده است؛ او را بنیان‌گذار زبان‌شناسی اجتماعی مدرن می‌خوانند. (ثمین کمالی؛ محمد حسین کرمی «تحلیل ساختاری ماجرای بر دار کردن حسنگ وزیر برپایه الگوی الماسی شکل لباو و والتزکی»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۱۰، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۷، فروردین ۱۳۹۷، صفحه ۱-۱۶).

۲-۱-۲ جامعه‌شناسی زبان

جامعه‌شناسی زبان^۱ یکی از شاخه‌های متعدد علم زبان‌شناسی است که به بررسی نقش زبان در جامعه می‌پردازد. زبان در شکل‌گیری جامعه و ارزش‌های آن نقش مهمی دارد. این علم با زبان‌شناسی اجتماعی، که به بررسی اثر جامعه بر زبان می‌پردازد، پیوند نزدیکی دارد. از پیشگامان این علم جاشوا فیشمن^۲ است که سر ویراستار ژورنال بین‌المللی جامعه‌شناسی زبان است. جامعه‌شناسی زبان به مطالعهٔ زبانی می‌پردازد که مردم یک جامعه در دنیای واقعی از آن بهره می‌برند و بر این باور است که عوامل اجتماعی نظیر جنسیت، طبقه اجتماعی، تحصیلات، سن و قومیت در ایجاد تنوع زبانی نقش اساسی دارند (رضاپور، ۱۳۹۶: ۷۶). جامعه‌شناسان زبان، ترجیح می‌دهند به جای اصطلاح «زبان» از مفهوم «جامعهٔ زبانی» استفاده کنند. جامعهٔ زبانی، عبارت از هر گروهی از مردم است که گمان می‌کنند به زبان یکسانی سخن می‌گویند. (ایچیسون، ۱۳۷۱: ۱۶۶).

زبان‌شناسان برای جامعه‌شناسی زبان تعریف‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند، برخی از زبان‌شناسان میان دو اصطلاح جامعه‌شناسی زبان و زبان‌شناسی اجتماعی تمایز قائل شده‌اند به‌عنوان مثال فیشمن (۱۹۷۲: ۹-۷) معتقد است که جامعه‌شناسی زبان حوزه گسترده‌تر دارد و برخورد آن با زبان، بیشتر جامعه‌شناختی است اما زبان‌شناسی اجتماعی درواقع همان زبان‌شناسی است که در مطالعه زبان، بافت اجتماعی-فرهنگی را نیز موردتوجه قرار می‌دهد. به نظر لباو (۱۹۷۲: ۱۸۴-۱۸۳) جامعه‌شناسی زبان عوامل اجتماعی و ارتباط متقابل آن‌ها را با زبان در سطحی کلان مورد بررسی قرار می‌دهد و زبان‌شناسی اجتماعی به مطالعه زبان در بافت اجتماعی می‌پردازد. برخی نیز جامعه‌شناسی زبان را در مطالعه زبان به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و زبان‌شناسی اجتماعی را بررسی زبان در ارتباط با جامعه می‌دانند با این‌همه دو اصطلاح غالباً به‌جای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، زیرا به قول فیشمن وجوه اشتراک آن‌ها بیش از وجوه افتراقشان است. (مدرسی، ۱۳۶۸: ۳۶-۳۴) نگاهی گذرا به چند تعریف و توصیف دیگر از جامعه‌شناسی زبان، این مطلب را روشن‌تر می‌سازد.

۱. جامعه‌شناسی زبان عبارت است از بررسی مشخصه‌ها و ویژگی‌های گونه‌های متفاوت زبانی، تعیین نقش‌های این گونه‌ها و توصیف کسانی که این گونه‌ها را در زندگی روزمره به کار می‌برند. توصیف درکنش‌های این سه پدیده و توصیف این‌که چگونه این سه پدیده بر یکدیگر اثر می‌گذارند و اینکه چگونه پیدایش تغییر در یکی باعث ایجاد تغییرات در دیگرگونه‌ها در یک جامعه زبانی می‌شود نیز در محدوده اختیارات جامعه‌شناسی زبان قرار می‌گیرد.^۳

^۱ Sociology of language

^۲ Joshua Fishman

^۳ Fishman, J.A. (1971). Sociolinguistics: A Brief Introduction. Rowly, Mass: Newbury House.

۲. جامعه‌شناسی زبان می‌کوشد تا تعریفی منسجم از رابطه بین زبان و الگوها و ساختارهای گوناگون اجتماعی به دست دهد.^۱

۳. جامعه‌شناسی زبان، بر جنبه‌های گفتاری و رفتاری زبان، در تمام ابعاد اجتماعی آن تأکید دارد.^۲

۴. جامعه‌شناسی زبان، به مطالعه مفاهیم فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد و این که چگونه این مفاهیم در قالب زبان تحقق پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر جامعه‌شناسی، به تعامل‌های اجتماعی زبانی روزانه که در هر حال منبعث از فرهنگ‌ها، جوامع و گروه‌های اجتماعی، جامعه‌های زبانی، زبان‌ها، گویش‌ها، گونه‌ها و سبک‌های مختلف زبان شناختی است توجه دارد.^۳

۵. جامعه‌شناسی زبان، به آن بخش از زبان‌شناسی اطلاق می‌شود که زبان را به عنوان یک پدیده فرهنگی-اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد.^۴

۶. جامعه‌شناسی زبان، رشته‌ای است راجع به روند تغییر زبان و این که چگونه گونه‌های متفاوت زبان برای بیان موقعیت‌های اجتماعی مختلف، توسط سخنوران زبان به کار می‌رود و بحث آن این است که گوینده در برابر شنونده چه موقعیت و موضع اجتماعی برای خود متصور است و چگونه تشخیص می‌دهد که از کدام رفتار زبانی باید در شرایط خاص اجتماعی استفاده کند.^۵

۷. جامعه‌شناسی زبان اختصاص به بررسی و مطالعه زبان در رابطه با جامعه دارد.^۶

همانگونه که از تعاریف فوق برمی‌آید، جامعه‌شناسان زبان هرکدام به بررسی جنبه خاصی از زبان همت می‌گمارند، لکن وجه مشترکی که در میان تمام این تعاریف به چشم می‌خورد، این است که همگی به بررسی جنبه اجتماعی زبان می‌پردازند.

برآیند این که «کار جامعه‌شناسی زبان می‌تواند بررسی گونه‌های متفاوت زبانی باشد؛ چه بر اساس جنسیت و چه بر اساس نقش‌های متفاوت اجتماعی یا محدودیت‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی. جامعه‌شناسی زبان به دنبال تغییرات زبانی در یک جامعه است و پاسخ به این سؤال که چرا در یک زمان مشخص و بسته به چه شرایطی، زبان معیار و زبان غیررسمی تغییر می‌کند؟ تأثیر زبان بر جامعه و جامعه بر زبان چگونه رخ می‌دهد؟ به عبارت دیگر جامعه‌شناسی زبان به تعامل‌های اجتماعی زبان روزانه که در هر حال منبعث از فرهنگ‌ها، جوامع، گروه‌های اجتماعی جامعه‌های زبانی، زبان‌ها، گویش‌ها، گونه‌ها و سبک‌های مختلف زبان‌شناختی است توجه دارد» (تئوبرت، ۲۰۱۴ نقل شده در مدرسی، ۱۳۶۸:۳۵).

¹ Romaine, S. (1982). Sociolinguistic Variation in Speech Communities. London: Edward Arnold.

² Giglioli, P. (Ed). (1972). Language and Social Context. Harmondsworth: Penguin Books.

³ pride, j. B. (1970). "Sociolinguistics." In Lyons (Ed). New Horizons in Linguistics. Harmondsworth: Penguin Books.

⁴ Trudgill, P. (1974). Sociolinguistics. An Introduction to Language and Society. Harmondsworth: Penguin Books.

⁵ Fasold, R. (1984). The Sociolinguistics of Society. Oxford: Basil Blackwell.

⁶ Hudson, R. A. (1980). Sociolinguistics. Cambridge: University Press.

حال پس از برشمردن تعریف‌های متفاوت از این رشته، اگر بخواهیم جامعه‌شناسی زبان را در حوزه نویسندگی و فن نگارش بررسی کنیم، باید بگوییم که از دیدگاه جامعه‌شناختی فن نگارش، فن‌های نویسندگی اهمیت چندانی ندارد اما از آنجاکه تعهد هنری برای منتقد ادبی حائز اهمیت است، باید نویسنده وقتی وقایع را در قالب رمان می‌آفریند به‌غیر از گزینش واژگان و خلق گفت‌وگوها سعی کند شکل و ساختار آثارش از کیفیت‌ها و التذاذهای هنری برخوردار باشد.

به اعتقاد رنه ولک^۱ منتقد آمریکایی «جامعه چیزی غیر از انسان‌های آن محیط نیست؛ زیرا انسان است که به جامعه و محیط معنا و مفهوم می‌بخشد. همه این مفاهیم و مسئله‌ها درگرو زبان و ارتباط است. زبان در ارتباط انسان‌ها با هم ساخته می‌شود و رو به تکامل می‌نهد؛ پس می‌توانیم ادبیات و رمان را به اعتبار ماده اصلی آن‌که زبان است، ذاتاً اجتماعی بدانیم. علاوه بر زبان، شگردهای ادبی سنتی مثل مجموعه نمادها و وزن در ذات خود اجتماعی هستند. قراردادهای و روال‌هایی که فقط در جوامع بشری زاده می‌شود» (۹۹:۱۳۸۲).

پس می‌توان گفت که رمان و داستان پدیده‌ای کاملاً اجتماعی است؛ زیرا با استفاده از زبان مردم تولید می‌شود، چه این زبان، زبان معیار باشد و چه زبان خاص هر یک از شخصیت‌های رمان و داستان بنا بر موقعیت اجتماعی ایشان. زبان را می‌توان از دیدگاه روانشناسی، منطق، فلسفه و جامعه‌شناسی موردپژوهش قرارداد. یکی از ویژگی‌های بارز جامعه تأثیر آن بر زبان و تأثیرپذیری آن از زبان است؛ یعنی تأثیر ارزش‌های جامعه بر زبان و تأثیر زبان بر جامعه و محیط.

۲-۱-۳ رمان فارسی و اجتماع

رمان^۲ یک نوع داستان بلند است که در قالب نثر نوشته می‌شود و می‌تواند یک یا چند ژانر را در بر بگیرد. این داستان شامل اتفاقات و حوادثی ناشی از تخیل یا خاطرات واقعی نویسنده می‌باشد. محمد غلام در مقاله‌ای تحت عنوان «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» در تعریف رمان آورده است: «رمان داستان طولانی منثوری است که تقریباً همیشه بر شخصیت و حادثه متمرکز می‌شود و معمولاً دارای یک طرح است و اثری داستانی که کمتر از سی تا چهل هزار کلمه داشته باشد، غالباً به‌عنوان قصه، داستان کوتاه، داستان بلند یا ناول محسوب می‌شود اما رمان، حداکثری برای طول و اندازه واقعی خود ندارد. هر رمان شرح و نقلی است از زندگی و متضمن کشمکش، شخصیت‌ها، صحنه‌ها، پیرنگ و درون‌مایه و نثر روایی خلاقانه‌ای با طول شایان توجه و پیچیدگی خاص که باتجربه انسانی همراه با تخیل سروکار داشته باشد و از طریق توالی حوادث بیان شود و در آن گروهی از شخصیت‌ها در صحنه شخصی شرکت داشته باشند» (۱۳۹۴: ۴۰).

^۱ René Wellek (۲۲ اگوست ۱۹۰۳ در وین- ۱۱ نوامبر ۱۹۹۵ در همدن)

^۲ roman به فرانسوی.

واقعیت‌های اجتماعی می‌سازد تا جایی که مخاطب بتواند آن را تصور کند، طوری که با مانند آن قبلاً روبه‌رو بوده است؛ به همین جهت است که جنبه تحلیل‌گری داستان معمولاً از یاد می‌رود ولی خواننده حقیقت درونی آن را درمی‌یابد.

شایان ذکر است که رمان جستجوی واقعیت است و همواره برای رسیدن به واقعیت‌ها در زندگی انسان و جامعه به کندوکاو می‌پردازد. رمان اجتماعی با هدف ارشاد و تغییرات اساسی در زندگی افراد جامعه نوشته می‌شود. بنابراین نویسنده همواره می‌کوشد که مسائل و مشکلات مردم و جامعه را مطرح کند و به دنبال پیشنهاد راه‌حلی برای این مشکلات باشد.

ارتباط رمان فارسی و اجتماع، ارتباطی سر راست و مستقیم است، زیرا نویسنده تلاش داشته در اثرش به تبیین و بازتاب اوضاع زمانه بپردازد. درواقع نخستین رمان‌های اجتماعی فارسی در سال‌های پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸م) پدید آمد. البته باید گفت که در دوره مشروطه، لزوم داستان‌هایی که باعث آگاهی و بیداری مردم بشود، کاملاً درک می‌شد. داستان‌نویسی ایران تا پیش از مشروطه چندان با واقعیت اجتماعی پیوندی نداشت و کمتر داستانی مانند «سمک عیار» می‌توان پیدا کرد که رگه‌های اجتماعی داشته باشد.

آشنایی ایرانیان با دنیای غرب و تحولات صنعتی سبب گشت که مردم ایران به فکر تغییر ساختار جامعه آن زمان ایران بیفتند و در پی این آگاهی ساختار جامعه دگرگون گشت و جامعه سنتی ایران به تدریج به جامعه‌ای نو با افکار اجتماعی و سیاسی جدید تبدیل شد. در این میان داستان‌نویسی نیز همگام با تحولات جامعه متحول شد و در مسیر واقع‌گرایی قرار گرفت، در نتیجه ادبیات اجتماعی و سیاسی پدید آمد. باید در نظر داشت که در دوره‌ای از تاریخ رمان به سمت موضوعات تاریخی گرایش پیدا کرد و پادشاهان و اشراف به ویژه شاهان قاجاری برای تثبیت موقعیت و نظام حکومتی خود نویسندگان را برای نوشتن رمان‌های تاریخی تشویق می‌کردند. اما رمان تاریخی که رفته‌رفته به واقعیت‌های جامعه نزدیک می‌شد، به تدریج از سال ۱۳۰۰ شمسی جای خود را به رمان‌های اجتماعی داد. داستان‌نویسی فارسی پایه‌پای دگرگونی‌های اجتماعی به جانب واقعیت‌های اجتماعی حرکت کرد و همت خود را متوجه تشریح جزئیات زندگی و مناسبات و روابط اجتماعی موجود کرد. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۷۵)

داستان «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک» یا «بلای تعصب او» نوشته زین‌العابدین مراغه‌ای را می‌توان زیربنای رمان اجتماعی فارسی دانست و از سال ۱۳۰۰ شمسی نخستین نمونه‌های رمان اجتماعی پدید آمدند. برای نمونه رمان «یکی بود و یکی نبود» از جمال‌زاده و «تهران مخوف» از مرتضی مشفق کاظمی را می‌توان نخستین رمان‌های اجتماعی دانست که زندگی مردم و جامعه را به تصویر می‌کشد. پس از انتشار این رمان‌ها نویسندگان دیگری از جمله عباس خلیلی، رمان «روزگار سیاه، انتقام و اسرار شب» و محمد مسعود رمان‌های «تفریحات شب»، «در

تلاش معاش» و «اشرف مخلوقات» را پدید آوردند که جملگی فساد اجتماعی دوره رضاشاه پهلوی و مشکلات جوانان آن دوره را به تصویر می‌کشیدند.

در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ش نیز رمان‌هایی با مضامین اجتماعی پدید آمدند؛ بعضی از این رمان‌ها عبارتست از: «دختر رعیت» از محمود اعتمادزاده، «نیمه راه بهشت» از سعید نفیسی، «چشم‌هایش» از بزرگ علوی، «آفت» از حسین قلی مستعان، «مدیر مدرسه» از جلال آل‌احمد و «شوهر آهو خانم» از علی محمد افغانی.

روند نگارش رمان‌های اجتماعی در دهه ۱۳۵۰ش نیز همچنان ادامه داشت و رمان‌های اجتماعی ارزشمندی چون «دل کور» از اسماعیل فصیح، «پر کاه» از محمود گلابدره‌ای، «همسایه‌ها» از احمد محمود و «سگ و زمستان بلند» از شهرنوش پارسی‌پور نوشته شدند که همگی مسائل و مشکلات جامعه همچون فاصله طبقاتی و فقر کارگران، فعالیت‌های سیاسی و حزبی و روزگار ملی شدن صنعت نفت را بازگو می‌کنند. (انوشه، ۱۳۷۶: ۶۵۷)

در سال‌های پس از انقلاب نیز شاهد حضور نویسندگانی هستیم که «با ذهنیت و رویکردی متفاوت به کندوکاو حقایق زندگی اجتماعی می‌پردازند و با آگاهی از احوال جامعه و متناسب با تحولات هر نسلی، نظیر افزایش باسوادان و علاقه عموم به فهم عمیق‌تر مسائل، هوشمندانه نوع زبانشان را در راستای این دگرگونی‌های اجتماعی تغییر می‌دهند که این امر سبب استقبال خوانندگان از رمان و داستان‌های ایرانی شده است و رشد کمی و کیفی ادبیات داستانی این دوره می‌تواند مؤید این مسئله باشد. نکته اساسی این است که رابطه رمان فارسی و جامعه عموماً رابطه‌ای مستقیم و بدون واسطه بوده است؛ یعنی نویسنده سعی داشته مسئله‌ای را به‌طور مشخص در رمان مطرح کند». (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۱۰۹)

۲-۲ معرفی نویسندگان و بررسی رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی»

۲-۲-۱ غزاله علیزاده و رمان خانه ادریسی‌ها

فاطمه (غزاله) علیزاده در بهمن ماه سال ۱۳۲۷ در شهر مشهد به دنیا آمد. معروف‌ترین اثر او، رمان «خانه ادریسی‌ها» است که در دو جلد آن را نوشته است. مادر او که منیرالسادات سیدی نام دارد، نویسنده و شاعر بود. در دبیرستان علوم انسانی با نام مهستی، مدرسه خود را به اتمام رساند. او در رشته ادبیات فارسی مشهد و فلسفه و حقوق تهران پذیرفته شد و طبق درخواست مادر، تحصیل در رشته حقوق را انتخاب کرد. او پس از دریافت مدرک کارشناسی از دانشگاه تهران تصمیم گرفت برای دانش‌اندوزی در رشته فلسفه و سینما به دانشگاه سوربن در کشور فرانسه برود. در اصل او برای کسب مدرک دکترای حقوق به کشور فرانسه رفت ولی با مشقت فراوان، رشته خود را

به فل سفة ا شراق تغییر داد و غرض او این بود که پایان‌نامه خود را با مو ضوع «مولانا» بنویسد اما با مرگ یک‌باره پدرش، آن را ناتمام گذاشت.

او با انتشار داستان‌های خود در مشهد از دهه ۱۳۴۰ وارد عرصه نویسندگی شد. نخستین مجموعه داستان او به نام «سفرناگد شتنی» در سال ۱۳۵۶ منتشر شد. اما از پرآوازه‌ترین آثار وی می‌توان به رمان دو جلدی «خانه ادیسی‌ها» و مجموعه داستان «چهارراه» اشاره کرد.

۲-۱-۲-۱ زندگی شخصی

غزاله علیزاده هنگامی که در دانشگاه تهران درس می‌خواند، مدتی کوتاه با کامران (مرتضی) آوینی وارد رابطه‌ای عاشقانه شد، اما این ارتباط عاشقانه او، یکی از نکات پرابهام زندگی خصوصی او است. سپس با بیژن الهی ازدواج کرد و صاحب دختری به نام سلمی شد. چند سال بعد از بیژن جدا شد و در سال ۱۳۶۲ با محمدرضا نظام شهیدی ازدواج کرد. او همچنین دو دختر که از بازماندگان زمین‌لرزه ۱۳۶۱ بوئین‌زهره بودند را به فرزندپذیرفت. غزاله علیزاده چند ماه قبل از مرگش در گفتگویی که با مجله ادبی گردون (شماره ۵۱-۲۱ مهر ۱۳۷۴) داشت در مورد خودش گفته است:

«دوازده، سیزده ساله بودم، دنیا را نمی‌شناختم. کی دنیا را می‌شناسد؟ این توده بی‌شکل مدام در حال تغییر را که دور خودش می‌پیچد و از یک تاریکی می‌رود به طرف دیگر. در این فاصله، ما بیش و کم رویا می‌بافیم، فکر می‌کنیم می‌شود سرشت انسان را عوض کرد آن مایه حیرت‌انگیز از حیوانیت در خود و دیگران را. ما نسلی بودیم آرمان‌خواه، به رستگاری اعتقاد داشتیم. هیچ تاسفی ندارم. از نگاه خالی نوجوانان فارغ از کابوس و رویا، حیرت می‌کنم تا این درجه وابستگی به مادیت، اگر هم نشانه عقل معیشت باشد، باز حاکی از زوال است. ما واژه‌های مقدس داشتیم: آزادی، وطن، عدالت، فرهنگ، زیبایی و تجلی. تکان هر برگ بر شاخه، معنای نهفته‌ای داشت ...»

۲-۱-۲-۲ مرگ

غزاله علیزاده بعد از مبتلا شدن به بیماری سرطان اقدام به خودکشی کرد و بعد از دو بار خودکشی ناموفق، سرانجام در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۵ در روستای جواهرده رامسر، خود را از درختی حلق‌آویز کرد. آیدین آغداشلو درمورد مرگ او می‌گوید: «غزاله استعداد هوش‌ربایی داشت؛ اما هاله درخشانی را که به‌همراه و به یمن آن هدیه می‌شد با بی‌اعتنایی و بازیگوشی به این سو و آن سو پرتاب می‌کرد و می‌خندید و من نمی‌خندیدم. حیف! که چنان سخت بیمار شد و چنین کم‌طاقت بود و کم‌حاصل ماند. اما مگر حد درست و لازم طاقت دیگران را چطور

می‌شود تعیین کرد؟ حیف! او با همان شوق و شیدایی مرگ را طلبید که زندگی را. کلک زد و راه دراز خراسان تا مازندران را با شتاب طی کرد. جایی را در جنگلی جست و یافت که چشم‌اندازی گشوده به نزهت و پاکی دریا و درختان سرسبز و آسمان آبی پوشیده از ابرهای پنبه‌ای داشت. لابد وقتی داشت طناب را از لای شاخه‌های درهم‌پیچیده درختان اریب سر به‌سوی هم خم‌کرده می‌گذراند، آرامش از کف‌رفته‌ای را جست‌وجو می‌کرد که از آن چیزی به ما نگفته بود؛ اما داشت لمسش می‌کرد و درحال رسیدن به آن بود؛ مثل «مهدی» کتاب دومنظره‌اش که در سکرآت مرگ... منظره‌ای می‌دید، دشتی سبز... با خورشیدی در آسمان فیروزه‌گون و نوری چون سیلان انگبین مذاب، رو به دشت سبز جاری... دریچه گشوده بود و آسمان آبی صبح با لمعانی زرین می‌درخشید...^۱ پیکر او را در امامزاده طاهر کرج به خاک سپردند.

علیزاده پیش از خودکشی در یادداشتی برای دوستانش چنین نوشته است: «آقای دکتر براهنی و آقای گلشیری و کوشان عزیز! رسیدگی به نوشته‌های ناتمام خودم را به شما عزیزان واگذار می‌کنم. ساعت یک و نیم است. خسته‌ام. باید بروم. لطف کنید و نگذارید گم‌و‌گور شوند و در صورت امکان چاپشان کنید. نمی‌گویم بسوزانید. از هیچ‌کس متنفر نیستم. برای دوست‌داشتن نوشته‌ام، نمی‌خواهم، تنها و خسته‌ام برای همین می‌روم. دیگر حوصله ندارم. چقدر کلید در قفل بچرخانم و قدم بگذارم به خانه‌ای تاریک. من غلام خانه‌های روشنم. از خانم دانشور عزیز خداحافظی می‌کنم. چقدر به همه و به من محبت کرده‌است. چقدر به او احترام می‌گذارم. بانوی رمان، بانوی عطوفت و یک هنرمند راست و درست. با شفقت بسیار. خداحافظ دوستان عزیزم».

۲-۱-۲ آثار

از غزاله علیزاده چندین رمان، داستان کوتاه و مجموعه داستان به‌یادگار مانده است که عبارتند از:

۱. «بعد از تابستان»، (داستان کوتاه)، (۱۳۵۵)
۲. «سفر ناگزشتنی» (مجموعه داستان)، (۱۳۵۶)، شامل: داستان‌های شجره طیبه، پاندارا، با انار و با ترنج از شاخ سیب.
۳. «دو منظره»، (داستان کوتاه)، (۱۳۶۳)
۴. «خانه ادیسی‌ها»، (رمان)، (۱۳۷۰)، این کتاب سه سال پس از مرگ غزاله، جایزه بیست سال داستان‌نویسی را از آن خود کرد.
۷. «چهارراه» (مجموعه داستان)، (۱۳۷۳)، شامل: داستان‌های دادرسی، بعد از تابستان، جزیره، سوچ.
۵. «شب‌های تهران» (رمان)، (۱۳۷۸)

^۱ «به همه سیلی زد و رفت». ایسنا، ۲۷ بهمن ۱۳۹۲. بازبینی شده در ۱۷ فروردین ۱۳۹۸.

۸. «با غزاله تا ناکجا» (مجموعه داستان‌های کوتاه)، (۱۳۷۸)، سفر ناگذشتنی، دو منظره، چهارراه، تالارها و رویای خانه و کابوس زوال در این مجموعه توسط نشر توس منتشر شده است.
۹. «تالارها» (مجموعه داستان)، (۱۳۸۲)، شامل داستان‌های نقش‌ها، اول بهار، گرد و شکنان، تالارها.
۶. «ملک آسیاب»، (۱۳۹۵)، آخرین داستان از غزاله عزیزاده است که بیست سال پس از مرگ او منتشر شد.
۱۰. «کشتی عروس»، (داستان بلند) (بی‌تا). بی‌جا: بی‌نا.

۲-۱-۲-۲ بررسی ویژگی‌های رمان خانه ادریسی‌ها

خانه ادریسی‌ها با این سطور آغاز می‌شود. در «عشق‌آباد»، شهری که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است. ساکنان این خانه، تنها بازمانده‌های خاندان اشرافی «ادریسی» هستند که به خارج از مرزها کوچ نکرده‌اند یا مرگ گریبان‌گیر آن‌ها نشده است. روزها به رکود و سکون و نشستن گرد و غبار بر خانه می‌گذرد تا این‌که بالاخره روزی انقلابی کمونیستی در مملکت رخ می‌دهد؛ به تبع انقلاب، بیگانه‌هایی وارد و ساکن خانه ادریسی‌ها می‌شوند که خود را با لقب «قهرمان» می‌خوانند، و اینچنین است که آشفتگی آغاز می‌شود.

غزاله عزیزاده نوشتن این رمان دو جلدی را در سال ۱۳۶۹ به پایان رساند و کتاب در سال ۱۳۷۰ توسط دو انتشارات تیراژه و توس چاپ شد اما توفیق زیادی در بین ایرانیان نداشت. این رمان که به‌نوعی مهم‌ترین اثر این نویسنده محسوب می‌شود، از کلیدی‌ترین آثار زمانه رونق و جولان‌دهی داستان‌نویسی مدرن در ایران شناخته شده است. این رمان جایزه بیست سال داستان‌نویسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را سه سال پس از مرگ عزیزاده در سال ۱۳۷۸ دریافت کرد.

خانه ادریسی‌ها، روایتی با نگاه جامعه‌شناختی و تفکیک طبقاتی و رویکردی به مقوله زن و پرداختی روان‌شناختی به شخصیت‌ها، در بحران تغییرات ایدئولوژی اجتماعی و گذر از فردیت و اسطوره‌شناسی است. این رمان در دو جلد نوشته شده است. قدرت کلام نویسنده در هر دو جلد بسیار قوی است. کلماتی که نویسنده انتخاب می‌کند و ترکیباتی که خلق می‌کند چنین به نظر می‌رسد که او در انتخاب کلمات و ترکیب‌ها با دقت و وسواس زیادی عمل کرده است. او جزئیات و صحنه‌ها را با دقتی تمام توصیف می‌کند و از این حیث توانایی عزیزاده در داستان‌نویسی بی‌بدیل و تحسین‌برانگیز است. گاه دیده می‌شود که در کتابی چند جلدی یا فیلمی چند قسمتی کیفیت کار در مجموعه‌های بعدی پایین می‌آید اما در کتاب خانه ادریسی‌ها شاهد این موضوع نیستیم و در جلد دوم، داستان به‌خوبی جلد اول پیش می‌رود.

نکته دیگر درهم تنیدگی دو جلد و نیاز به بازخوانی جلد اول برای جلد دوم یا خواندن جلد دوم، بلافاصله پس از اتمام جلد اول است. اما باید اشاره کرد که داستان هر جلد از دیگری مستقل است. علیزاده خود نیز در انتهای جلد اول، به مستقل بودن داستان جلدها از هم اشاره کرده است.

رمان *خانه ادریسی‌ها* در سبکی چندوجهی تعریف می‌شود. اما بنای آن بر یک رئالیسم (واقع‌گرایی) مستحکم است که داستانی اسطوره‌گون و تخیلی از پادآرمان‌شهری ترسناک را روایت می‌کند و می‌توان آن را یکی از سیاسی‌ترین آثار داستانی ایران و حتی جهان به‌شمار آورد که در آن یک خانواده سستی مرفه ناگاه پس از چندین دهه عظمت و افتخار با حسیض هجوم افرادی از طبقه کارگر تحت عنوان آشکار روبه‌رو می‌شود و در خشم عمومی یک انقلاب، مجبور می‌شوند تا خانه را تقدیم آشکارها کنند. نویسنده به وجوهی از انقلاب کارگری می‌پردازد که هم‌زمان با براندازی سلطه اشراف‌زادگان به دنبال براندازی فرهنگ عمومی، ولو در جنبه‌های مثبت است. جایی که به هرگونه انعطافی عنوان ارتجاع داده می‌شود. (علیرضایی، ۲۷ بهمن ۱۳۹۹)

برای تحلیل بیشتر جنبه رئالیستی این رمان باید این مطلب را اضافه کرد که «به عقیده دیمیان گرانت، رئالیسم به معنی واقع‌گرایی یا وفاداری به واقعیت از واژه‌ی *real* به معنی واقعی برخاسته و ریشه این واژه هم از کلمه‌ی *res* به معنی چیز مشتق می‌شود. رئالیسم، خود را متعهد به بازآفرینی دقیق و کامل و صادقانه محیط اجتماعی و جهان معاصر می‌بیند و علیزاده هم با گرایش به چنین نگاهی، خانه ادریسی‌ها را خلق کرده است. نقد کامل رئالیستی یک اثر، کاری و رای پژوهش حاضر است و ما تنها چند منظر از رئالیسم علیزاده را با هم دوره خواهیم کرد:

۱. عینیت: برخلاف نویسندگان مکتب رمانتیسیم که احساسات و امور سوررئال را در بستر روایی اثر دخیل می‌کنند، علیزاده با پای‌بندی به امور ملموس‌تر و عینی‌تر، قصه‌گویی می‌کند. او هیچ‌گاه از زشتی‌ها و پلشتی‌های جامعه چشم‌پوشی نمی‌کند و واقعیت‌های تلخ و ناخوشایند را از پایان پیرنگ، حذف نمی‌کند. خود علیزاده در این باره می‌گوید: برای من ادبیات باید قابل لمس باشد. شما به رستگاری انسان معتقد نیستید؟

او همچنین عینی‌سازی خود را در ساختار هم اجرا می‌کند و برخلاف نویسندگان مکتب فرمالیسم، در حوزه زبان یا فرم محدود نمی‌شود و می‌گوید: از فرمالیسم و -هنر برای هنر- حرف زن! به عینیت پرداز! قابل لمس و زنده [باش!] ما تشنه شناختیم...

۲. دوری از تخیل بنیادی: گرانت درباره دید امیل زولا به داستان می‌گوید: «سابقاً بهترین تعریف از یک رمان‌نویس این بود که می‌گفتند فلانی صاحب تخیل است. حالا این تعریف تقریباً یک انتقاد به شمار می‌آید!!!» با چنین دیدی است که علیزاده در سراسر داستان‌هایش زمان حال را به گذشته ترجیح می‌دهد.

۳. دوری از شعرگونگی: از آنجایی که باید اصلی‌ترین نکته رئالیسم را تقابل با رمانتیسم دید، علیزاده هم اکثریت نثر داستان‌ش را در خدمت زبانی بی‌لایه و غیراستعاری به کار می‌گیرد تا جزئیات در لایه اول کشف شوند و حضوری تمام‌قد پیدا کنند.

۴. برهان علیّت: اگر که رویه علی و معلولی را از رئالیسم بگیریم، کار آن در یک عکاسی ساده و پوچ خلاصه می‌شود. بنابراین علیزاده به علت وجودی هر مصداق یا پدیده‌ای می‌پردازد.

۵. قهرمان‌پروری: اگر قهرمان پیرنگ‌ها را مبدایی برای طبقه‌بندی یا قضاوت تحلیلی به حساب بیاوریم، از نظر ریشه‌ای تفاوت ویژه‌ای بین مکتب کلاسیسم با رئالیسم ایجاد می‌شود. برای مثال در خانه ادریسی‌ها، علیزاده با توجه به این نکته، قهرمانان خود را از افراد قشرهای پایین یا نهایتاً متوسط رو به پایین انتخاب کرده است. (علیرضایی، ۲۷ بهمن ۱۳۹۹)

نکته دیگر مربوط به فضا‌سازی داستان است. فضا‌سازی داستان بسیار قدرتمند است و تعداد شخصیت‌های قصه زیاد است و این شخصیت‌ها هر کدام داستان و پیشینه‌ای برای خود دارند؛ پیشینه‌ای که به ظرافت در تار و پود روایت تنیده شده و به مرور هر شخصیت را برای خواننده ملموس می‌کند. شخصیت‌هایی که دوگانه سیاهی و سپیدی درباره آن‌ها صدق نمی‌کند و همه نه تنها خاکستری‌اند، بلکه بی‌رحمی رئالیسم حاکم بر زندگی هر کدام، انسان را به هم‌دردی و دلسوزی برای آنان وامی‌دارد.

کلیدی‌ترین شخصیت این داستان، زنی به نام «رکسانا یشویلی» است که در اواخر جلد یک کتاب وارد خانه می‌شود. او در حکومت پیشین، هنرپیشه بوده و حالا قهرمان داستان است. زن ابتدا در شمایل «معشوقه دست‌نیافتنی» ظاهر می‌شود و سپس به مرور «زمینی» شده و از تصویر مقدس غیرقابل خدشه، به پیکره زنی آشفته و سرگردان بدل می‌شود که سال‌ها برای فرار یا نزدیک شدن به خود، در نقش‌های متعددی فرو رفته است. درست به مانند نویسنده، که در مصاحبه‌ای از عادات نوشتن خود گفته بود: «هنگام نوشتن، چشم‌هایم را با سربندی سیاه می‌بندم، سفر می‌کنم به سرزمین قهرمان‌هایم. در خانه ادریسی‌ها وقتی پا به شهر خیالی‌ام می‌گذاشتم، جزء ساکنانش می‌شدم، شخصیت‌های داستانی‌ام از درون تیرگی می‌آمدند بیرون و ذره‌ذره شکل می‌گرفتند، وقتی از زبان هر کدام حرف می‌زدم در او حلول می‌کردم یا به عکس، او در من می‌شکفت. شور حیاتی و نیروی خیزنده‌اش شعله‌ور می‌شد. عطرها، نواها و رنگ‌ها، سویی پذیرنده و شفاف روح مرا که چون بخاری ناپیدا در قلمرو نوخاسته پرسه می‌زد، دوره می‌کردند. از قالبی به قالب دیگر، گاه به سرعت فرفره جابه‌جا می‌شدم، به‌خصوص در صحنه‌های شلوغ و پر قهرمان» (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

آنچه که باید به آن توجهی ویژه داشت این است که در جلد اول، روایت داستان با ملال و اندوه شروع می‌شود و با شخصیت‌هایی غمگین و تنها روبه‌رو هستیم که هر کدام به‌نوعی از زندگی فاصله گرفته و در لاک

انزوای خود خزیده‌اند. همان‌گونه که روایت با یأس و سرخوردگی شروع می‌شود، در آخر دوباره به غبار و ملال و خاکستر منتهی می‌شود و این شاید در تمامی داستان، نقطه‌نظر تمام شخصیت‌های روایت باشد.

اما جلد دوم در ساختار خود، توفیر زیادی با داستان اول دارد. عشق‌ها واقعی می‌شوند و شخصیت‌ها سرزنده‌تر می‌شوند و این همزمانی تغییرات بین دو جلد با ارجاعات بینامتنی شخصیت‌ها و خرده‌داستان‌ها یک حس خوشایند را در مخاطب ایجاد می‌کند. همچنین در جلد دوم شخصیت‌ها با دقت بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرند. علیزاده، اغلب به‌جای شخصیت‌پردازی به شخصیت‌شناسی می‌پردازد. برای مثال در داستان برای افراد محوری و حتی فضاها هم توصیف دقیقی در نظر می‌گیرد. توصیفات دقیق و جان‌بخشی او - حتی به اجسام جامد- جالب توجه است. اما علیزاده به‌صورتی آگاهانه این کار را برای شخصیت‌های مهاجم انجام نمی‌دهد که به‌درستی با نمادگرایی صرف بر مرموز بودن آنان می‌افزاید. فرم روایی علیزاده از دانای کل هم داناتر است. گویی که تمام جزئیات گذشته و حال را می‌داند. این مسئله را در توضیحات اضافه داخل پرازنش‌های اثر می‌شود دید. با چنین پیش‌فرضی است که علیزاده می‌تواند حتی در پردازش شخصیت‌های فرعی هم نمادگرا باشد.

اسامی دیگر کتاب هم حاوی لایه‌های متعددی هستند. باری به هر جهت انتخاب نشده‌اند. برای مثال واژه آشکار که در دل خود هم سختی کشیدن و فلاکت سابق انقلابیون را نشان می‌دهد و هم به آتش کشیده شدن هرچیزی توسط جماعت نوظهور را! نکته مهم‌تر آن‌جاست که این واژه اغلب از سوی دیگران به آشکاران نسبت داده می‌شود و آنان در نگاهی مغرورانه همدیگر را با پیشوند «قهرمان» صدا می‌زنند.

نکته قابل توجه دیگر در این داستان، حاکمیت مردسالاری و سرمایه‌سالاری بر فضای داستان است. توصیف زنان سرکوب‌شده در خلال داستان نشان از دیدگاه فمینیستی نویسنده دارد، اما بیشتر به سمت اکوالیسم (برابری جنسیتی) گرایش دارد. همچنین توصیف شخصیتی به نام شوکت در داستان که همه ویژگی‌های زنان را رد می‌کند نمودی دیگر از فمینیسم پنهان کتاب است. علیزاده می‌خواهد با بدزبانی، خشونت و دوری او از خصائص لطیف، وجه بد تلفیق زنانگی و مردانگی را برای مخاطب روشن کند. (علیرضایی، ۲۷ بهمن، ۱۳۹۹)

۲-۱-۲-۵ شخصیت‌های رمان

در این رمان با دو گروه از شخصیت‌ها مواجه هستیم. دسته نخست که صاحب‌خانه هستند:

- مادر بزرگ (خانم ادیسی): بانویی کهنسال و باوقار است. وی مادر سه فرزند است: یک پسر به نام ارسلان و دو دختر به نام‌های لقا و رحیلا. خانم ادیسی به واسطه زن بودن خود، نمادی از مام وطن است که در سیل رفت‌وآمدهای حکومت‌ها، مکاتب و ایدئولوژی‌های متفاوت، همچنان برقرار است و عمر زیاد او هم کنایه‌ای

به تاریخ طولانی وطن در مقابل عمر ناچیز هر حاکمیت است. شاید او بیشترین دیالوگ را نداشته باشد اما پخته‌ترین فرد ماجراست.

- وهاب: نوه پسر خانم ادیسی است و سی سال دارد. او در انگلستان درس خوانده و بسیار اهل مطالعه است و کتابخانه پروپیمانی هم دارد. وهاب، نمادی از روشنفکران جامعه است.

- لقا: دختر میان سال خانم ادیسی است. دوشیزه‌ای حدوداً چهل ساله که از مردان گریزان و معمولاً در انزوای اتاق خود به نواختن پیانو مشغول است. او اصلی‌ترین نمود فمینیستی داستان است. نویسنده او را وراى جنسیتش نماد انسان‌های دردآلود معرفی می‌کند. در شخصیت لقا، رگه‌هایی از رئالیسم جادویی داستان را می‌توان یافت. او هنگام پیانو زدن، از زندگی عادی‌اش جدا شده، از خود بی‌خود می‌شود. گویی که زنده می‌شود و در لحظاتی جوان شده و شور بسیاری می‌یابد، در پایان کار دوباره به همان لقای همیشگی تبدیل می‌شود.

- یاور: خدمتکاری پیر و باوفا است و بسیاری از رازهای خانه ادیسی‌ها و ساکنان آن را در سینه دارد. او نمادی از قشر فرودست حقیقی است.

دسته دوم به نام آشکاران که از هفده نفر تشکیل می‌شود، آنان عبارتند از: رشید، یوسف، گلرخ، کوکان خیاط، برزوی دانشجو، پری (پرستار)، رخساره (رختشو)، قدیر (نقاش)، کوکب، کاوه، تیمور (باغبان سابق باغ ملی شهر)، یونس، حدادیان (شهردار پیشین)، ترکان، قهرمان قباد (معشوق سابق خانم ادیسی و مؤسس آتشیخانه مرکزی)، قهرمان شوکت (از اعضای اصلی آتشیخانه در خانه ادیسی‌ها که وظیفه دارد نظم خانه را برقرار کند و همواره با لباس فرمی که مدال‌های مختلفی از عملیات‌های مختلفش از آن آویزان است حاضر می‌شود) و رکسانا یشویلی (هنرپیشه سرشناس تئاتر).

۲-۲-۱-۶ خلاصه رمان و تحلیل شخصیت‌ها

قصه این رمان در مورد شهری به اسم عشق‌آباد است و عده‌ای قدرت را در دست گرفته‌اند و به شهر آمده‌اند تا حق افراد مظلوم را که مورد ستم واقع شده‌اند از ثروتمندان آن جامعه بگیرند و آنها را از خانه‌های خود بیرون برانند. به بیان دیگر آنان را به سزای کارهای ناشایستشان برسانند.

همه ماجرا در خانه بزرگ و کهنه‌ای می‌گذرد. ادیسی‌ها ساکنان نخستین خانه هستند: خانم ادیسی یا زلیخا مادر بزرگ خانه است. لقا، دختر میان سال خانم ادیسی که سال‌های زندگانی‌اش را به تنهایی و به دور از مردها به سر برده‌است. وهاب، نوه پسر خانم ادیسی که درسش را در خارج از کشور گذرانده‌است و پس از سفر در جستجوی رهیلا بازگشته‌است. هر سه خود را در خانه و خاطرات خیلی دورشان زندانی کرده‌اند. هرگز

خانه را ترک نکرده‌اند و به گفته وهاب آنچه سبب شده هرگز خانه را ترک نکنند و به جمع دیگران نروند، «خو گرفتن، ناچاری و تن‌آسایی بوده‌است» و یاور که باغبان و مستخدم پیر خانه است. (علیزاده، ج ۱، ۱۳۷۱: ۵۶)

خانه ادیسی‌ها اندوه‌بار و پر از رخداد‌های شگفت‌آور و باورنکردنی است. زن‌های این خانواده همواره تسلیم خودخواهی مردان و مردسالاری شده‌اند. مادر بزرگ وقتی خیلی جوان بوده به زور مردسالاری خانواده با آقای ادیسی ازدواج می‌کند، درحالی‌که دلبسته جوانکی عاشق و آشوبگر به نام قباد بوده است که برای آزادی و دادخواهی مبارزه می‌کرده است. (قباد به دنبال هدف خود می‌رود و مادر بزرگ با آقای ادیسی ازدواج می‌کند).

قباد به‌عنوان اولین آشکار و مؤسس آتشیخانه مرکزی، پیرمردی است که با پای مصنوعی زندگی می‌کند، زیرا پاهایش را در مبارزه از دست داده است. او عمری را در شرایط سخت کوه و کمر مبارزه کرده اما حالا به‌جای تقدیر، از سوی عامه، طرد شده‌است. همچنین او با وجود تلاش‌ها و خدمات زیاد - اساساً شروع جنبش - نه‌تنها در هیچ‌یک از تصمیمات امروز دخیل نیست بلکه به‌صورت یک دیوانه با او برخورد می‌شود. او پس از چند دهه دوباره مادر بزرگ را می‌بیند و با حسرت گذشته از دست‌رفته خود، به زندگی ادامه می‌دهد.

خانم ادیسی با تولد فرزند سومش رحیلا جوانی از سر می‌گیرد. رحیلا دختری زیباست که مانند دیگر زن‌های خانه ادیسی‌ها به‌ناچار تن به ازدواج با موید (مردی بی‌لیاقت) می‌دهد؛ از سوی دیگر، وهاب از کودکی با مادر بزرگ زندگی کرده است و در زندگی همیشه مادر خود را مقصر دانسته، چون او را ترک کرده و به‌گمان وهاب به‌دنبال خوش‌گذرانی رفته‌است.

رحیلا در حالی که هنوز جوان است، از دنیا می‌رود و اتاق او را بدون اینکه دست بزنند با همه لباس‌ها و عطرها و نگه می‌دارند. وهاب بسیار شیفته این عمه خود است و زندگی‌اش را با تداعی یاد و خاطرات رحیلا می‌گذراند. به عبارت دیگر، او شیفته یک عشق موهوم است که با آمدن شخصی به نام رکسانا، این عشق موهوم جای خود را به عشقی واقعی می‌دهد.

لقا به دلیل عدم برخورداری از چهره دلربا و داشتن وابستگی به مادرش، تمام زندگی‌اش را در انزوا و به تنهایی می‌گذراند. تنها هنری که او از آن برخوردار است، نوازندگی پیانو است تا وقتی که شوکت، توانایی‌های دیگری از او را نیز آشکار می‌کند. با توجه به سخنان وهاب، وقتی که لقا مشغول نواختن پیانو می‌شود، احساس جوانی می‌کند ولی در آخر، همان لقای قبل می‌شود. زندگی یکنواخت و کسالت‌آور این چهار نفر، با از راه رسیدن شخصی به نام شوکت که نماینده آتشیخانه مرکزی است، دگرگون می‌شود. قهرمان شوکت، زن قوی هیکل و زورمندی است که پیوسته لباس زرد به تن می‌کند و مثل خورشید می‌درخشد و همه خصوصیات زنانه را باز پس می‌زند و خیلی هم بد دهن و تندخو است. او تنها در جاهایی به ذات مادرانه خود بازمی‌گردد که با فرزند ایدئولوژیک خود یعنی برزو روبه‌رو باشد.

همراهان شوکت آدم‌های رنج‌کشیده‌ای هستند که در زندگی گذشته‌شان همواره با بیدادگری دست‌به‌گریبان بوده‌اند و برای دادخواهی گرد هم آمده‌اند. با کمک ایشان قباد و دیگران توانسته‌اند نهضت را به نظام تبدیل کنند، اما این نهضت هم مثل تمام نهضت‌های دیگر که به قدرت می‌رسند، به فساد کشیده می‌شود. برزو دانشجوی جوانی است که بی‌پروا و و افراطی است و همیشه آتشیخانه و شوکت را تصدیق می‌کند. کم کم می‌فهمد که آتشیخانه دارد راه فساد را در پیش می‌گیرد اما از همه چیز خود می‌گذرد و با همراهی شوکت، برای دادخواهی نه برای رویارویی با دادخواهان باقی می‌ماند.

رخساره زنی است که هنوز دل خوش است به آن خانه اربابی و حرف‌های اربابش و حسرت آن روزهای گذشته خودش را می‌خورد. کوب زنی است که شوهرش پیوسته او را کتک می‌زند اما با وجود این، او هنوز هم عاشق این مرد است. پسر او، یوسف، جوانی است که کتاب زیاد می‌خواند شعر می‌سراید و دوستدار شوهر رक्सاناست و البته شاید هم دوستدار خود رक्सانا.

حدادیان شهردار پیشین اینگونه می‌اندیشد که برای حکومت‌داری باید چون شیر بی‌باک و مانند روباه حيله‌گر بود و قدرتمندان باید بی‌رحم باشند و تنها حکومتی که پابرجا می‌ماند، حکومتی است که زیردستان خود را خرد کند. او به فرمان‌برداری بی‌چون‌وچرا باور دارد. برخلاف او، شوکت می‌گوید مردم درک می‌کنند و نیاز به پوزه‌بند ندارند. یونس چهره زیبایی ندارد اما طبق سخن لقا، «استحکامی ایزدی در چشمانش هست. جادوگر شاعر، وقتی به زاویه تاریک زندگی تک‌تک افراد نور می‌تاباند، تازه حقایق زندگی همه و چطور به وجود آمدن حس دادخواهی هرکس آشکار می‌شود». (علیزاده، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۰۸)

قباد که عاشق کمک به مردم و دادخواهی است و حالا حسرت روزهای از دست‌رفته را می‌خورد. حسرت می‌خورد که ای کاش کنار مادر بزرگ باقی می‌ماند و باهم زندگی می‌کردند. مادر بزرگ همیشه از او گلایه دارد و می‌گوید قباد زندگی کرد، چون در کنارش همیشه خطر بود؛ ولی من سال‌های زیاد زندگی‌ام را انتظار کشیدم. اکنون قباد نمی‌خواهد مترسک سر جالیز دیگران باشد، می‌خواهد زندگی خودش را داشته باشد. می‌گوید: «کاری به کار مردم ندارم؛ با عشق به آنها عمر تلف کردم؛ تا سحر بیدار می‌نشستم به هوای دیدن کورسوی چراغ‌های شهر. نقش طیب آنها را بازی می‌کردم، غافل از این که به شفا دهنده احتیاج ندارند. جلاد می‌خواهند، کسی که از او بترسند...» (علیزاده، ۱۳۷۱: ۳۵۲) و باز هم به خاطر این مردم این بار جان‌ش را در ازای این سال‌ها می‌گذارد.

رکسانا که در آخر جلد یک وارد داستان می‌شود، موجودی نیمه فرشته، نیمه ابلیس است. او از طرفی شباهت زیادی به رحیلا (عمه زیبا، جذاب و مرحوم خانواده) دارد و از طرف دیگر در خدمت دیکتاتوران است. این موجود، نماد جذابیت‌های فریبنده غربی آن هم در موضوعاتی است که قبلاً بهترشان در خود کشور (رحیلا) کوچ کرده) موجود بوده‌اند اما جدی گرفته نشده‌اند و حالا به جای اصل، بدل‌شان جامعه را به تکاپو انداخته است.

از طرفی بالذات بد نیستند و یادآور تمدن از دست رفته تاریخی هستند. نقش او بخشیدن زندگی دوباره به خانم ادیسی و ساکنان خانه است. او از تمام اسرار خانه ادیسی‌ها آگاه است. با ارزش‌ترین چیزی که او یاد گرفته، حس آزادی‌خواهی است. رکسانا که طبق گفته خود، شخصیت واقعی‌اش را در پس شخصیت‌های ساخته شده توسط دیگران گم کرده، حالا دیگر از این تکرارها، تکلیف‌ها و وابستگی به دیگران خسته است.

۲-۳ مصطفی مستور و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

مصطفی مستور از داستان‌پردازان بعد از انقلاب اسلامی است که در سال ۱۳۴۳ در اهواز متولد شد. وی در رشته مهندسی عمران تحصیل کرد و دارای مدرک کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است. از سال ۱۳۶۸ نوشتن داستان را با اثری که در مجله «کیان» به چاپ رسید، شروع کرد. اولین داستان وی، «دو چشم‌خانه خیس» است که در سال ۱۳۶۹ آن را نوشت. او بعد از منتشر شدن کتاب دوم خود، رمانی را با نام «روی ماه خداوند را ببوس» نوشت. (گلپاز خانی، ۱۳۹۱: ۴۵).

مصطفی مستور در سال‌های دهه ۸۰، با انتشار چند مجموعه داستان کوتاه و رمان، زندگی و مناسبات طبقه متوسط مدرن شهری ایران را در سال‌های پس از جنگ تحمیلی (دهه ۷۰ و ۸۰) دستمایه آفرینش‌های ادبی خود قرار داده است. دو رمان «استخوان خوک و دست‌های جذامی» و «من گنجشک نیستم» از جمله مشهورترین آثار مستور است. رمان نخست در سال ۱۳۸۳ چاپ شده و در پایان سال ۱۳۸۹، به چاپ نوزدهم رسیده است و این اثر دومین اثر بلند داستانی این نویسنده است. مستور به نسلی از نویسندگان جوان سال‌های پس از جنگ تحمیلی تعلق دارد که با شکل گرفتن آرامش نسبی پس از جنگ و گسترش کلان شهرهایی مانند تهران، شهر و زندگی شهری را دستمایه آفرینش ادبی قرار داده‌اند. (همان، ۱۸۱)

۲-۳-۱ آثار

مصطفی مستور آثار ادبی فراوانی در قالب داستان بلند و کوتاه، نمایشنامه، شعر، ترجمه و پژوهش نگاشته است. از جمله کارهای ادبی این نویسنده می‌توان اشاره کرد به:

آثار داستانی

عشق روی پیاده‌رو (مجموعه داستان‌های کوتاه)، ۱۳۷۷.

روی ماه خداوند را ببوس (رمان)، ۱۳۷۹.

چند روایت معتبر (مجموعه داستان‌های کوتاه)، ۱۳۸۲.

استخوان خوک و دست‌های جذامی (رمان)، ۱۳۸۳.

- من دانای کل هستم (مجموعه داستان‌های کوتاه)، ۱۳۸۳.
- حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه (مجموعه داستان‌های کوتاه)، ۱۳۸۴.
- من گنجشک نیستم (رمان)، ۱۳۸۸.
- تهران در بعد از ظهر (مجموعه داستان‌های کوتاه)، ۱۳۸۹.
- سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار (رمان)، ۱۳۹۰.
- رساله درباره نادر فارابی (رمان)، ۱۳۹۴.
- بهترین شکل ممکن (مجموعه داستان‌های کوتاه)، ۱۳۹۵.
- زیر نور کم (مجموعه داستان‌های کوتاه منتشر شده ۱۳۹۵-۱۳۷۱)، ۱۳۹۶.
- عشق و چیزهای دیگر (رمان)، ۱۳۹۶.
- معسومیت (رمان)، ۱۳۹۸.

نمایش‌نامه:

- دویدن در میدان تاریک مین، ۱۳۸۵.
- پیاده‌روی در ماه، ۱۳۹۷.
- فرضیه زمین مسطح، ۱۴۰۱.

شعر

- و دست‌هایت بوی نور می‌دهند، ۱۳۹۰.
- گربه همسایه، ۱۳۹۵.
- خون مباح کلمات، اسفند ۱۴۰۱.

پژوهش

- مبانی داستان کوتاه، ۱۳۷۹.
- پرسه در حوالی زندگی (عکس‌نگاری)، ۱۳۸۵.

ترجمه

- فیل، ریموند کارور، ۱۳۷۷.
- صمیمیت، ریموند کارور، ۱۳۷۸.
- تلفن بی‌موقع، ریموند کارور، ۱۳۷۸.
- فاصله و داستان‌های دیگر (از جمله شامل دو داستانک فیل و صمیمیت)، ریموند کارور، ۱۳۸۰.

پاکت‌ها و چند داستان دیگر، ریموند کارور، ۱۳۸۲.

سرشت و سرنوشت (سینمای کریشتهف کیشلوفسکی)، مونیکا مور، ۱۳۸۶.

۲-۳-۲ بررسی ویژگی‌های رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

این اثر در سال ۱۳۸۳ توسط نشر چشمه به چاپ رسید و در همان سال موفق شد جایزه ادبی اصفهان را به‌عنوان بهترین رمان سال دریافت کند. نام این کتاب به حدیثی از امام علی (ع) اشاره می‌کند که در صفت دنیا فرمود: «به خدا سوگند که دنیای شما در نزد من پست‌تر و حقیرتر است از استخوانِ خوکی در دستِ جذامی» (مستور، ۱۳۸۳: ۵۳). این جمله در بخشی از کتاب بیان می‌شود که نوذر و نوچه‌هایش پیرمردی پولدار را فقط به‌قصد تملک زمین ارزشمندش می‌کشند.

داستان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* از هفت خانواده تشکیل شده است و می‌توانیم بگوییم شاید هفت نوع شخصیت متفاوت در یک مجتمع مسکونی را به تصویر می‌کشد. نویسنده نگاهی منفی دارد و جامعه و معضلات آن را تیره می‌بیند، به آدم‌ها بسیار بدبین است و این در حرف‌هایی که نویسنده از زبان دانیال بیان می‌کند، کاملاً مشهود است. همه شخصیت‌ها در این داستان رنج می‌برند و سرگردان هستند و همین‌ها باعث می‌شود که مخاطب احساس کند نویسنده نگاهی تیره دارد. اما نکته قابل توجه در این است که آدم‌های داستان خیلی هویت خاصی ندارند بلکه نوعی سرگردانی کلی بشری را به نمایش می‌گذارند. تصویری از چند فضانورد سرگردان در داستان را می‌توان سمبلی از انسان‌های آشفته دانست.

در این رمان سه گروه شخصیت را می‌بینیم: یک گروه گناهکار که آگاهانه مرتکب گناه می‌شوند؛ گروه دوم افرادی که دچار لغزش شده‌اند اما با کشمکشی درونی مواجه‌اند؛ گروه سوم که افرادی مرفه اما دچار رنج‌هایی هستند که مادیات کمکی به آن‌ها نمی‌کند. تمام این افراد به‌نوعی با مشکلات و معضلات مختلفی درگیر هستند اما همگی در یک امر مشترک هستند و آن اینکه همه به‌عنوان انسانی مدرن دچار نوعی فراموشی شده‌اند و خدا، مرگ یا عشق را فراموش کرده‌اند.

مشکلات برخی از شخصیت‌ها در پایان داستان حل می‌شود اما برخی در سرگردانی رها می‌شوند. شاید نویسنده قصد دارد چاره‌نمایی هر مشکلی را در پیدا کردن خدا و معنویات عنوان کند و مخاطب را به یافتن نشانه‌های معنوی در زندگی سوق دهد. اما راه‌کارهایی که نویسنده برای رسیدن به خدا مطرح می‌کند، راه‌کارهایی شخصی است یعنی احتمال خطا در آن‌ها می‌رود. شاید برخی از آدم‌ها از این طریق به خدا برسند و شاید درمورد بعضی دیگر این راه‌کارها، مسیری برای یافتن خدا نباشد. به‌هرروی از این نکته نباید غافل ماند که نویسنده بسیار اخلاق‌گراست و به مبانی انسانی و اخلاقی پایبند است.

آدم‌های داستان نیز هیچ‌کدامشان شخصیت اصلی نیستند و همه به‌طور موازی در کنار هم حرکت می‌کنند. هرکدام از آن‌ها قصه کوتاهی برای خود دارند و مستقل از هم هستند. درکل سبک موازی پیشرونده رمان و پایان بی‌سرانجام آن، در نوع خود جذاب است. درمجموع می‌توان نقاط مشترک مخفی همچون نارضایتی را در تمام داستان‌های مذکور یافت که حاکی از حقایقی تلخ در پس‌زمینه جامعه امروز هستند، حتی مجتمع مسکونی را می‌توان مجاز از این جامعه دانست.

نویسنده در توضیحی دربارهٔ این رمان آورده است: «مسئله مهم در داستان استخوان خوک و دست‌های جذامی روایت‌های موازی نبود بلکه اثرگذاری شخصیت‌ها بر یکدیگر برایم مهم بود. طرح این کتاب شبیه طرح فیلم «ده فرمان» اثر کیشلوفسکی است و تنها تفاوتش در این است که در آن فیلم شخصیت‌ها برهم تأثیر می‌گذارند؛ اما در ماجراهای کتاب من، این‌چنین نیست و فکر می‌کنم این واقعیت زندگی است. من در کتاب به‌صراحتاً گفته‌ام که برج خاوران ۱۷ طبقه است. اگر در هر طبقه هم ۵ واحد باشد، آن وقت می‌شود تعداد بی‌شماری خانواده که در کنار هم زندگی می‌کنند. چطور امکان دارد ما همسایه ۵ طبقه بالاتر خود را بشناسیم یا با او دربارهٔ اتفاقات زندگی‌اش صحبت کنیم؛ درحالی‌که من فقط دربارهٔ ۷ واحد از این ساختمان حرف زده‌ام؟ من به‌عنوان یک دانای کل می‌توانم همه ساکنان برج را ببینم؛ ولی در زندگی واقعی و طبیعی، از همدیگر چیزی نمی‌دانیم و از نظر من واقعیت هولناک زندگی هم همین ندانستن‌هاست. اصولاً ما نمی‌دانیم فلانی چه مشکلی دارد تا بتوانیم به او کمک کنیم یا بر زندگی او تأثیر بگذاریم. اگر داستان متعارف معنی‌اش، اثرگذاری آدم‌ها روی یکدیگر است، من از قصد نخواسته‌ام چنین چیزی در داستان‌هایم بگویم. از نظر من، کسی نمی‌تواند روی دیگری تأثیر بگذارد؛ چون نمی‌داند». (مستور، ایسنا، ۲ اسفند ۱۳۸۷)

نویسنده کوشیده است که مشکلات جامعه را به تصویر بکشد. نکته قابل توجه این‌جاست که نویسنده در کنار مطرح کردن معضلات جامعه حرمت کلام را نیز بسیار حفظ کرده و از توضیح صحنه‌های وقیح خودداری کرده است.

درمورد زمان و مکان داستان نیز باید به این نکته اشاره کرد که داستان زمان خاصی ندارد اما به‌نظر می‌رسد که در زمان حال روایت می‌شود. همچنین مکان خاصی ندارد، خیابان و مکان خاصی در داستان معرفی نمی‌شود. نام برج خاوران نیز می‌تواند به معنی هر جایی در این دنیا باشد مثلاً می‌توان آن را به معنی شرق در نظر گرفت. نویسنده آپارتمانی را انتخاب کرده است تا بستری بسازد که در آن افراد در عین اینکه در کنار هم زندگی می‌کنند، همدیگر را نمی‌شناسند و این دقیقاً مصداق جامعهٔ امروزی ماست. (مستور، ۱۳۸۴: شماره ۹۱)

۲-۳-۳ شخصیت‌های رمان

۱. دانیال، فردی منزوی است که از اختلالات روحی، جسمی و رفتاری رنج می‌برد. او به مردم جامعه دیدی منفی دارد.
۲. حامد جوان عکاسی است که از نامزد خود که در آمستردام زندگی می‌کند، دور است. او به‌خاطر شباهت یکی از مشتریان به نام نگار به نامزدش، دلبسته او می‌شود.
۳. نوذر فردی خلافکاری است که تصمیم دارد زمینی ارزشمند را به‌شیوه غیر قانونی تصرف کنند.
۴. پریسا به‌خاطر روابط ناسالمش دچار مشکل می‌شود و به‌دنبال پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلش است.
۵. محسن روزنامه‌نگار است اگرچه در روزنامه مدافع حقوق زنان است اما در خانه اهمیتی به همسرش نمی‌دهد.
۶. سیمین همسر محسن است و تصمیم دارد که از محسن جدا شود.
۷. مفید و همسرش افسانه که هر دو دکتر هستند اما الیاس -فرزند آن‌ها- از بیماری سرطان خون رنج می‌برد و در بیمارستان بستری است. آن‌ها با ناامیدی بسیار به‌دنبال یافتن درمانی برای فرزندشان هستند.
۸. کیانوش یک شاعر است که از زندان آزاد شده است و عاشق سوسن است.
۹. سوسن یک فاحشه که عاشق کیانوش می‌شود و از کارهای گذشته دست برمی‌دارد.

۲-۳-۴ خلاصه رمان و تحلیل شخصیت‌ها

داستان با دانیال آغاز می‌شود. او در طبقه چهاردهم زندگی می‌کند. دانیال فردی منزوی است که از اختلالات روحی، جسمی و رفتاری رنج می‌برد و مشخص نیست که او مجروح جنگی است یا این اختلالات از یک بیماری مادرزادی سرچشمه می‌گیرد. او تا انتهای داستان کوهی از شکوه‌ها را با مضامینی ملموس و تاثیرگذار به مردم نثار می‌کند و به آدم‌های جامعه دیدی منفی دارد. او به یاری مطالعات فلسفی و تاریخی زیادی که داشته است، پرده از حقایقی تلخ در زندگی آدم‌ها برمی‌دارد که علی‌رغم فضای تنفرآمیز و منفی‌گرایانه حاکم بر آن، مخاطب را عمیقاً به فکر وادار می‌کند؛ نمونه‌ای از آن هنگامی است که نویسنده (که در لفاف دانیال خودنمایی می‌کند) سخنی از آنتونی فلو به میان می‌آورد که می‌گوید «وجود جهانی که آدم‌های حقیقتاً آزادش همیشه بر طریق صواب باشند، منطقاً امکان‌پذیر و خداوند اگر قادر مطلق بود، می‌توانست هر وضعیت امور منطقاً ممکن رو محقق کند». (مستور، ۱۳۸۳: ۵۹)

در طول داستان دانیال سؤالات فراوانی از نگرش انسان‌ها نسبت به مرگ می‌پرسد. سؤالاتی از قبیل آیا ما درمورد حقیقت مرگ چیزی می‌دانیم یا نه؟ آیا مردم از مرگ می‌ترسند؟ و... و علت همه این‌ها این است که آن‌ها

نگرششان از مرگ منفی است. در طول داستان نقل قول‌هایی از او می‌شنویم و تماماً نشان از نارضایتی او از واقعیت‌های جامعه است. مادر وی نیز پیرزنی است که تمام عمر با باورهای خود زندگی کرده است و در برابر پسرش چاره‌ای جز بی‌توجهی و غصه خوردن ندارد؛ این تقابل اکنون در بسیاری از زندگی‌های نسل جدید با قدیم به چشم می‌خورد.

داستان دوم مربوط به محسن است که از همسرش -سیمین- جدا شده و با فرزند خود -دُرنا- زندگی می‌کند. محسن اگرچه در روزنامه مدافع حقوق زنان است اما در خانه اهمیتی به همسرش نمی‌دهد و همین موضوع باعث جدایی او از همسرش می‌شود. وکیل سیمین در تلاش است که حضانت دُرنا را از محسن بگیرد و این مسئله با دانستن حامله بودن سیمین تشدید می‌شود. سیمین تصمیم می‌گیرد که بچه‌اش را سقط کند اما در پایان داستان منصرف می‌شود و به خانه برمی‌گردد.

گروه سوم حامد و نگار هستند. حامد جوان عکاسی است که از نامزد خود که در آمستردام زندگی می‌کند، دور است. آشنایی او با یکی از مشتریان به نام نگار و شباهت وی به نامزدش، شدیداً احساسات او را برمی‌انگیزد و عکس او را تدریجاً جایگزین عکس مهناز (نامزدش) می‌کند. بد ماجرا زمانی است که مهناز بازمی‌گردد و دست‌برقضا نامه عاشقانه حامد به نگار که توام با محافظه کاری است را می‌بیند و به حال خود افسوس می‌خورد. اما در پایان داستان حامد بعد از دیدن خواب مهناز از رفتارش پشیمان می‌شود و نامه‌ای را که برای بیان ابراز علاقه به نگار نوشته است، پاره می‌کند.

شخصیت‌های گروه چهارم سوسن و کیانوش هستند. سوسن یک فاحشه و کیانوش یک شاعر است که از زندان آزاد شده است. کیانوش شماره تلفن سوسن را پیدا می‌کند و با او قرار ملاقات می‌گذارد اما در ازای پرداخت پول تنها سوسن را تا صبح نظاره می‌کند و در وصف زیبایی او شعر می‌سراید. سوسن پس از مدتی این تلاطم درونی و احساس متفاوت را در خود حس می‌کند و بی‌قراری رسیدن به شاعر در او شعله می‌کشد؛ اما شاعر وصال را پایان عشق زیبای سوسن می‌داند و به گمان او آن حس زیبای شاعرانه کور می‌شود. پس از این ماجرا سوسن از رفتار پیشینش پشیمان می‌شود و زندگی جدیدی را آغاز می‌کند.

گروه دیگر نوذر، ملول و بندر هستند. اینها افراد خلافاکاری هستند که تصمیم دارند زمینی ارزشمند را به شیوه غیر قانونی تصرف کنند. مالک زمین یک ایرانی مقیم خارج به نام عباس‌خان است که قصد بازگشت و رسیدگی به ملکش را دارد. نوذر از ملول و بندر می‌خواهد که عباس‌خان را بکشند. آنها نیز پس از کشتن عباس‌خان در بیابانی تاریک به این فکر می‌رسند که چرا نوذر از زمین استفاده کند؟ آنها نوذر را نیز می‌کشند و او را سربه‌نیست می‌کنند. نکته قابل تأمل زمانی است که بانی این کثافت کاری‌ها از رادیو جمله‌ای از امام علی (ع) می‌شنود: «بخدا سوگند که دنیای شما نزد من پست‌تر و حقیرتر است از استخوان خوکی در دست جذامی»

(مستور، ۱۳۸۳: ۵۳) و کمی به فکر فرو می‌رود. تصویر پستی و توحش این قشر افراد در نماهای مختلف این داستان به‌وضوح خودنمایی می‌کند؛ چه‌بسا متناظرترین مخاطب برای فریادهای محکوم‌آمیز دانیال این شخصیت‌ها باشند.

ماجرای بعدی مربوط به یک زوج دکتر به نام دکتر مفید و افسانه است. الیاس -فرزند آن‌ها- از بیماری سرطان خون رنج می‌برد و در بیمارستان بستری است. یأس و اندوه در خانواده موج می‌زند. درمان این نوع سرطان تنها با پیوند مغز استخوان امکان دارد. علی‌رغم علم و امکانات زیادی که نزد آن‌هاست، قادر به نجات فرزند خود نیستند و در حالت تعلیقی زجرآور بسر می‌برند (این تعلیق برزخ مانند را به‌نوعی در هریک از شخصیت‌های اصلی می‌توان لمس کرد). هنگامی که دکتر مفید و افسانه از درمان مادی ناامید می‌شوند به راه‌های معنوی توجه نشان می‌دهند. درنهایت پیام الکترونیکی نویدبخشی از غرب، امید را به آن‌ها برمی‌گرداند و رمان با تصویری از چند فضاانورد سرگردان (که می‌توان آن‌را سمبلی از انسان‌های آشفته دانست) در صفحه کامپیوتر دکتر به پایان می‌رسد.

در طبقه هفدهم گروهی دیگر از جوانان حضور دارند که روابط ناسالمی دارند. پریسا شخصیت دیگری در این داستان است که به‌خاطر روابط ناسالمش دچار مشکل می‌شود و درگیر پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلش است. صحنه‌هایی از داستان مربوط به این جوانان عیاش و خوش‌گذران است.

فصل سوم

**توصیف متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در رمان‌های «خانهٔ ادیسی‌ها» و
«استخوان خوک و دست‌های جذامی»**

براساس مطالبی که در فصل قبل، در بررسی زبان عنوان گردید می‌توان چنین گفت که زبان پدیده‌ای بسیار پیچیده است و ارائه تعریفی واحد از آن که مورد قبول همه باشد کاری بسیار دشوار است، زیرا زبان جنبه‌های متفاوتی دارد؛ «از یک‌طرف زبان وسیله ارتباط بین افراد جامعه است و از طرف دیگر، زبان مهمترین وسیله‌ای است که می‌تواند افراد جامعه را به هم پیوندد و در نتیجه یک واحد اجتماعی به وجود آورد؛ به بیان دیگر، زبان مهمترین نهاد اجتماعی است. بنابراین، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به خود حق می‌دهند زبان را از دیدگاه خود تعریف کنند. از سوی دیگر، زبان وسیله بیان افکار و احساسات ما است. زبان تنها وسیله یا مؤثرترین وسیله‌ای است که جهان اندیشه و دنیای درون ما را با جهان بیرون مرتبط می‌سازد» (باطنی، ۱۳۷۱: ۱۰).

زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان و تمام افراد متخصصی که با زبان و مطالعه آن سروکار دارند، هرکدام به نحوی زبان را تعریف کرده‌اند که بخشی از این تعاریف در فصل قبل ذکر گردید اما در خلال این تعاریف و در بحث بررسی زبان به این نکته قابل توجه می‌رسیم که هیچ زبانی یکدست و یکنواخت نیست و بین سخنگویان آن از نظر تلفظ، گزینش و به کار بردن واژگان و دستور زبان تفاوت‌هایی آشکار وجود دارد. بعضی از این تفاوت‌ها فردی هستند و برخی دیگر جنبه گروهی دارند. این تفاوت‌ها معمولاً به عوامل غیرزبانی مانند منطقه جغرافیایی، درجه تحصیلات، طبقه اجتماعی، مذهب، حرفه و... بستگی دارد. بررسی این تفاوت‌های زبانی از جمله مسائلی است که در حوزه جامعه‌شناسی زبان قرار می‌گیرد. در ادامه پژوهش حاضر، متغیرهای جامعه‌شناختی زبان و چگونگی نمود آن‌ها در دو رمان «خانه ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» بررسی خواهد شد.

۳-۱-۱ تحصیلات

تحصیلات، میزان و نوع آن می‌تواند کم و بیش یک گونه زبانی خاص را ایجاد کند. نوع گفتار هر فرد می‌تواند نماینده درجه تحصیلات و طبقه اجتماعی آن شخص باشد. بین زبان افراد تحصیل کرده، کم‌سواد یا بی‌سواد تفاوت‌های آشکاری در سطح آوایی و واژگانی دیده می‌شود. به دیگر سخن، هرچه افراد تحصیلات بالاتری داشته باشند دایره واژگانی گسترده‌تری دارند و به لحاظ آوایی نیز تلفظشان به تلفظ معیار نزدیک‌تر است؛ برعکس

افراد با تحصیلات پایین‌تر امکانات زبانی محدودتری در اختیار دارند. همواره تمایز آوایی و واژگانی میان گفتار افراد باسواد و کم‌سواد مشهود است، از جمله:

۳-۱-۱ تمایز در سطح آوایی

در میان افراد با تحصیلات پایین اشتباهات تلفظی بسیار دیده می‌شود. برای مثال استفاده از کلماتی چون «عسک» به جای «عکس»، «مقش» به جای «مشق»، «ریکس» به جای «ریسک»، «رزم» به جای «رمز»، «تاسکی» به جای «تاکسی»، «بفر» به جای «برف»، «رایانه» به جای «یارانه»، «آژانس» به جای «اورژانس» و...

۳-۱-۱-۱ تمایز در سطح آوایی در رمان خانه‌ادریسی‌ها

در کتاب *خانه‌ادریسی‌ها* این تمایز در زبان شخصیت‌های داستان به چشم نمی‌خورد و در گفتار افراد تحصیل کرده و افراد کم‌سواد یا بی‌سواد اشتباه لفظی دیده نمی‌شود و شخصیت‌های این رمان واژگان را به لحاظ آوایی صحیح تلفظ کرده‌اند.

نمونه‌ای از گفتار شخصیت‌های تحصیل کرده:

- رکسانا به دیوار تکیه داد: «خواهش می‌کنم اینقدر بدوبیراه به هم نگوئید! ما سر مسائل کلی توافق داریم...» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۲۲۶)

- حدادیان رو به زن کرد: «قهرمان شنیدید چه گفت؟ این حرف‌ها تمرد محض است. باید گزارش نوشت.» (همان: ۲۲۹)

- یوسف با دهان باز پرسید: «مگر پرندگان هم مشمول قانون آتشیخانه شده‌اند؟» (همان: ۲۳۰)

- وهاب تبسمی کرد: «شما به ریشم می‌خندید. در مردم دنبال ضعف می‌گردید. می‌خواهید همه از چشمتان بیفتند. تا بهانه‌ای برای زندگی نداشته باشید.» (همان: ۲۴۴)

نمونه‌ای از گفتار شخصیت‌های کم‌سواد:

- شوکت به وهاب نگاه کرد: «بد بخت مادرمرده دک و پوز بی‌صاحبش برای زیر گل خوب است. یونس؟! من چه می‌دانستم دل این زالو از شیشه نازکتر است. وظیفه به من حکم می‌کند مثل خیک ماست بکوبم، اما وقتی با یک ضربه به این حال و روز می‌افتد، بگو چه کار کنم؟ (روی زمین تف انداخت) گورپرورش! اصلاً به اجازه کی دیوانه شده؟» (همان: ۲۳۲)

- رخساره بی‌اعتنا گفت: «حاضر من تا وقت چانه انداختن توی این خانه کار کنم.» (همان: ۲۴۶)

- قهرمان رشید آستین را پایین کشید. دکمه را بست و به وهاب گفت: «بچه که بودیم برای بند آمدن سکسکه ما را می‌ترساندند.» (همان: ۲۶۲)

۳-۱-۱-۲ تمایز در سطح آوایی در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در کتاب *استخوان خوک و دست‌های جذامی* نیز تمایز در سطح آوایی در گفتار شخصیت‌های داستان خیلی به چشم نمی‌خورد تنها در یک قسمت از داستان تلفظ اشتباه یک کلمه از زبان «ملول» آمده است. «ملول» که فردی خلافکار و کم‌سواد است، به جای «زپرتی» (سست، ناتوان، بی‌دوام. معین، ۱۳۸۶، «زپرتی») از کلمه «زپرتی» با تلفظی اشتباه استفاده می‌کند: «من که نشنیدم اون پیرمرد *زپرتی* کی می‌رسه. گمونم این پول رو داری واسه چار تا کلمه ناقابل می‌گیری، نفله» (مستور، ۱۳۸۳: ۳۴).

۳-۱-۱-۲ تمایز در سطح واژگانی

افراد با تحصیلات بالاتر اغلب شکل گفتاری کلمات را به کار می‌برند، برای مثال در بحث کاربرد فعل، غالباً افراد باسواد شکل نوشتاری فعل را به کار می‌برند، این موضوع حتی در گفتار آن‌ها نیز مشهود است ولی افراد کم‌سواد فعل را با حذف شناسه به کار می‌برند.

۳-۱-۲-۱ تمایز در سطح واژگانی در رمان خانه ادریسی‌ها

نکته قابل توجه اینجاست که در کتاب *خانه ادریسی‌ها* تمایز در سطح واژگانی در میان شخصیت‌های داستان مشهود نیست و نویسنده تقریباً زبانی یکدست را برای همه شخصیت‌های داستان استفاده کرده است. برای مثال همان‌گونه که صاحبان اصلی خانه افعال را کامل به کار می‌برند افراد با سواد کم نیز از افعال درست استفاده می‌کنند:

- وهاب، پسر خانواده آخرین جرعه چای را از فنجان لاجوردی «سور» نوشید، خمیازه را فرو خورد، روکرد به خانم ادریسی: «حال او امروز بهتر است» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۷)

- خانم بزرگ سرفه کرد: «چه چیز بدبوی تندی! آدم را به یاد مومیایی‌های مصری می‌اندازد...» (همان: ۱۵)

در شاهد مثال زیر گفت‌وگو بین شخصیت‌هایی با سطح سواد متفاوت آورده شده است، همان‌طور که گفته شد نویسندگان از زبانی یکدست برای همه آن‌ها استفاده کرده است. «برزو» دانشجوی پزشکی، «رکسانا» بازیگر، «حدادیان» شهردار سابق، «پری» پرستار، «تیمور» باغبان و «رخساره» رختشو است. اینها افرادی با سطح سواد مختلف هستند اما زبانی یکسان برای همه آن‌ها در طول داستان به کار رفته است:

- برزو به پایه میز لگدی زد و عینک او سرخورد و پایین افتاد: «امکان ندارد! تولد حقیقی من در کنار شوکت بوده، قطعاً با او هم می‌میرم.»

غباری نگاه رکسانا را پوشاند: «شوکت آدم خوشبختی‌ست. هیچ‌کس به من این قدر وفادار نبوده.»

برزو سری تکان داد: «چون وفاداری ندیده‌اند.»

رکسانا به میز نزدیک شد: «باید یکی را انتخاب کرد. وفاداری به آرمان آتشیخانه، یا آدمها»

حدادیان و کوکان به‌نجوا گفتند: «آفرین!؟»

قهرمان پری صدا را بی‌مقدمه بلند کرد: «شوکت و برزو پدر مارا درآورده‌اند. شما یک کاری بکنید قهرمان رکسانا!»

رکسانا دستی به پشت او زد: «همه چیز درست می‌شود»

قهرمان تیمور سرفه‌ای کرد: «نمی‌گذارد من پیرمرد با دل راحت چپق بکشم. در گذشته به ما ظلم شده، حالا می‌خواهیم آزاد باشیم. یک پسر داشتیم. برای همین گذاشت رفت، چون که محیطش تنگ بود.»

رخساره، حرف تیمور را قطع کرد: «همیشه ایراد می‌گیرد. همه جا حاضر است، مثل این‌که مویش را آتش می‌زنند.» (همان: ۲۲۴)

۳-۲-۱-۲ تمایز در سطح واژگانی در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در این کتاب نویسنده از شکل گفتاری کلام بهره برده و گفت‌وگوی میان شخصیت‌های داستان را کاملاً به شکل گفتاری در داستان وارد کرده است و تمایز چندانی در سطح واژگانی زبان برای افراد با تحصیلات متفاوت قائل نشده است.

برای مثال زبان انتخاب شده برای افرادی چون «دکتر مفید» و همسرش تفاوتی با افرادی کم‌سواد چون «ملول» و «بندر» ندارد.

- «سلام افسانه کجایی؟»

«پیش الیاس. از دیشب باز تب کرده. امروز صبح مجبور شدند دوباره خونش رو عوض کنند. داری چی کار

می‌کنی؟» (مستور، ۱۳۸۳: ۳۶)

- بندر دستش را روی بینی گوشتی‌اش کشید و گفت: «اگه ساعت ده اونجا نباشی، دیگه هیچ‌وقت نیستی.

مفهوم شد؟» (همان: ۳۴)

۳-۱-۳ تمایز در دایره‌واژگان و سطح اطلاعات عمومی

افراد با تحصیلات بالاتر معمولاً از دایره‌واژگان بیشتری برای حرف زدن برخوردارند، همچنین این افراد به‌هنگام صحبت کردن از سطح اطلاعات فراوان‌تری نسبت به افراد با تحصیلات کم‌تر برخوردارند. «در یک جامعهٔ زبانی، هرچه میزان تحصیلات افراد بالاتر باشد، بخش گسترده‌تری از پیوستار سبکی یا گنجینهٔ زبانی در اختیار آنها قرار دارد و برعکس گروه‌های تحصیلی پایین دارای پیوستار سبکی بسته‌ای هستند و امکانات زبانی محدودتری در اختیار دارند» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۱۹۷).

۳-۱-۳-۱ تمایز دایره‌واژگانی و سطح اطلاعات عمومی شخصیت‌ها در رمان خانهٔ ادریسی‌ها

«وهاب» در خانهٔ ادریسی‌ها فردی کتاب‌خوان و تحصیل‌کرده است. هنگام حرف زدن و بحث کردن او با دیگر شخصیت‌های داستان که بیشتر آنها کم‌سواد و در شمار افراد عامی جامعه هستند، تفاوتی آشکار دیده می‌شود. زبان او به‌لحاظ کاربرد واژگانی بسیار سنجیده است و برخورداری او از سطح اطلاعات عمومی بالا، زبان او را از دیگر شخصیت‌های رمان متمایز می‌کند. برای مثال در بخشی از داستان در مناظرهٔ «وهاب» و «شوکت» درمورد هنر قرون وسطی این موضوع کاملاً نمایان می‌شود؛ در بخشی‌هایی از داستان «وهاب» هنگام صحبت کردن با رکسانا و یونس - که او نیز فردی کتاب‌خوان و تحصیل‌کرده است - فلسفهٔ دنیا و وجود داشتن را این‌گونه بیان می‌کند:

- وهاب روی علف‌ها نشست، سر را بین دست‌ها گرفت. هم صحبت او پابره‌نه بود. رگ‌ها بر پوست رنگ پریده، سایه‌هایی مشبک می‌انداخت. شست پای او تکان خورد: «چه غمی داری؟ (وهاب با ملامت به او نگاه کرد) بگو! خودت را سبک کن!»

«خب چه غمی ندارم؟ یکباره پرت شده‌ام به انتهای دنیا. هیچ پناهی نیست. مثنی بیگانه به زور می‌کشند وسط مضحکه» به تقلید شوکت تف کرد.

یونس بر علف‌ها لمید: «تجربهٔ بدی نیست؛ روی لبه راه رفتن. قدم اول پیوستن، جدایی کامل است. پیش از این با هرچه انس داشتی حقیر و بی‌مایه بود. حالا دری باز شده، اما از آن می‌ترسی، بچه‌ای، خامی! (سر را خاراند. از تیرهٔ پشت وهاب ریشه‌ای گذشت) حق داری! ابتدای کار و حتی آخرش، نابودی‌ست. (چشم چپ مرد با شعله‌ای تابناکتر از یاقوت سرخ درخشید) زیبایی نابود می‌کند. (دست‌ها را به هم پیوست) اما می‌ارزد. (سر را تکان داد) شاید بی‌ارزد»

وهاب با صدایی خشن‌دار گفت: «به من بگو چرا؟ چی می‌ارزد؟ آزادی‌کشی؟ زورگویی؟ دید یک بعدی متحجر؟ دنبال گله راه رفتن؟ (سر را راست گرفت) نه، شما لطف دارید! این موهبت مفت چنگتان! خانه امن، کتاب‌ها و خاطرات لطیف رحیلا برای من کافی بود»

قهرمان یونس خندید و سینه‌اش به خس‌خس افتاد: «اگر کافی بود هیچ چیز عوض نمی‌شد. ما به اینجا نمی‌آمدیم. بازی را ترتیب داده‌اند. تو را انتخاب کرده‌اند تا عبور کنی و ببینی»

وهاب پنجه در موها برد: «من خیال ندارم ببینم.»

«به اختیار تو نیست، ذرات دور مانده از هم بار دیگر یکی می‌شوند. هستی بیرون بود، (صدا را کشید) دور اما روزی خواهد آمد که در درون تو باشد. صورت‌ها عوض می‌شود.» چانه را در مشت نگه داشت.

وهاب برخاست و رو به هیاهو و نور رفت. (همان: ۱۳۲)

آشنایی با ادیان، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، داستان‌های کهن، معابد، مکان‌های تاریخی و... نشان‌دهنده دانش «وهاب» به عنوان فردی کتاب‌خوان است. شاهد مثال‌های زیر گواهی بر این مدعاست:

- وهاب فک‌ها را به هم فشرد: «پس همین روزها مثل مور و ملخ می‌ریزند. فرهنگ و زیبایی را نابود می‌کنند. ابتذال جای آن می‌گذارند. (از جا بلند شد و صندلی به میز خورد. طول اتاق را رفت و برگشت) جهان رو به انحطاط است، ما در عصر «کالی» زندگی می‌کنیم. حیف شهر زیبای نسا. (رو به خانم ادریسی کرد) چقدر دلم می‌خواست در این زمانه نبوم. چندین قرن قبل با طبع من سازگارتر است: دوران آشیل، پریکلس، دلاوران میزگرد، شهبانوان، قلعه‌ها، شهرزاد و هزارویکشب، آکوئیناس مقدس» چشم‌های او از تصور شکوه دنیای قدیم درخشید. (همان: ۱۹)

- رکسانا چشم به جار دوخت: «ما هم مرتب ورزش می‌کردیم. برای کار روی صحنه بدن باید ورزیده باشد. تمرین صدا هم داشتیم، کلمات بی‌معنا را پشت هم تکرار می‌کردیم. یک شب چشم‌هایم را بستم، دیدم کسی با لباس سفید چسبان، جلوی رویم می‌دود. داد می‌زند «رامایانا» بعدها فهمیدم یک کتاب مقدس هندی‌ست. (از وهاب پرسید) تو خوانده‌ای؟»

چشم‌های وهاب درخشید: «بیشتر جنبه حماسی دارد. سومین کتاب مقدس هندیان است. رام صورت مادی ویشنوست، خدایی به قالب انسان. مجموعه کاملی از کتاب‌های مذهبی هند داشتم. قهرمان برزو فکر کرد به درد نمی‌خورد. یک قسمتش را سوزاند. من به هند سفر کرده‌ام، مدتی در کشمیر بودم، عطر سبز مال همان‌جاست» نفس‌های او تند شد. از جا برخاست و بیرون رفت. (همان: ۱۷۹)

«یونس» نیز از دیگر شخصیت‌های باسواد این کتاب است. در بخشی از داستان گفت‌وگوی او با «وهاب» درمورد رستگاری قابل توجه است:

- [وهاب]: «من از این خانه می‌روم»

قهرمان یونس روی صندلی جابه‌جا شد: «کجا می‌روی؟ از خودت فرار می‌کنی؟ همه‌جا آسمان همین رنگ است»

وهاب به ماه تمام فراز کاج خیره شد: «این جماعت غربتم را به نهایت می‌رسانند»
یونس تبسمی کرد: «پرتگاه انتها ندارد، مگر به فکرش نباشی. در گریختن رستگاری نیست. بمان و چیزی از خودت بساز که نشکند»

مرد پیش آمد و مشت گره کرده را رو به چهره او تکان داد: «بگو رستگاری کجاست؟»
«دنبالش نگرد! او تو را پیدا می‌کند» (همان: ۱۱۵)

حال اگر بخواهیم شخصیت‌های باسوادی چون «وهاب» و «یونس» را در تقابل با برخی از افراد کم‌سواد داستان قرار دهیم و گفتارشان را با یکدیگر مقایسه کنیم، «شوکت» بهترین گزینه است. شاهد مثال زیر بخشی از گفت‌وگوی میان «وهاب» و «شوکت» است، در این بخش از داستان «شوکت» بدون اجازه وارد اتاق «وهاب» می‌شود:

- وهاب به گنجه تکیه داد: «دفعه دیگر در بزنی»

شوکت کتابی از طاقچه برداشت و اخم کرد: «از چی می‌گویی؟»

«هنر قرون وسطی»

زن روی تخت نشست و کتاب را به سرعت ورق زد: «آنها چه غلطی می‌کردند؟»

«کار با ارزشی نمی‌کردند. یک مشت دیوانه بودند. فلسفه می‌بافتند. کلیسا بنا می‌کردند. نقاشی می‌کشیدند.

مجسمه می‌ساختند. موسیقی می‌نواختند» (علیزاده، ج ۱، ۱۳۸۰: ۱۰۸)

۳-۱-۲ تمایز دایره‌واژگانی و سطح اطلاعات عمومی شخصیت‌ها در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* «دانیال» فردی کتاب‌خوان است و در خلال حرف‌هایش دانش و سطح اطلاعات او کاملاً آشکار می‌شود. در بخش‌هایی از داستان او نام برخی از فیلسوفان را ذکر می‌کند. شاهد مثال زیر گواهی است بر این مدعا:

- دانیال دستمال مرطوب را کشید روی صورتش «شده عینهو جنگ جهانی دوم. همه‌مون داریم توی میدون مین زندگی می‌کنیم. دائم باید مواظب باشی پاهات روی مین نره. تا حالا اسم آنتونی فلو^۱ رو شنیدی؟» (مستور، ۱۳۸۳: ۲۴)

یا در شاهد مثال زیر «دانیال» نام یک عروسک‌گردان را ذکر و از نحوه عروسک گردانی او تمجید می‌کند:

- دانیال نشست روی صندلی. شقیقه‌هاش را با دو دست فشار داد و زُل زد به جمعیت اشیای خاموش مقابلش. گفت: «بروس شوارتز. فکر نمی‌کنم اسمش تا حالا به گوش هیچ‌کدوم از شما بی‌شعورها خورده باشه. ولی این اصلا مهم نیست. اون یکی از بهترین عروسک‌گردان‌های دنیاست. عروسک‌گردان‌ها معمولا وقت نمایش دست‌هاشون رو توی دستکش مخفی می‌کنند تا تماشاچی اون‌ها رو نبینه و حواسش به نمایش باشه. بیش‌تر اون‌ها از نخ و عصا و این‌جور چیزها استفاده می‌کنند، اما بروس شوارتز از این کارها نمی‌کنه. بروس دست‌هاش رو به شما نشون می‌ده، برای این‌که نمایش‌هاش اون‌قدر محشره که بعد از یکی دو ثانیه تماشاچی دست‌ها رو فراموش می‌کنه و محو بازی می‌شه دست‌ها رو می‌بینه اما درواقع نمی‌بینه. می‌فهمید چی دارم می‌گم کله‌پوک‌ها؟ درواقع شما فقط رقص عروسک‌ها رو می‌بینید. بس که عالی می‌رقصند. اما نکته خیلی مهم ماجرا اینه، یعنی من فکر می‌کنم اینه که اگه اون عروسک‌های شوارتز عقل و شعور داشتند و می‌تونستند حرف بزنند، خیال می‌کردند نخ‌چی در کار نیست. این همون چیزیه که شما کله‌پوک‌های عوضی تا دم مرگ هم متوجهش نمی‌شید». (همان: ۸۳)

حال اگر بخواهیم «دانیال» را با فردی کم‌سوادتر در این کتاب مقایسه کنیم مادر او بهترین گزینه است. نویسنده در بخشی از این داستان به کتابخانه «دانیال» اشاره کرده، کتابخانه‌ای که از دید مادرش کل اتاق را گرفته است، کتاب‌هایی که به درد آدم‌های عاقل نمی‌خورند. به استناد همین سخن می‌توان مادر را که احتمالا باید زنی کم‌سواد باشد در تقابل با شخصیت «دانیال» قرار داد.

- مادر آمد توی درگاه آشپزخانه و به دانیال که داشت با کانال‌گردان تلویزیون را روشن می‌کرد، نگاه کرد. ملاقه‌ای دستش بود. «اگه کتاب‌هارو نمی‌خوای ببر جلو دانشگاه بفروش شون، لابد چهارتا آدم دیوونه مثل خودت هستند که اون‌ها رو بخرند. توی اون اتاق دیگه جای سوزن انداختن نیست». (همان: ۴۱)

۳-۱-۴ تمایز در استفاده یا عدم به‌کاربردن واژگان تابو در گفتار

یکی از مواردی که هنگام سخن گفتن افراد بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد به‌کاربردن واژه و عباراتی است که در جامعه تابو محسوب می‌شود. درواقع تابو آن دسته از رفتارها، گفتارها یا امور اجتماعی است که برطبق

^۱ آنتونی گاررارد نیوتون فلو (به انگلیسی: Antony Garrard Newton Flew)، (۱۱ فوریه ۱۹۲۳-۸ آوریل ۲۰۱۰) فیلسوف بریتانیایی مکتب فلسفه تحلیلی بود. (طاهری و شرفی، ۱۳۹۳: ۱۴۳)

ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی

رسم و آیین یا مذهب، ناپسند، ممنوع و نکوهش‌پذیر است. برخی از این واژگان تابو، فحش‌ها و ناسزاها هستند که نشان‌دهنده فرهنگ، ادب و حتی میزان تحصیلات گوینده هستند.

«تابو» (Taboo یا Tabu) آن دسته از رفتارها، گفتارها یا امور اجتماعی است که برطبق رسم و آیین یا مذهب، ناپسند، ممنوع و نکوهش‌پذیر است. «درواقع تابو یک محدودیت نزاکتی بی‌نهایت قوی است». (وارداف، ۱۳۹۳: ۲۴۹). واژه «تابو» از زبان تونگا که یکی از زبان‌های پلی‌نزی است وام گرفته شده است. به عقیده اهالی جزایر پولینزی، برخی از اشخاص یا اشیاء (مانند کشیشان، جادوگران، اجساد مردگان، زنان زائو، زنان در دوره قاعدگی، رؤسای قبایل و...) دارای قوه‌ای مقدس و مافوق طبیعی هستند، به طوری که نزدیک شدن به آن‌ها ممکن است خطرهای بزرگی مانند جنون، بیماری یا مرگ به وجود آورد. (برتراند راسل، ۱۳۴۵: ۶۱) کاربرد واژه «تابو» به پولینزی باز می‌گردد. بعد از سومین سفر کاپیتان جیمز کوک به جزیره تونگا (یکی از مجموعه جزایر پولینزی) در سال ۱۷۷۷ میلادی، این واژه برای اولین بار به زبان انگلیسی راه یافت. طبق گفته رادکلیف-براون، این واژه در زبان تونگان به معنای ممنوع، محدود و قدغن بوده است و می‌توانسته برای هر نوع ممنوعیتی به کار رود (به نقل از آلان و باریج، ۲۰۰۶: ۱). در یک طبقه‌بندی انواع تابوی زبانی (دشوآزه) با در نظر گرفتن مؤلفه بافت به دو دسته تقسیم شده است:

الف. بافت ویژه: صرفاً در بافت‌های خاص به تابو تبدیل می‌شوند. مثل اسامی حیوانات، میوه‌ها یا غذاها ولی به طور کلی، معنای خشی دارند.

ب. عمومی: به طور کلی و بدون در نظر گرفتن بافت، بیان ناشدنی و ممنوع هستند؛ مانند اصطلاحات مرتبط با اندام‌های جنسی و فعالیت آن‌ها، رابطه جنسی و واژه‌های مرتبط با آن‌ها، عمل دفع و واژه‌های مرتبط با آن‌ها و اسامی مکان‌های مربوط به این اعمال، واژه‌های مربوط به مرگ، بیماری و... (ارباب، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۱۳) به هر روی «تابو» به اشکال گوناگون در فرهنگ‌ها و زبان‌های بشری تجلی می‌کند و بسته به نوع فرهنگ و زبان هر جامعه متفاوت است. حال آن‌که این پدیده بر اساس معیارهای مختلفی بر رفتار و گفتار افراد تأثیرگذار است. برای مثال طبقه اجتماعی و میزان سواد افراد تأثیری آشکار بر نوع گفتار و میزان استفاده آن‌ها از تابوهای مشخص شده در جامعه‌ای که متعلق به آن هستند، دارد.

۳-۱-۴-۱ استفاده از واژگان تابو در رمان خانه ادریسی‌ها

یافته‌های به دست آمده از این رمان نشان می‌دهد ساکنان اصلی خانه چون «وهاب»، «لقا» و «خانم ادریسی» متعلق به طبقات اجتماعی بالا و مرفه جامعه و دارای تحصیلات عالی هستند. همچنین آن‌ها به دلیل نزاکت، شرم

و حیا از به‌کاربردن برخی از واژه‌ها با بارمعنایی فحش و ناسزا خودداری می‌کنند و این درحالی است که آشکاران به‌ویژه «شوکت» که کم‌سوادتر و از طبقات پایین‌تر جامعه هستند، از این کلمات راحت‌تر استفاده می‌کنند.

شاهد مثال‌های به‌دست آمده از رمان *خانه ادریسی‌ها* عبارتند از:

- شوکت تلنگری به بینی او زد: «ای **حرامزاده** دروغ‌گو» (همان: ۶۶)

- ترکان به قهقهه خندید: «حبسشان چرا؟ **پُخی** نبودند. سکه شاه ولایت هرجا که رود پس آید» (همان: ۸۵)

- گلرخ هراسان آمد، بازوی پری را گرفت، زن لگدی به او زد: «گلرخ! **سلیطه!** گم‌شوا!» (همان: ۸۶)

- پری بچه را کنار زد: «گوهر! زر زن **تخم‌سگ!** پیش من نیا! چون یاد بابای **قرمساقت** می‌افتم» (همان: ۸۷)

حال اگر بخواهیم گفتار این شخصیت‌های کم‌سواد را با افراد تحصیل‌کرده مقایسه کنیم نوع حرف زدن «وهاب» و «خانم ادریسی» برجسته‌ترین مثال در این مقوله است. در شاهد مثال زیر گفت‌وگوی میان «وهاب» و «شوکت» آمده است:

- وهاب برگشت و بلند گفت: «برای من عجیب نیست. دیگر دستوری نداری؟» شوکت تأملی کرد، چیزی به یادش آمد: «چرا! زود برو به لقا و پیرزن هم بگو بیایند!»

[وهاب]: «اختیارشان دست من نیست»

«البته که نیست. از طرف من دستور بده!»

وهاب سر خم کرد: «اگر نیامدند من مسئولیتی ندارم» از پله‌ها بالا رفت.

قهرمان شوکت داد زد: «ای **حرامزاده!**» دریچه را به هم کوفت. (همان: ۱۶۳)

و یا در این بخش از گفت‌وگوی «وهاب» و «شوکت»:

- وهاب پستی نیمکت را گرفت: «اجازه هست بنشینم؟»

«**بتمرگ خنّاق** سیاه! کاش تو یکی بمیری؟! جز دردسر چیزی نداری» (همان: ۲۳۴)

«خانم ادریسی» نیز در تقابل با افرادی که از واژگان تابو استفاده می‌کنند به شیوه‌ای مودبانه و با کنایه در بخشی از داستان حرف‌های بی‌هوده «وهاب» را **درفشانی** می‌نامد.

- بانوی پیر تار عنکبوت نازکی را از برابر چهره پس زد: «شر و ورهای او ربطی به من ندارد. وهاب به خودش ناف عنبر ماهی هم می‌مالد. (تأملی کرد) اما این همه **درفشانی** در محضر تو دلیلی داشت؟»

رکسانا خط کم‌رنگی روی میز کشید: «می‌گفت عاشق من بوده، از اوایل آفرینش» (همان، ج ۲: ۳۴۸)

با توجه به بسامد بالای استفاده از واژگان تابو از سوی شخصیت‌های کم‌سواد رمان از ذکر تمام شاهد مثال‌های به‌دست آمده خودداری می‌شود. شاهد مثال‌های بیشتر در صفحات ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۱۶ و ۴۷۸ آمده است.

۳-۱-۴-۲ استفاده از واژگان تابو در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

از جمله افراد کم‌سواد در این کتاب «سوسن»، «بندر» و «ملول» هستند که در گفتار، واژه‌ها و عبارات رکیک را به‌کار می‌برند:

گفتار «سوسن»:

- [سوسن] «بلند شد و نشست لبه تخت خواب. به تلفن که روی عسلی اتاق خواب بود زل زد و زیر لب فحش داد: کثافت آشغال» (همان ۱۶)

- زن دقیقه‌ای زل زد به گوشی تلفن و زیر لب گفت: «حروم زاده‌ها!» بعد دوشاخه‌اش را کشید. (همان: ۱۸)

گفتار «بندر»:

- بندر شیشه پنجره را پایین کشید و دهانش را رو به تاریکی مقابل گرفت. آن‌جا که ملول و عباس هنوز در آغوش هم بودند:

«داری چی کار می‌کنی نفله؟ تمومش کن دیگه! صورتش رو خوب به هم بریز شناخته نشه. شفتی؟» (همان:

۵۳)

- بندر از کامیونی سبقت گرفت و وقتی از روشنایی نور چراغ‌های کامیون بیرون آمد، بدون آن‌که به ملول نگاه کند، گفت: «خوابی یا بیدار، نفله؟» (همان: ۵۴)

نکته قابل توجهی که در این رمان وجود دارد، استفاده از واژگان و عبارات تابو در گفتار «دانیال» است. در بخش‌های بالاتر عنوان شد که افراد کم‌سوادتر بیشتر در گفتار از واژه‌ها و عبارات رکیک استفاده می‌کنند؛ اما در گفتار «دانیال» که در این رمان شخصیتی کتاب‌خوان است نیز به‌کاربردن این واژه‌ها مشهود است.

- [دانیال] رو به خیابان جیغ کشید:

«اون پایین دارید چی کار می‌کنید؟ با شما هستم! با شما عوضی‌ها که عینهو کرم دارید تو هم می‌لولید»

(مستور، ۱۳۸۳: ۷)

- [دانیال] «صدام رو می‌شنفید؟ می‌شید یه پیرمرد آب‌زیپوی عوضی بوگندو» (همان: ۷)

- [دانیال] چشمش افتاد به شیشه نوشابه که روی زمین افتاده بود: «آهای تن‌لش، چرا خوابیدی؟ پاشو سرپا

بایست! دارم برای تو حرف می‌زنم!» (همان: ۸۱)

۲-۳ جنسیت

یکی دیگر از عوامل غیرزبانی که در گفتار منعکس می‌شود، جنسیت سخنگو است. گفتار زنان و مردان در جامعه تفاوت‌هایی دارد که این تفاوت‌ها گاه به سطح واژگان و گاه به جنبه آوایی و تلفظ کلمات مربوط می‌شود.

۳-۲-۱ کلمات و اصطلاحات زنانه

زنان همواره در جامعه حساسیت بیشتری برای به‌کاربردن شیوه درست و بهتر زبان از خود نشان می‌دهند «اولاً طبق مطالعات جامعه‌شناختی، زنان بیش از مردان نسبت به مقام و منزلت خود آگاه هستند، به همین دلیل آنها نسبت به اهمیت اجتماعی متغیرهای زبانی مربوط به طبقه اجتماعی حساس‌تر هستند، ثانیاً گفتار طبقه کارگر که تداعی‌کننده زمختی است و یک خصیصه مردانه محسوب می‌شود و مفهوم مردانگی با آن هم‌خوانی بیشتری دارد، مردان را وامی‌دارد بیش از زنان به صورت‌های غیرمعیار تمایل داشته باشند» (ترادگیل، ۱۳۷۶: ۱۱۵). همچنین استفاده از واژه‌های محبت‌آمیزی چون «عزیزم»، «قربانت شوم» «جانمی» و... در میان زنان بیشتر از مردان به چشم می‌خورد.

۳-۲-۱-۱ کلمات و اصطلاحات زنانه در رمان خانه ادریسی‌ها

در رمان خانه ادریسی‌ها برخی از اصطلاحات زنانه از زبان برخی از شخصیت‌های داستان چون «خانم ادریسی»، «شوکت»، «رکسانا» و دیگر زنان داستان مشهود هست. در شاهد مثال‌های زیر برخی از این اصطلاحات ذکر شده است:

- خانم ادریسی ران‌ها را با دست پوشاند: «وای چرا همچین می‌کنی؟» (علیزاده، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۳)

- شوکت شلوار چروک برزو را کشید. اندام لق را نزدیک حوض آورد و کارد را به دست او داد: «جانمی

بزن بینم!» (همان: ۱۲۹)

- رکسانا خندید و چین‌هایی ظریف کنج چشم‌های او افتاد. زیبایی زن در چنان اوجی از کمال بود که با

وزش هر نسیم بیم پژمردن آن می‌رفت: «چه بامزه! شما مردم خاصی هستید من که همیشه احساس ملال می‌کنم»

(همان: ۱۵۷)

– شایع شده بود به پرنده می‌مانند و منقار سرخ دارند. نصف شب به بعد بالای شهر می‌پرند. اهل ولایت دریچه‌ها را می‌بستند. حتی در هُرم تابستان»

قهرمان ترکان بالا پرید: «وای! نگو! زهره‌ام رفت! چی به روز آنها آمد؟» (همان، ج ۲: ۲۹۳)

الف- توجه زنان به نکات ظریف و جزئی در گفتار

بین زنان و مردان همواره مغایرت‌هایی وجود دارد، یکی از این تفاوت‌ها نوع نگاه آن‌ها به مسائل است. زنان بسیار جزئی‌نگر هستند، اما مردان کلی‌نگر هستند و به جزئیات زیاد توجه نمی‌کنند. برای مثال در کتاب *خانه ادریسی‌ها* در گفتار «رکسانا» توجه به نکات ظریف و جزئی مثل رنگ لباس راهبه‌ها، نوع پوشش آن‌ها، بوی عطر گل‌ها و... کاملاً آشکار است.

– «یادم می‌آید سال‌ها پیش، من و مارنکو به کریمه رفته بودیم. یک گروه نوازنده اهل تبت در خانه‌ای با سرستون‌های مرمر، ایوان و اتاق‌های خالی، موسیقی بومی خود را می‌زدند... موسیقی تبتی در کریمه؛ دیوارها پر از پیچک و یاس بود، عطر، آدم را دیوانه می‌کرد. ما ته حیاط ایستادیم مردم به هم تنه می‌زدند. گل‌ها را لگد می‌کردند. خانه روشن از نور لاله‌های سرخ بود. من از دور نگاه می‌کردم؛ برای درک ذات زیبایی حفظ فاصله‌ها لازم است. یک مشت راهب سر تراشیده پابره‌نه؛ با ردای زرد تیره، در کرنا‌های بسیار بلند می‌دمیدند. مورد و کندر روی آتشدان‌ها می‌پاشیدند. عطرهاى شرقی پاک کلافه‌ام کرده بود. یوری بلند خندید: «تا جایی که یادم می‌آید هیچ وقت نگفته بودی بستگان تو در تغلیس با سر شبیه کدو کرنا می‌زدند» (علیزاده، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۸۲)

همچنین توجه به نکات جزئی در توصیف میز آرایش و گل‌ها: «کشو میز آرایش را جلو کشیدم، عطرها را بیرون آوردم، ترس برم داشت و فکر کردم روح آدم دیگری در من حلول کرده است... توی هر گلدان شاخه‌های آزالیا، نرگس و مریم گلببرگ‌هایشان خشک شده بود، با یک تلنگر می‌ریخت... یک گل دیگر هم بود. سنبل سفید. زیر گرد و خاک دقیقاً تشخیص ندادم» (همان: ۱۸۳-۱۸۲)

در مقابل جزئی‌نگری زنی چون «رکسانا» دید کلی «وهاب» از یک زندگی مشترک و ازدواج قابل توجه است. در بخشی از داستان «وهاب» در پاسخ به «رکسانا» در مورد ازدواج و تشکیل خانواده با نگاهی بسیار کلی می‌گوید: «برای شما دیر نیست، خانواده‌ای بسازید!... دست مردی را بگیرید، بروید یک‌جای دور مثلاً روستا. بچه پیدا کنید! شیر بز بدوشید!» (همان: ۱۹۴)

ب- فمینیسم و واژگان مختص به آن در گفتار زنان

در طول تاریخ همواره باورهای اجتماعی تبعیض‌آلودی درباره زنان وجود داشته که نشان‌دهنده ارزش و منزلت پایین زنان نسبت به مردان بوده است. «در تورات وجود زنان تلخ‌تر از مرگ پنداشته شده است و در دعای روزانه یهودیان است که سپاس خدای را که مرا مرد آفرید یا در تعلیمات اصحاب معبد و کلیسا، زن خادم مرد و مرد ارباب اوست، گاه زن را به اقتضای سرشت خود در موقعیت بردگی قرار می‌دادند» (بنوات گرو، ۱۳۷۹: ۷۰-۵۱). همچنین «در فلسفه یونان و الهیات یهودی مسیحی، زن همچون همدمی ناقص برای مرد و تنها برای رفع نیاز مردان تعریف شده است. مردان با عقلانیت، تمدن و امور بزرگ مرتبط می‌شوند اما زنان با امور غیرعقلانی، شهوت و طبیعت ربط می‌یابند» (بیسلی، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۱). در بسیاری از فرهنگ‌ها اشاره به ناقص بودن خلقت زنان در برابر کامل بودن آفرینش مرد عنوان می‌شود، حتی در برخی از این فرهنگ‌ها ناقص‌العقل بودن زنان در مقایسه با مردان نیز مطرح می‌شود و این سخنان نشان‌دهنده باور برخی فرهنگ‌ها و جوامع نسبت به ارزش و منزلت پایین زنان نسبت به مردان است.

برابری اجتماعی زنان با مردان و مبارزه زنان برای برقراری عدالت همواره یکی از موضوعات مهمی بوده است که زنان در بسیاری از جوامع برای رسیدن به آن تلاش کرده‌اند. نخستین موج فمینیسم در حالی در نیمه دوم قرن نوزده (۱۸۴۸-۱۹۲۰م) شکل گرفت که در آمریکا جنبش الغاء برده‌داری درصدد کسب آزادی و حقوق بردگان بود و فعالیت زنان در این‌باره ویژگی مبارزه با برده‌داری به خود گرفت؛ ولی طی مخالفت‌ها و محدودیت‌هایی به نخستین مسئله مربوط به آنان یعنی دفاع از حقوق زنان تبدیل شد. (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۵۵-۵۱) پس از آن حقوق سیاسی و اجتماعی به تدریج برای زنان در جوامع در نظر گرفته و مفاهیمی مانند آزادی، برابری و حضور زنان در عرصه اجتماع، سیاست و حقوق عنوان شد. به مرور زمان این مفاهیم به آثار هنری و ادبی راه یافت و بسیاری از هنرمندان و نویسندگان در آثارشان به موضوع زنان و مشکلات آن‌ها در جامعه پرداختند.

در عرصه ادبیات فارسی، غزاله علیزاده از جمله زنان نویسنده‌ای بود که تلاش کرد زن را از منظر دیگری در جامعه مردسالار زمان خود نشان دهد. نگاه فمینیستی او با دیگر نویسندگان زن تفاوت داشت و در آن افراط نبود. او می‌کوشید که با پرداختن به مقوله زن، مشکلات و دغدغه‌های آن‌ها را در جامعه بازگو کند. در آثار علیزاده زندگی سخت و اسفبار زنان به خوبی به تصویر کشیده شده است، زنانی که در داستان‌های او حضور دارند از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی هستند. نکته قابل توجه در رمان *خانه/ادریسی‌ها*، حاکمیت مردسالاری بر فضای رمان است. توصیف زنان سرکوب‌شده در خلال داستان نشان از دیدگاه فمینیستی نویسنده دارد، اما بیشتر به سمت اکوالیسم (برابری جنسیتی) گرایش دارد. نگاه فمینیستی علیزاده به زنان در این رمان بسیار تأمل برانگیز است. زنان در این خانه از یک سو قربانی بوده‌اند و تسلیم می‌شوند و از سوی دیگر زنانی هستند که رنج و عذاب را تحمل

ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی

نمی‌کنند و شوریده می‌شوند. «به‌طور کلی کاراکترهای زن در خانه / ادریسی‌ها از پرداخت و پیچیدگی بیشتری برخوردارند و مرکز ثقل روایت از آن‌هاست: آن‌ها انسان‌هایی زنده، فعال، کنشمند و تأثیرگذار در روند رویدادها هستند» (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۵). این موضوع به‌خوبی در گفتار زنان داستان‌های او آشکار می‌شود.

- لقا روزی دو نوبت، پیش از ظهر و سر شب، با نظم پیانو می‌زد: کاپرچیوهای ایتالیایی، راپسودی‌های لیست و رمانس‌هایی از مندلسون. سال‌ها نواخته بود و دست‌های چیره‌ای داشت. کسی از دور باور نمی‌کرد او نوازنده آهنگ‌هاست. هر ضربه با روح و طراوت بود. آرزوهای سرخورده، تخیلات نوجوانی خاموش و دوشیزگی ساکن، در چشمه موسیقی زنده می‌شد، با قدرت از اعماق بیرون می‌آمد. در پیانو را که می‌بست لحظه‌ای جوان می‌شد، لبخند محوی می‌زد، چشم‌هایش می‌درخشید، اما زیاد طول نمی‌کشید، وقتی سر را برمی‌گرداند باز همان لقا بود، عبوس و کم‌تحمل. (علیزاده، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۵)

پ- انفعال زن در مقابل مرد

از دیگر مغایرت‌های میان زنان و مردان ویژگی‌هایی است که برخی مختص مردان و برخی مختص به زنان است. افلاطون زنان و مردان را از نظر کیفی مشابه یکدیگر می‌داند، به اعتقاد او زن و مرد از نظر استعداد مشابه هستند و زنان می‌توانند وظایف و مسئولیت‌هایی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار آن‌ها هستند اما او زنان را از بُعد کمی با مردان متفاوت می‌داند و می‌گوید زنان در هر رشته‌ای از رشته‌ها از مردان ناتوان‌ترند. درمقابل ارسطو معتقد است که تفاوت زن و مرد به مسائل کمی اختصاص ندارد بلکه آن‌ها از نظر کیفی نیز متفاوت هستند. آن‌ها حتی از نظر فضائل اخلاقی نیز با مردان متفاوت هستند. (حسین‌زاده، ۱۳۹۱: ۶۲)

تفاوت میان زنان و مردان در جوامع سنتی نیز قابل توجه است، در این جوامع برخی از ویژگی‌ها مختص مردان و برخی مختص زنان است. برای مثال خشونت‌ورزی، مستقل بودن، برتری‌جویی، رقابت‌طلبی و... اختصاص به مردان دارد و خصوصیاتِ چون انفعال، وابستگی، حساسیت، عاطفی بودن و... خاص زنان است. شایان ذکر است در جوامع سنتی علاوه بر اختصاص ویژگی‌هایی خاص به زنان و مردان، مفاهیمی همچون ضعیف‌تر بودن زنان درمقابل مردان نیز مطرح می‌شود و جنس زن را در درجه‌ای پایین‌تر از مرد قرار می‌دهد. آن‌ها حتی از اصطلاحاتی چون ناقص‌العقل بودن زنان درمقابل مردان، برای نشان دادن برتری مردان استفاده می‌کنند.

با نگاهی دقیق به گفتار زنان در رمان خانه / ادریسی‌ها برخی از واژه‌ها انفعال زنان در مقابل مردان خانواده را نشان می‌دهد. در بخشی از رمان «خانم ادریسی» با به‌کار بردن ضمیر «ما» ضمن ترسیم مرز بین زنان و مردان خانواده بی‌ارادگی زنان در مقابل خواست مردان را نیز بیان کرده است. در این قسمت «خانم ادریسی» در مشاجره

با «وهاب» درمورد ازدواج اجباری «رحیلا» با صدای بلند می‌گوید: «باز شروع نکن! آن مرد را به یادم نیاور! تنها من مقصر نبودم»

[وهاب] «اما اجازه می‌دادید برود اتاق رحیلا با قیافه کرگدن پیش روی او بنشیند»

«ما اراده‌ای نداشتیم. مردان خانواده می‌گفتند مؤید او را خوشبخت می‌کند» (همان، ج ۱: ۱۷۰)

ت- متغیر جنسیت و بی‌دفاع بودن زنان در مقابل مردان

کلیشه‌های جنسیتی (Gender stereotypes) یا تصورات قالبی جنسیتی دربرگیرنده اطلاعات درباره ظاهر جسمانی، نگرش‌ها، علایق، صفات روانی، روابط اجتماعی و نوع شغل است. مهم‌ترین نکته آن است که این ابعاد متنوع به هم مربوطند. صرف شناخت این‌که یک فرد زن است این معنی ضمنی را دارد که آن فرد خصوصیات جسمانی خاص (صدای آرام، ظریف و زیبا) و صفات روانی خاص (مهرورز، وابسته، ضعیف و عاطفی) خواهد داشت و به فعالیت‌های خاص (مراقبت از کودک، آشپزی و باغبانی) خواهد پرداخت. (حجازی و رضادوست، ۱۳۹۱: ۵۹)

کلیشه‌ها به قدری اهمیت دارند که به‌نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های زندگی اجتماعی است و به اعتقاد برخی متفکران «کلیشه‌سازی پدیده اصلی زندگی اجتماعی است و به خوبی ثابت شده که کلیشه‌ها می‌توانند قضاوت‌های اعضای گروه‌ها را تحت تاثیر قرار دهند» (فیسک و همکاران، ۱۹۹۱؛ کاندا و تاگارد، ۱۹۹۶ به‌نقل از معینی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۷۱) به عبارت دیگر کلیشه‌های جنسیتی، مجموعه‌ای از باورهای ذهنی است که مبنای نگرش فرهنگی و اجتماعی به مفهوم جنسیت قرار می‌گیرند. وجود این کلیشه‌ها باعث می‌شود که ویژگی‌های خاصی به‌طور جداگانه به زنان/ مردان تعلق گرفته، به‌گونه‌ای که چنین مشخصاتی به لحاظ خاص بودن، ویژه تنها یک جنس تلقی شوند. بدین ترتیب مبنای قضاوت در مورد زن‌بودگی/ مردبودگی عمل فرد نیست، بلکه جنسیت وی تعیین می‌کند که او دارای چه خصوصیات مثبت یا منفی غیر قابل تغییر یا تعدیل صرف‌نظر از درست بودن قضاوت ارزشی-است. این کلیشه‌ها بیش از هر چیز در سطح زبان خود را نشان می‌دهد و به شکل گزاره‌های مفهومی کاربرد دارد و بدین ترتیب در ادبیات و زبان هر جامعه‌ای به‌وفور پیدا می‌شود. (دی فلور و دنیس، به نقل از معینی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۷۱)

به‌دنبال کلیشه‌های جنسیتی، توقعات و انتظارات خاصی نیز در جامعه شکل می‌گیرد. آندره میشل^۱ در کتاب خود با عنوان پیکار با تبعیض جنسیتی نمونه‌هایی از تصورات قالبی و کلیشه‌های جنسیتی مشترک در سطح دنیا درباره زنان و مردان را ارائه می‌دهد:

¹ Andre Mitchell

۱. نقش‌های گوناگون در درون خانواده: مادر نقش خدمت‌رسان خانوادگی و وابسته به همسر را به عهده دارد و پدر نقش نان‌آور و تکیه‌گاه را.
 ۲. خصوصیات شخصیتی: پسران و مردان آفریننده، تصمیم‌گیر و اهل عمل هستند (فعال)، اما دختران وابسته و نظاره‌گر (منفعل).
 ۳. نقش‌های اجتماعی و سیاسی: زنان اگر هم در سطوح اجتماعی فعال باشند، در سطوح کوچک و محلی فعالند، اما مردان از مسئولیت برخوردارند و یا رهبر سیاسی هستند.
 ۴. نقش حرفه‌ای: مشاغل به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شده‌اند. زنان منشی یا پرستارند و مردان کارفرما یا پزشک.
 ۵. کلیشه‌ها، باورها و نگرش‌ها به مردانگی و زنانگی شکل داده و بدین ترتیب بر نقش‌های اجتماعی که هریک از زن و مرد می‌توانند بپذیرند، اثر می‌گذارند. (حجازی و رضادوست، ۱۳۹۱: ۵۹)
- در کتاب *خانه/ادریسی‌ها* به برخی از این رفتارها در خلال گفتار شخصیت‌های داستان اشاره شده است. برای مثال بعضی از مردان به خود اجازه می‌دهند که بدون اجازه زنان وارد حریم خصوصی ایشان شوند.
- [خانم ادریسی]: «اما عزیز! هیچ کجا فارغ از جنس مرد نیستی. شاید یکی از آنها شبی به اتاقت خزید» (همان، ج ۱: ۱۶)
- همچنین سخن گفتن «یاور» با دید مردانه؛ «یاور» پیرمردی است که درباره ازدواج اجباری یک دختر جوان با دید مردانه اینگونه سخن می‌گوید: «خودش جادو بود. پیش از قدم نحس او آبرو داشتیم، آن آتشپاره که آمد رسوا شدیم. هر وقت به کوچه می‌رفتم دست و دلم می‌لرزید، چون می‌دانستم باز همسایه‌ها می‌پرسند: «چه خبر شده؟ دیشب از خانه سروصدا بلند بود (سه انگشت را بالا آورد. پیش چانه رکسانا تکان داد) در خانواده ادریسی ننگی از طلاق بدتر نبود؛ این زن و شوهر سه بار پایشان به محضر باز شد» (همان، ج ۱: ۲۰۵)

ث- ترس زنان از مردان

- در کتاب *خانه/ادریسی‌ها* لقا پیردختی تنهاست که تمام نیروهای زنانه‌اش در او، تبدیل به نفرتی عمیق از مردان شده است، نفرتی که شاید زائیده ناکامی باشد. در شاهد مثال‌های زیر نفرت و انزجار لقا از مردان کاملاً نمایان است:
- لقا شقیقه چپ را محکم به چارچوب فشرد. چشم بست و یک قطره اشک روی گونه او غلتید: «صدای سوت زدن مردی‌ست، ما همه از دست رفته‌ایم» (همان، ج ۱: ۳۲)

در بخش دیگری از داستان ترس از مردان در تلاش «لقا» برای پوشاندن بدن از مردان در گفتار او نمایان می‌شود:

- پری گفت: «چرا گریه می‌کنی؟»

لقا بی‌اختیار گفت: «برای پری‌های گچبری»

پری به سقف نگاه کرد: «چه مرگشان شده؟ زیر فضله کبوتر هیچ چیزشان پیدا نیست»

لقا با حجب گفت: «ران‌هایشان»

«به تو چه مربوط؟»

«مردها می‌بینند.» (همان، ج ۱: ۸۰)

یا در قسمتی دیگر از داستان مادر «لقا» بدحال است و او به دلیل پرهیز شدید و وسواس‌گونه‌ای که از مردان دارد به‌سختی حاضر می‌شود برای نجات جان مادرش از قهرمان رشید کمک بخواهد.

- لقا پریشان دور تخت گشت: «حال چه کنیم؟ شربت سینه می‌خورید؟ بروم وهاب را صدا کنم؟»

زیر پنجره، قهرمان رشید ورزش می‌کرد. بانوی پیر گفت: «از وهاب کاری ساخته نیست. قهرمان رشید را صدا کن!»

لقا تا بناگوش سرخ شد: «من صدا کنم؟ نمی‌توانم» (همان، ج ۱: ۲۶۰)

ج- تعارض شخصیت زن با شخصیت مرد

برخی از رفتارهای مردان با زنان باعث ایجاد تشنج و تعارض بین آن‌ها می‌شود و زنان در قالب این رفتار واکنش‌های رفتاری و گفتاری خاصی از خود بروز می‌دهند. برای مثال در کتاب *خانه‌ادریسی‌ها* «شوکت» در مقام تحقیر مردانگی مرد را در نصف سبیل می‌داند:

- قهرمان شوکت نشان عقاب مطلا را از سینه کند و پرت کرد: «مرا می‌بینی چه راحت افتخاراتم را دور می‌اندازم، تو چرا به نصف سبیل آن‌قدر بها می‌دهی؟» (علیزاده، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۱۰)

همچنین زنان برخی از واژگان را در تحقیر مردان به کار می‌برند. در بخشی از داستان در گفت‌وگویی میان «شوکت» و «حدادیان»، «شوکت» از واژگان تابو در مقام تحقیر «حدادیان» در گفتار خود استفاده می‌کند:

- «شوکت پایه میز را تکان داد: «نره‌خر! تو خون ریخته‌ای؟ یکباره ادعا کن فرمانده گردان آتش بوده‌ای...»

شاید لجن ریخته باشی! در آتسخانه عده‌ای خون را با لجن یکی می‌دانند. من جزو آنها نیستم! (رفت و روی نشان پا کوبید) زل بزن! بین چطور می‌کنم! (سر تکان داد و موهای وز کرده را بر شانه افشاند) قهرمان شوکت نمی‌ترسد؟! گذشته او مثل آینه است!»

حدادیان پوزخند زد: «آینده چی؟ شاید مثل آینه نباشد!»

شوکت بر زمین تف انداخت: «آینده در دست ماست. زرده بکش تا هرج و مرج بخوابد. امثال تو را الک می‌کنند می‌برند گولاک حرامزاده دستمال به دست؟» (همان، ج ۲: ۳۱۰)

۳-۲-۱-۴ کلمات و اصطلاحات مردانه در رمان خانه ادریسی‌ها

در رمان خانه ادریسی‌ها برخی از اصطلاحات مردانه از زبان برخی از شخصیت‌های داستان چون «کوکان» عنوان شده است:

- کوکان مچ یاور را گرفت: «دلگیر نشو پدرجان! جبران می‌کنم. برو سر صندوق‌ها و جنس خوبی بیاور اینجا تا لباسی برای بدوزم که بگویی دست مرزاد! دخترها پی‌ات بیفتند!» (همان، ج ۲: ۵۵۵)
- یکی از نکات قابل توجه در گفتار مردان استفاده از کلمات و اصطلاحاتی است که آن‌ها را قدرتمند جلوه دهد. برای مثال در این کتاب «راخوف» - از فرماندهان اصلی آتشیخانه مرکزی - با «حدادیان» که از زیردستان است، به گونه‌ای سخن می‌گوید که قدرتش را کاملاً به نمایش بگذارد:
- قهرمان راخوف برابر حدادیان ایستاد زیر پوست نازک او شبکه مویرگهای آبی می‌تپید. نشان سرگراز را بالاگرفت. به آن خیره شد. کنده‌کاری زراندود برق زد: «باشکوه است. نه؟ تو صابون کامفر لازم داری!»
- مرد به خرده شیشه‌های پراکنده بر فرش نگاه کرد. جابه‌جا جرقه می‌زدند: «هرچه شما امر بفرمایید؟»
- راخوف سرجنباند: «نوقهرمان! می‌توانم بویت را به خویت ببخشم!» (همان، ج ۲: ۵۰۵)
- یا در مثالی دیگر:
- راخوف شلاق را بالا برد: «شیطان وجود ندارد!»
- حدادیان تعظیم کرد: «تصدیق می‌کنم این تعبیّرات بسیار پیش پا افتاده است. عفو بفرمایید! لعنت بر شیطان! مگر خویشاوند بنده است که پیش شما سروران، زیر علمش سینه بزنم؟» (همان، ج ۲: ۵۰۰)

۳-۲-۱-۵ کلمات و اصطلاحات زنانه در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

- همان‌طور که در بخش‌های بالا عنوان شدگاهی زنان برخی از واژگان را در تحقیر مردان به کار می‌برند. در بخشی از داستان در گفت‌وگویی میان «سیمین» و «محسن»، «سیمین» از واژگان تابو در مقام تحقیر همسرش در گفتار خود استفاده می‌کند:
- «تو خیلی احمقی. تو هنوز هم احمقی، محسن. هنوز هم فکر می‌کنی با پول می‌شه خیلی چیزها رو خرید». (مستور، ۱۳۸۳: ۶۳)

در بخش دیگری از کتاب «پریسا» در مقابل رفتار نادرست «اسی» که در یک مهمانی شبانه آشنا می‌شوند او را با واژگان تابو خطاب می‌کند: «اسی...اون حیوون بی‌شعور...» (همان: ۳۷)

۳-۲-۱-۶ کلمات و اصطلاحات مردانه در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* «بندر» به جای این که نام مخاطب را بگوید از واژه «یارو» استفاده می‌کند. حال آنکه استفاده از این کلمه در میان زنان به ندرت دیده می‌شود.

- بندر سیمی از توی بشقاب روی میز برداشت و آن را با فشار انگشتان شست دو دستش نصف کرد. پرسید: «یارو، گفتی اسمش چی بود؟» (مستور، ۱۳۸۳: ۳۲)

تمایل به حفظ قدرت در گفتار «نوذر» سرکرده خلافکاران در شاهدمثال زیر مشهود است:

- «نرخ بالا است، ثلث جلو بقیه‌اش هم بعد از کار. ثلث این پول هم اون قدری هست که بعضی‌ها خیال ورشون داره و خر بشند و بزنند به چاک... هرچند خاطرم نمی‌آد تا حالا کسی از دست نوذر قسر درفته باشه...» (همان: ۳۳)

۳-۳ سن

سن افراد نیز تفاوت‌هایی آشکار را در زبان پدید می‌آورد. بدین معنی که اعضای یک جامعه زبانی در سنین مختلف الگوهای زبانی متفاوتی دارند. برای مثال در میان جوانان و نوجوانان اصطلاحات و کلماتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که کاربرد آن‌ها در گروه‌های سنی دیگر چون بزرگسالان دیده نمی‌شود. برای مثال کلماتی مثل «خَفَن»، «فَنج»، «پایه»، یا اصطلاحاتی چون «گیردادن» «کف بُر شدن» «چتر شدن»، «شاخ شده»، «فک زدن» و... در میان جوانان و نوجوانان کاربرد دارد.

۳-۳-۱ نمود متغیر سنی در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها

در این رمان شخصیت‌هایی چون خانم ادریسی، یاور و کوکب که سنشان بیشتر از شخصیت‌های دیگر داستان است کلمات و اصطلاحاتی را به کار می‌برند که نشان‌دهنده سن آنها است. برای مثال:

- یاور تأملی کرد: «برویم ته باغ. (دستی به شانه دختر زد) پیر شوی پدر جان!» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۶۰)

- لقا به رشید نگاه کرد. مرد به کودکی بیمار می‌ماند. نیروی مهاجم جسم و تپش پی‌ها، در نگاه از خویش رفته و چهره بیرنگ، ذره‌ذره تحلیل می‌رفت. بوی پیکرش، عطر ساقه‌ای شکسته. نزدیک کوکب آمد: «یاور عرق کاسنی دارد»

کوکب تبسمی کرد: «پیر شی، مادر جان! زود بیاور!» (همان، ج ۲: ۲۹۶)

- گلرخ دست پیرمرد را فشرد و برخاست: «باز به دیدنت می‌آیم!»

«پیرشی دختر جان! دل مرا روشن کردی؟» (همان، ج ۲: ۵۷۹)

در مقابل، شخصیت‌های جوان‌تر چون «شوکت» و «لقا»، اصطلاحات خاص خودشان را به کار می‌برند. اصطلاحاتی مانند آمپر سوزاندن، زیرآب کسی را زدن و دنده خلاص بودن.

- شوکت به سینه او مشت زد روبه‌روی من چشم ندران، خونم به جوش می‌آید! فکر می‌کنی بی‌سوادم؟ آن‌قدر تئوری خوانده‌ام که اگر یک درصد آن به تو برسد آمپر مخت می‌سوزد! (زیر خنده زد. سقف را نگاه کرد) ببینید عجب خرچساره‌ای از حکومت و اجتماع حرف می‌زند! (نزدیک دریچه رفت و بر شیشه فوتی دمید. هاله بخار دهان را با نوک انگشت خط خطی کرد) مردم دهنه لازم دارند؟ بی‌شرافت! این چیزها لایق دک و پوز خودت! فردا می‌روم آتشیخانه زیرآب تو را می‌زنم، ماهیت شیطانی‌ات را فاش می‌کنم؟» (همان، ج ۲: ۳۱۲)

در بخشی از کتاب «لقا» در جواب «وهاب» که از خبرهای شهر بی‌اطلاع است می‌گوید:

- «شش عضو آتشیخانه کل را منفصل کرده‌اند. اوضاع درهم و برهم است. (وهاب شانه‌ای بالا انداخت، لقا

ابرو درهم کشید) حقا که دنده خلاصی!» (همان، ج ۲: ۳۳۸)

۳-۲ نمود متغیر سنی در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

نویسنده در این رمان اصطلاحاتی مانند «جیب چاقه»، «ما را پیاده کردن» «تا خرخره خوردن» و «آب خوردن» را از زبان شخصیت‌های جوان‌تر داستان چون «سوسن» و «نوذر» عنوان کرده است. شایان ذکر است در این کتاب شاهد مثالی برای شخصیت‌های پیر به دست نیامد.

- سوسن در گفت‌وگو با کیانوش می‌گوید: «کاروبار چی؟ منظورم اینه که جیب چاقه؟» (مستور، ۱۳۸۳:

(۱۷)

«ماندانا»ی جوان در یک دورهمی جوانانه برای امتناع از خوردن بیشتر نوشیدنی الکلی می‌گوید: «من دیگه

نیستم. تا خرخره خورده‌م. دارم خفه میشم» (همان: ۲۰)

«دانیال» جوانی منزوی در خطاب به مادر می‌گوید: «...وقتی از خیابون رد می‌شی مواظب ماشین‌ها باش،

خوشگله» (همان: ۲۵)

و «نوذر» که به نظر می‌رسد در این داستان فردی میانسال است:

– نوذر دود سیگارش را پاشید بالای سرش و گفت: یه یاروی دیگه واسه تبدیل شناسنامه یه دختر مرده دوازده ساله به یه پیرمرد شصت و هشت ساله، یعنی محتشم لامسب، دو میلیون و نهصدتا ما رو پیاده کرده...» (همان: ۱۸)

– نوذر سیگارش را تکاند توی زیرسیگاری. گفت: «نکنه خیال ورت داشته؟! اولاً اگه تو به فکر ولی دم هستی، من به فکر ورثه‌م خنگ خدا. پیرمرد هیشکی رو نداره. نوذر به گله بی‌چوپون می‌زنه. ثانیاً، گوشت قربونی که نیست هرکی یه تیکه ورداره. نرخ خیلی بالاست. تا همین جاش هم کلی واسم آب‌خورده» (همان: ۳۳)

۳-۴ شغل

با توجه به مشاغل و فعالیت‌های گوناگون در جامعه، استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به این حرفه‌ها در میان افراد مختلف مشهود است «زبان‌شناسان گونه‌هایی را که با مشاغل، تخصص‌ها و موضوعات مربوط است، ویژه‌زبان (register) نامیده‌اند. برای مثال، ویژه‌زبان علم حقوق با ویژه‌زبان علم طب متفاوت است. معمولاً ویژه‌زبان‌ها با استفاده از واژگان خاصی از یکدیگر متمایز می‌شوند و تفاوت آن‌ها در سطح واژگانی است» (ترادگیل، ۱۳۷۶: ۱۳۲). به بیان دیگر شغل افراد سبب تمایز زبانی صاحبان آن مشاغل با مشاغل دیگر، همچنین افراد دیگر جامعه می‌گردد.

۳-۴-۱ نمود شغل در گفتار، در رمان خانه‌ادریسی‌ها

در این رمان «یوسف» شاعر، «کوکان» خیاط، «برزو» دانشجوی پزشکی، «پری» پرستار، «رخساره» رختشو، «قدیر» نقاش ساختمان، «تیمور» باغبان سابق باغ ملی شهر، «حدادیان» شهردار پیشین و دست‌آخر «رکسانا» هنرپیشه بلندآوازه است. تمام این افراد در خلال حرف‌هایشان کلمات و اصطلاحات مرتبط با شغل خود را استفاده می‌کنند. گویا نویسنده در انتخاب بعضی از این نام‌ها سعی کرده است تناسبی لفظی یا معنایی بین آن‌ها باشد. مثلاً: تناسب آوایی نام «کوکان» خیاط با کوک خیاطی یا تناسب آوایی دو حرف اول اسم‌های «پری» که پرستار و «رخساره» که رختشو است.

۳-۴-۱-۱ تیمور: باغبان

- تیمور به فکر فرو رفت: «... من فطرتا گلبازم. کسی که به‌جز کج‌بیل و قیچی و آبپاش با چیزی سروکار نداشته ...» (علیزاده، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۰)

- تیمور وصله شلوار را لمس کرد. از آب حوض پشنگی بر چهره او پاشید؛ کار دست‌های ناپخته لقا بود. پیرمرد صورت را خشک کرد: «قصر حاکم سابق شده آتشیخانه مرکزی. آدم وحشتش می‌گیرد؛ سرتا پا سیاه، با دریمچه‌های سرخ و شیروانی پیازی. پایم به آنجا رسیده؛ با چهار تا باغبان دیگر رفتیم برای هرس درخت‌های سرو. نزدیک شدن به قصر قدغن بود» (همان، ج ۲: ۲۹۳)

۳-۴-۱-۲ کوکان: خیاط

- [کوکان] دستی به سر کشید و از اتاق بیرون آمد. جوراب نپوشیده بود. در را قفل کرد و نجواکنان توضیح داد، چل‌تکه‌هایم زیر تخت است. از وسط هزارها پارچه درآورده‌ام. بیست‌وشش سال طول کشیده. (به گنجبری‌های طاق گنبدی نگاه کرد) آه، اگر ببینی! رنگ‌ها و نقش‌های آنها هوش از سرت می‌برد. یک پرده‌ای بدوزم که یادگار بماند. (دست‌های بی‌قواره، تیره و لاغر را پیش چشم‌های او تکان داد) برای بعد از مرگم. تا مردم بدانند این دست‌ها چه کارهایی کرده‌اند» (همان، ج ۱: ۵۸)

- کوکان گردن لاغر را در یقه چرک فرو برد: «بله، استعمار می‌کردند. برای یک سجاف یقه گلایی یا ساسون زیر سینه جان ما را می‌گرفتند. خیلی ببخشید! عینهو رقاصک ساعت می‌آمدند، می‌رفتند. آخرش گاز حاشیه یا ارگانزا می‌آوردند، می‌گفتند؛ بزن به یک جاییش، با یک خروار ناز و افاده، شندرغاز انعام می‌دادند» (همان، ج ۱: ۲۱۴)

در بخش دیگری از کتاب «برزو» برای نوشتن گزارشی به کاغذ و قلم نیاز دارد و «کوکان» تکه‌ای صابون نیم‌مال سفید و دستمالی لاجوردی برای نوشتن به او می‌دهد و می‌گوید: «فقط همین را دارم. می‌شود نوشت، امتحان کن!». برزو ته آرنج را به پهلوی کوکان می‌زند و می‌گوید: «مغز کوچکی هم داری! با صابون گزارشم را روی این لته بنویسم و بفرستم آتشیخانه؟ فکر نمی‌کنند عقل از سرم پریده؟». کوکان پاسخ می‌دهد: «بنده چهار بار فرستاده‌ام. پرونده مخصوصی از پارچه‌های صابون نوشته دارند. مربوط به صنف خیاط. حظ می‌کنند ببینند هر صنفی با ابزار کار خودش می‌نویسد». (همان، ج ۱: ۲۴۸)

- کوکان نشست و متر را در جیب شلوار فرو برد به انگشتان خمیده پا خیره شد: «قهرمان شوکت؟! شما مرا دوست ندارید. نه! هیچ‌کس دوستم نداشته. در سرتاسر زندگی فقط کارم را می‌خواستند. می‌گفتند: «کوکان!

عزیزم! پای این دامن را بدوز! باید به مهمانی امشب برسد، لایی کمر را بچسبان! نزدیک تعطیلات و عید عزیز می‌شدم. وقت کسادی کار محلم نمی‌گذاشتند. دلم را به یک چل‌تگه خوش کرده بودم...» (همان، ج ۲: ۴۸۶)

۳-۴-۱-۳ رکسانا: بازیگر

- رکسانا چشم به جار دوخت: «ما هم مرتب ورزش می‌کردیم. برای کار روی صحنه بدن باید ورزیده باشد. تمرین صدا هم داشتیم، کلمات بی‌معنا را پشت هم تکرار می‌کردیم». (همان، ج ۱: ۱۷۹)

- رکسانا مشتی کاه برداشت: «آن‌قدر اشتباه کرده‌ام که تحمل وزن جسمم را ندارم. از شهری به شهر دیگر، دنبال رویاهایی ناچیز رفته‌ام. مثل عروسک کوکی، روی صحنه چرخیده‌ام، برای هنر؟ فکر نمی‌کنم! می‌خواستم دوستم بدارند؛ نه، مرا دوست نداشتند. وسط بوی اسباب بزرگ، سریش کلاه‌گیس و غبار پرده حل شدم. سادگی را از دست دادم، وقتی در آینه نگاه می‌کردم خودم را نمی‌شناختم؛ شخصیت‌های ساخته ذهن دیگران همه چیزم را بلعیده بود: ماشا، هدا، ایرنا، ژولی، آنتیگون - پس خودم کجا رفته بودم؟ ریشه‌هایم را خشک کردند. پیوندهایم را با زندگی بریدند، شناور شدم هیچ کنج امنی نبود» (همان، ج ۲: ۳۰۲)

۳-۴-۱-۴ برزو: دانشجوی پزشکی

عنوان نام بیماری‌ها از زبان «برزو»:

- شوکت به قهقهه خندید. نوک سیل خیالی را به تقلید او تاب داد، دست روی سینه گذاشت. از دامنش قطره‌های آب فروچکید: «ای عشق! کبوتر مخفی! (رو به برزو کرد) در کتاب‌هایی که تو می‌خوانی اسمی از این چرت و پرت‌ها هست؟»

دانشجو ابروی چپ را رو به شقیقه بالا برد: «ورم طحال، تنگی دریچه میترال، کسنوسوفالوس فاتوس، همینولوپیس نانا.»

چشم‌های شوکت برق زد: «این آخری یعنی چه؟»

«یک جور کرم روده» (همان، ج ۱: ۲۵۱)

در بخشی از داستان «حدادیان» معتقد است که سرفه‌هایش را از پدر بزرگش به ارث برده است اما «برزو» که دانشجوی پزشکی است این ادعا را مردود می‌شمارد:

- حدادیان به سرفه افتاد، دست برابر دهان گرفت، هرکس نقطه ضعفی دارد. مال من مربوط به ریه است. می‌گویند پدر بزرگم سینه خرابی داشته. گاهی توارث دارای اهمیت می‌باشد»

برزو پوزخند زد: «علم ژنتیک نوین این مهمالات را رد کرده.» (همان، ج ۲: ۳۱۱)

همچنین «برزو» با خرافات بسیار مخالف است و این موضوع در گفتارش کاملاً آشکار است:

- برزو عینک را بالا کشید: «هر بچه‌ای آگاهی دارد که یگانه عامل بیماری، میکروب و آلودگی ست که فقط با دارو و پرهیز خوب می‌شود. نمی‌دانم ما ملت عقب‌افتاده، از اسارت خرافات کی خلاص می‌شویم؟ چند روز پیش از میدان هفت چشمه می‌گذشتم، دیدم دو تا زن پیر دارند در حوضچه سکه می‌ریزند. رفتم پول‌ها را برداشتم تا تنبیهشان کرده باشم» (همان، ج ۲: ۳۸۲)

تأثیر متغیر شغلی در این سخن «برزو» نمودی واضح دارد:

[برزو]: «مردم بدعادت شده‌اند. فرهنگ نوین را باید ذره‌ذره به آنها آموخت. مثل قطره‌های سرنگ در خونشان وارد کرد. چرا قدرت تحلیل شما کم شده؟ انتظار دارید جامعه بیمار ما یک شبه سالم شود؟» (همان، ج ۲: ۳۷۱)

۳-۴-۱-۵ قدیر: نقاش ساختمان

- قهرمان قدیر سرآستین‌ها را با نوک ناخن خراشید: «عقل من به این چیزها قد نمی‌دهد. در زندگی آن‌قدر کلاه سرم گذاشته‌اند که بد و خوب را نمی‌فهمم. وقتی یک خانه یا اداره را رنگ می‌زنم و می‌بینم مثل دسته گل شده کیف می‌کنم. به خودم می‌گویم قدیر، زندگی تو ارزش دارد. چون که اتاق‌های مردم را روشن می‌کنی! دلم می‌خواهد وقت کار کردن بمیرم، نه پیر و علیل توی رختخواب ...» (همان، ج ۱: ۲۲۷)

- قهرمان قدیر تلنگری به دیوار زد: «گچ‌ها طبله کرده، قیمت خانه با این وضع افت می‌کند»

قهرمان شوکت چشم غره‌ای به او رفت: «توی این هیر و ویر فقط یک دلال کم داشتیم! افت کند! به توچه مربوط! خریداری یا فروشنده؟»

«این خانه رنگ بخورد مثل عروس می‌شود.»

«داماد لندهورش لک‌لک‌کنان دارد می‌آید. فعلاً عروس را بچسب؟ احمق عجیبی هستی» (همان، ج ۳: ۳۷۴)

۳-۴-۱-۶ رخساره: رختشو

- رخساره نشست و نالید: «من لباس‌های سفید را از رنگی جدا می‌کنم. جایی که کار می‌کردم، رسمشان این بود»

ترکان ابروی چپ را بالا برد: «مگر کجا کار می‌کردی؟»

زن دور و بر را پایید: «در خانه گل و گشادی شبیه اینجا!» (همان، ج ۲: ۲۸۸)

۳-۴-۲ نمود شغل در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

۳-۴-۲-۱ حامد: عکاس

در گفتار حامد شغل عکاسی و واژه‌ها و عبارات‌های مرتبط با این حرفه نمودی آشکار دارد:

- [حامد] سرش را از روی کاغذها برداشت و زل زد به نگار. «متأسفانه فیلمی که از شما گرفته بودم سیاه شد. فکر می‌کنم به‌خاطر **داروی ظهور** بوده. دارو تاریخ گذشته بود. باید دوباره از تون عکس بگیرم. واقعا متأسفم. الان آماده‌ید؟» (مستور، ۱۳۸۳: ۲۹)

شاهد مثال زیر نمونه‌ای برجسته برای توصیف حرفه عکاسی از زبان حامد است:

- «توی دانشکده استاد پیری داریم که می‌گه عکس رو سه چیز می‌سازه: دوربین، عکاس و سوژه... می‌گه مردم معمولی به سوژه و مفهوم عکس توجه می‌کنند. اما عکاس از ظرافت‌های بصری که کار دوربین و فیلتر و تکنیک‌های چاپ و این جور چیزهاست لذت می‌بره». نگار نمکدان روی میز را برداشت و کمی نمک پاشید کف دستش. «سومی چی بود؟»

«عکاس. می‌گه اگه عکاس نباشه عکسی در کار نیست، اما منظورش از وابستگی عکس به عکاس دقیقا این نیست» نگار کمی از نمک توی دستش را لیس زد و به ساعتش نگاه کرد. پیشخدمت دو قهوه روی میز گذاشت و دور شد.

حامد به بخاری که از قهوه‌ها بلند می‌شد نگاه کرد. «می‌گه منظورم اینه که هر عکس محصول روح و ذهن عکاسه و اگه عکاس دیگه‌ای قرار بود با همون دوربین از همون سوژه عکس بگیره، حتما نتیجه چیز دیگه‌ای می‌شد. می‌گه هر چند ظاهرا عکاس توی عکس‌غایبه، اما اگه عکاس به معنای حقیقی عکاس باشه، شخصیت و هویتش به‌شدت و قوت توی عکس حضور داره، انگار همیشه تکه‌ای از روح عکاس گیر کرده توی عکس. در واقع اعتقاد داره که حضور عکاس در عکس حتی از حضور سوژه هم بیش‌تره، چون این عکاس بوده که تونسته اون شکل از ترکیب‌بندی، نور، زاویه دید و رنگ و بقیه جزئیات رو توی عکس به‌وجود بیاره. کاری که به عقیده استاد ما از عکاس دیگه‌ای ساخته نیست. خودش می‌گه این یه نوع نگاه صوفیانه‌ست به عکاسی». (همان: ۶۸-۶۷)

۳-۴-۲-۲ مفید و همسرش افسانه: دکتر

- دکتر مفید برشی از پیتزا گذاشت توی بشقابش و کمی سس ریخت کنار آن. پرسید: «امشب می‌ری

بیمارستان؟»

افسانه گوشه لبش را با دستمال سفره پاک کرد: «آره یه مریض بدحال دارم...» (همان: ۲۲)

۳-۴-۲-۳ کیانوش: شاعر

گفت و گوی تلفنی «کیانوش» و «سوسن» درمورد شعر «کیانوش»:

- [سوسن]: «سلام خوشگله، کجایی؟»

[کیانوش]: «توی خیابون. از تلفن عمومی زنگ می‌زنم. شعر رو خوندی؟»

«خیلی قشنگ بود. راستی راستی این رو خودت گفته‌ای؟»

«خوب راستش دوتایی باهم گفته‌ایم. یعنی مضمونش رو از تو الهام گرفته‌ام» (همان: ۴۷)

۳-۵ طبقه اجتماعی

یکی دیگر از عواملی که سبب به وجود آمدن تمایز زبانی می‌شود طبقه اجتماعی افراد است. طبقه اجتماعی (Social class) گروهی از مردم است که از وضعیت اجتماعی و اقتصادی همانندی برخوردارند و منافع اقتصادی مشترکی آن‌ها را با هم متحد می‌کند. در تعریف طبقه اجتماعی، دانشمندان از منظرهای متفاوت آراء متنوعی ابراز کرده‌اند، برخی را در مقابل کاست، گروه‌های منزلت، صنف و غیره آورده‌اند (ادیبی، ۱۳۵۴: ۱۸) و برخی ملاک نابرابری و گوناگونی شرایط افراد را در طبقه مؤثر می‌دانند و برخی نیز جهان ایده‌ها، ارزش‌ها، قدرت و مالکیت وسایل تولید یا عدم تولید را مؤثر در تعریف طبقه می‌دانند. (گورویچ، ۱۳۵۷: ۱۲) مارکسیست‌ها اصلی‌ترین ملاک در طبقه را قدرت اقتصادی می‌دانند که جامعه را به دو طبقه بورژوا و پرولتاریا تقسیم کرده‌است (مارکس و انگلس، ۱۸۸۸: ۵۴)

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه جامعه‌شناسان غیرمارکسیست وجود دارد که تغییرات قابل ملاحظه‌ای در قرائت مارکسیستی ایجاد می‌کند. ماکس وبر اساس نظریه مارکس را که وضعیت اقتصادی را مبنای تعریف طبقه می‌داند، می‌پذیرد. در نظریه او قشربندی منحصر به طبقه نیست. وی سه نوع قشربندی را از هم تفکیک می‌کند: طبقات اجتماعی به معنای خاص، سلسله مراتب منزلت‌های اجتماعی و سلسله مراتب قدرت‌های سیاسی. وی معتقد است طبقه بر اساس تفاوت وضعیت در رقابت تعریف می‌شود و وضعیت طبقاتی را نیز شانس ویژه می‌داند که برای تملک انحصاری مثبت یا منفی در موارد توزیع اموال، درجات یا سرنوشت، در اختیار گروهی از افراد قرار می‌گیرد. (گورویچ، ۱۳۵۰: ۲۲)

به‌طور کلی جامعه‌شناسان سه طبقه اجتماعی را مشخص می‌کنند:

طبقه ممتاز: این طبقه بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دهد (حدود ۱۰ درصد) و چندان مورد توجه جامعه‌شناسان نبوده‌است. این طبقه شامل اشراف زمین‌دار و کسانی است که از راه مالکیت بر زمین، تجارت، مستغلات و امثال آن امرار معاش می‌کنند و مارکسیست‌ها، آن‌ها را بورژوازی می‌نامند. مستخدمان عالی رتبه دولت، رؤسای نیروهای نظامی و اعضای حکومت را نیز می‌توان در همین ردیف جای داد.

طبقه متوسط (میانی): این طبقه را کارگران متخصص و کارمندان تشکیل می‌دهند؛ مثلاً معلمان، پزشکان، استادان دانشگاه، روحانیون، مدیران کارخانه‌ها، کارکنان دفتری، مستخدمان دولت و غیره. بر اساس نظریه پارادوکس منافع، طبقه متوسط ۴۰ درصد از جمعیت هر جامعه‌ای را شامل می‌شود که از ۱۰ درصد ممتاز ثروت کمتری داشته و از ۵۰ درصد فقیر جامعه، ثروت بیشتری در اختیار دارند.

طبقه کارگر: این طبقه از کارکنان خدمات و کارگران یدی مثلاً پیشخدمت، آشپز، مکانیک اتوموبیل، بنا، رفتگر، کارگران کارخانه‌ها و غیره تشکیل می‌شود که مارکس ایشان را پرولتاریا نامید. (آبوت و والاس، ۱۳۸۳: ۴۳)

قرار گرفتن افراد در هر کدام از این طبقات اجتماعی تأثیری آشکار در زندگی اجتماعی و فردی آن‌ها دارد. این تأثیر را به‌ویژه در نحوه رفتار و گفتار افراد می‌توان جستجو کرد. رفتار و گفتار افراد در طبقات اجتماعی ممتاز و بالاتر تفاوتی آشکار دارند با افرادی که متعلق به طبقات اجتماعی پایین‌تر هستند. برای مثال طبقات ممتاز جامعه از امکانات بیشتری برای کسب دانش و یادگیری انواع مهارت‌ها و ارزش‌ها برخوردارند، متقابلاً این امکانات، الگوهای ویژه زبانی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد که با الگوی زبانی افراد طبقات فرودین جامعه متفاوت است. استفاده از جملاتی مانند «جنابعالی امر بفرمایید»، «اطاعت می‌شود»، «فرمودید» «استدعا کردن»، «شرفیاب شدن»، «لطف کردن»، «امر کردن» و... در گفتار افراد نشان‌دهنده این واقعیت اجتماعی است.

۳-۵-۱ نمود طبقه اجتماعی در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها

در این رمان برخی از شخصیت‌های داستان چون «حدادیان» شهردار سابق شهر در گفتگو از جملات مؤدبانه‌تری استفاده می‌کنند و در مقابل، شخصیتی مانند «شوکت» که فرمانده آتشکاران در خانه ادریسی‌ها و متعلق به طبقات پایین‌تر جامعه است، کلمات و اصطلاحات نامحترمانه‌تری را هنگام حرف زدن با مخاطب به کار می‌برد. نمونه‌های زیر شاهی بر این مدعا هستند:

– حدادیان از سایه درخت گردو بیرون آمد چیزی را فرو داد و لب‌ها را پاک کرد: «قهرمان شوکت توجه کردید! دارد به بزرگ قهرمان طعنه می‌زند. جوانک آب‌زیرکاهی‌ست، دستور بدهید برایش گزارش رد کنند!»

قهرمان شوکت خمیازه‌ای کشید و مشتی به سینه کوبید. لگدی به زانوی یوسف زد: «بس که حرف خواب زدی مرا به هوس انداختی!» (کنار حوض نشست. مشت‌ها را پر از آب کرد و به صورت حدادیان پاشید) فضولی موقوف! من خودم بهتر از ده‌تای تو می‌فهمم کی می‌خواهد چی بگوید. برو بتمرگ! در همان پس و پساله دزدکی گردو بخور!» (عیلزاده، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۱)

- حدادیان سر فرود آورد: «امر به نشستن می‌دهید؟»

شوکت جواب نداد. (همان، ج ۱: ۶۷)

در شاهدمثال زیر «شوکت» در پاسخ به نحوه گفتار مؤدبانه «حدادیان» از او می‌خواهد که طوری حرف بزند که طبقه زحمتکشان بفهمند. این شاهدمثال نمونه‌ای برجسته برای نشان دادن نمود طبقه اجتماعی در گفتار افراد است:

- حدادیان شبی با سبیل تراشیده وارد تالار شد، دست روی سینه کشید: «با عرض سلام و تکریم! عذر تقصیرات از تأخیر!»

قهرمان شوکت دندان به هم فشرد و از قدیر پرسید: «این مرد چه می‌خواست بگوید؟»

قهرمان قدیر شانه‌ای بالا انداخت. برزو توضیح داد: «از دیر آمدن عذر خواست»

شوکت نهیب زد: «بی‌شعور است؟» برخاست و آستین کت حدادیان را کشید، سرشانه شکافت: «طوری

حرف بزن که زحمتکشان بفهمند!» (همان، ج ۲: ۳۰۹)

همچنین استفاده از جملات امری در میان افراد متعلق به طبقات بالاتر جامعه در گفتار با طبقات زیردست مشهود است. در شاهدمثال زیر شیوه گفت‌گوی خانم خانه (کارفرما)، که از طبقه ممتاز و مرفه جامعه است، با رخساره، که خدمتکار خانه است، کاملاً تمایز در گفتار این دو طبقه اجتماعی را نشان می‌دهد:

- خانم آرام گفت: «سینی را بگذار روی میز!»

رخساره اطاعت کرد و پس از درنگی رو به در رفت: «فرمایشی ندارید؟» در جا نقش خدمتکار را پذیرفته

بود. (همان، ج ۲: ۴۵۴)

در بخش دیگری از داستان در گفت‌وگوی «راخوف» که یکی از فرمانده‌های اصلی آتشیخانه مرکزی است

با «ترکان» که زنی متعلق به طبقات پایین جامعه و از زیردستان «شوکت» است، این تمایز نمودی آشکار دارد:

- ترکان زانو زد: «ما بی‌گناهییم! از صبح می‌رفتیم لب حوض رخت و لباس می‌شستیم، تا تنگ غروب. هر

کدام چند تا بچه داریم، بی‌سرپرست»

راخوف گونه‌ او را پیچاند: «در اجتماع نوین، کودک بی‌سرپرست وجود ندارد؛ آتشیخانه مرکزی سرپرست بچه‌هاست. بزرگ قهرمان، پدر شفیق آنها»

«پس مادر لازم ندارند؟»

«معلوم نیست، تصمیم می‌گیریم»

ترکان به گریه افتاد: «شما صاحب اختیارید!» (همان، ج ۲: ۵۰۲)

نکته قابل توجهی که در شاهد مثال‌های بالا وجود دارد و حائز اهمیت است به‌کار بردن جملاتی با معنای اطاعت و فرمانبرداری در گفتار افراد متعلق به طبقات فرودین جامعه است. گویا این طبقه چاره‌ای جز امتثال و اظهار بندگی در مقابل طبقه بالاتر ندارد.

۳-۵-۲ نمود طبقه اجتماعی در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در این رمان برخی از شخصیت‌های داستان چون «کیانوش»، «دکتر مفید» و «محسن» در گفتگو از جملات مؤدبانه‌تری استفاده می‌کنند و در مقابل، اشخاصی مانند «سوسن»، «ملول» و «بندر» که متعلق به طبقات پایین‌تر جامعه هستند کلمات و اصطلاحات نامحترمانه‌تری را هنگام حرف زدن با مخاطب به‌کار می‌برند. برای مثال در بخشی از داستان «سوسن» که زنی روسپی است به «کیانوش» شاعر می‌گوید: «توی فریزی دیگه، خره» (مستور، ۱۳۸۳: ۱۷)

در گفت‌وگویی دیگر میان «سوسن» و «کیانوش»، نحوه سخن گفتن آن‌ها تمایز هر کدام را در طبقه اجتماعی متعلق به آن کاملاً نشان می‌دهد:

- [سوسن] ببین آقای کیا، من پولم رو می‌گیرم. حتی اگه تا صبح بشینی اینجا و مثل دیونه‌ها قدم بزنی یا چه می‌دونم، نیگام کنی، پول سرجاشه. شیر فهم شد؟

[کیانوش]: «فهمیدم». (همان: ۳۲)

شاهد مثال زیر نمونه‌ای برجسته برای نشان دادن تأثیر طبقه اجتماعی در گفتار «سوسن» و «کیانوش» است:

- «کیانوش» در مورد سرودن شعرش می‌گوید: «خوب راستش دوتایی باهم گفته‌ایم. یعنی مضمونش رو از تو الهام گرفته‌ام». «سوسن» پاسخ می‌دهد: «یه جوری حرف بزنی که ما هم بفهمیم. چی چی گرفته‌ای؟». (همان: ۴۷)

نحوه حرف زدن «بندر» و «ملول» نیز نمایشگر طبقه فرودین جامعه است:

- [بندر]: «داری چی کار می‌کنی نفله؟ تمومش کن دیگه! صورتش رو خوب به هم بریز شناخته نشه.

شنفتی؟»

[ملول]: «هنوز تموم نکرده. بدمسب عینهو سگ هفت تا جون داره». (همان: ۵۳)

۳-۶ دین و مذهب

دین از مهم‌ترین موضوعات زندگی بشر است و با زبان رابطه‌ای متقابل دارد؛ به این معنی که زبان همواره به‌عنوان ابزاری در خدمت دین قرار گرفته است. رابطه دین و زبان در جامعه بر کسی پوشیده نیست، اگر زبان نبود انتقال افکار و مفاهیم بشری نیز به این سهولت امکان‌پذیر نبود. زبان همچون پلی است که تجارب و آورده‌های بشری را به هر نسل منتقل می‌کند. در این رابطه دین از زبان برای ارائه تصویر مورد نظر خویش از جهان هستی و ارائه ایدئولوژی کمک گرفته و در جهت تبلیغ و گسترش آموزه‌های خود بسیار سود برده است. (سعیدی، ۱۴۰۱: ۱۸۴)

فهم ما از جهان و کشف پیام‌ها، نشانه‌ها و نمادهای دینی شدیداً وابسته به درک ظرافت‌های زبانی است. به‌عنوان مثال ما اگر رابطه دین اسلام با زبان عربی را در نظر بگیریم، قرآن کریم و احادیث معصومین (ع) که مهم‌ترین آورده دین اسلام برای جوامع بشری است، به زبان عربی بوده و نقش فراگیری زبان عربی به معنای وسیع آن که شامل ادبیات عرب در حوزه‌های لغت، صرف و نحو، معانی، بدیع، بیان و... می‌شود، در راستای فهم و دریافت درست آموزه‌های قرآنی و حدیثی یا تبلیغ و تبیین آن، انکار ناپذیر است. به‌هرروی، می‌توان گفت که دین از طریق نحوه تفسیر خود از جهان هستی و محیط اطراف افراد انسانی به زبان خدمت می‌کند و جنبه یکسوگی در ارتباط میان «دین» و «زبان» کاملاً مشهود است. (همان)

دین و زبان هر دو جزئی از فرهنگ بشری محسوب می‌شوند. دین همواره برای ارائه، تبلیغ و گسترش آموزه‌های خود از زبان کمک گرفته، زبان نیز متقابلاً در حیطه واژگانی و گفتاری در زمینه‌هایی خاص متأثر از دین بوده است؛ برای مثال کلمات و اصطلاحاتی که یک واعظ هنگام سخنرانی به‌کار می‌گیرد با کلمات و اصطلاحاتی که در یک سخنرانی علمی یا ورزشی استفاده می‌شود، کاملاً تفاوت دارد. همچنین عقاید و باورهای دینی افراد در جامعه همچون اعتقاد به بهشت و جهنم، معاد، تناسخ و... در گفتگوهای آن‌ها به‌خوبی نمایان می‌شود.

۳-۶-۱ نمود دین و مذهب در گفتار، در رمان خانه‌ادریسی‌ها

در این رمان باور به تناسخ و تولد چندین‌باره در خلال حرف‌های «رکسانا» مشهود است. در تعریف تناسخ می‌توان گفت: تناسخ، اصطلاحی در کلام و فلسفه و عرفان به معنای انتقال روح از جسمی به جسم دیگر پس از مرگ و بازگشت دوباره آن به دنیا است. به ظاهر، ریشه اعتقاد به تناسخ در شبهه قاره هند است و از آنجا به سایر فرهنگ‌ها نیز سرایت کرده است. اعتقاد به تناسخ در عقاید اکثریت مسلمانان جایی نداشته است ولی در عوض به زندگی پس از مرگ معتقد هستند. اگرچه اکثر فرقه‌های مسیحیت و اسلام معتقد نیستند که افراد تناسخ می‌یابند، اما گروه‌های خاصی در این ادیان به تناسخ اشاره می‌کنند. این گروه‌ها شامل اصلی‌ترین جریان‌های تاریخی و معاصر کاتاریسم، علویان، اهل حق (یارسان)، آیین مانوی، دروز و چلیپای گلگون هستند. (خدادادی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۱۲۴)

- رکسانا از خانم ادریسی می‌پرسد: «هیچ شده کسی یا جایی را بار اول ببینید و حس کنید آشناست. مثل رویا یا خاطره‌ای بسیار دور؟ بعضی مردم عقیده دارند هر آدمی بارها به دنیا می‌آید. به نظر شما خنده‌دار نیست؟... یادم می‌آید سال‌ها پیش، من و مارنکو به کریمه رفته بودیم. یک گروه نوازنده اهل تبت در خانه‌ای با سرستون‌های مرمر، ایوان و اتاق‌های خالی، موسیقی بومی خود را می‌زدند... موسیقی تبتی در کریمه؛ دیوارها پر از پیچک و یاس بود، عطر، آدم را دیوانه می‌کرد. ما ته حیاط ایستادیم مردم به هم تنه می‌زدند. گل‌ها را لگد می‌کردند. خانه روشن از نور لاله‌های سرخ بود. من از دور نگاه می‌کردم؛ برای درک ذات زیبایی حفظ فاصله‌ها لازم است. یک مشیت راهب سر تراشیده پابره‌نه؛ با ردای زرد تیره، در کرنا‌های بسیار بلند می‌دمیدند. مورد و کندر روی آتشدان‌ها می‌پاشیدند. عطرهای شرقی پاک کلافه‌ام کرده بود. در تنم نمی‌گنجیدم، چشم بستم و سرم را به دیوار تکیه دادم مطمئن بودم این صحنه را قبلاً یک جایی دیده‌ام قسمتی از وجودم با آهنگ‌های بیگانه، هم‌نوا بود. وقتی برگشتیم در راه به مارنکو گفتم: «آنها را مثل دوستان و خویشانم می‌شناختم». (علیزاده، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۸۳-۱۸۲)

در شاهدمثالی دیگر «رکسانا» تولد چندباره را از زبان «وهاب» عنوان می‌کند و این در صورتی است که خانم ادریسی مخالف این باور است:

- [خانم ادریسی]: «نمی‌دانم. این آخرین امتحان است. آدم فقط یک بار به دنیا می‌آید»

[رکسانا]: «وهاب نظر دیگری داشت؛ دیشب ادعا می‌کرد من هزاران بار به دنیا آمده‌ام. همچنین خودش»

(همان، ج ۲: ۳۴۸)

۳-۶-۲ نمود دین و مذهب در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در بخشی از رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* «دانیال» فلسفه وجود و قدرت خداوند را این‌گونه مطرح می‌کند:

- [دانیال]: «آنتونی فلور رو که می‌شناسی؟ می‌گه توی این دنیای عوضی و هیشکی به‌هیشکی، دیگه چی باید اتفاق بیفته که مومنان اقرار کنند خداوندی در کار نیست یا اگه هست خیلی مهربون نیست؟... می‌گه وجود جهانی که آدم‌های حقیقتاً آزادش همیشه بر طریق صواب باشند، منطقاً امکان‌پذیره و خداوند اگر...» دست‌هاش را از حرکت ایستاند. «و خداوند اگر واقعاً قادر مطلق بود می‌تونست هر وضعیتِ امورِ منطقاً ممکنِ رو محقق کنه»

پیرزن گره روسری‌اش را محکم کرد و چادرش را سر کرد.
دانیال دست راستش را بالا آورد و گذاشت روی میز... با صدایی که از او انتظار نمی‌رفت، فریاد کشید:
«پس چرا این کار رو نکرد؟ چرا این وضعیتِ مطلوبِ منطقاً ممکن رو محقق نکرد؟»
دانیال صدایش را پایین آورد. آن‌قدر پایین که خودش هم به‌زحمت صدای خودش را می‌شنید. «توی اون وضعیتِ مطلوبِ منطقاً ممکن، گیس‌های تو هیچ‌وقت سفید نمی‌شد. آبجی طوبی هیچ‌وقت بچه‌ش رو سقط نمی‌کرد. هیچ‌وقت بابا نمی‌مُرد. کله من هیچ‌وقت این جوری کج و کوله نمی‌شد». (ص ۵۹-۵۸)

۳-۷ باورها و عقاید

زبان و فرهنگ دو مفهوم به‌هم پیوسته و مرتبط است، به صورتی که زبان‌شناسانی چون ادوارد ساپیر و ورفمن معتقدند هر فرد از منظر محتوای مفاهیم و مقولات زبان خود، جهان و پدیده‌های پیرامون خود را تعبیر و درک می‌کند. به‌عنوان نمونه اگر در زبانی تقسیم‌بندی‌های دقیق از رنگ‌ها وجود داشته باشد گویشوران آن حساسیت، درک و تعبیر دقیق و ظریفی نسبت به رنگ‌هایی که در طبیعت و در پیرامون آن‌ها وجود دارد نشان خواهند داد. (دبیرمقدم، ۱۳۷۸: ۱۷ و ۱۸) در کل با در نظر داشتن تعریفی که از فرهنگ ارائه شد، می‌توان گفت که رابطه میان زبان و فرهنگ چنان تنگاتنگ و به‌هم تنیده است که حتی آموزش و فراگیری زبان نیز از مسیر فرهنگ میسر می‌شود و از سوی دیگر این زبان است که زمینه گسترش و انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر را فراهم می‌سازد. یک ادعا درمورد رابطه بین زبان و فرهنگ آن است که ساختار هر زبان، طرز نگرش سخنگویان آن زبان را نسبت به جهان تعیین می‌کند. (علائی، ۱۳۹۱: ۵۴۴)

همچنین فرهنگ مردم در زبانی که به کار می‌برند بازتاب می‌یابد، زیرا آن‌ها زبانشان را به روشی به کار می‌گیرند که آنچه را ارزش تلقی می‌کنند، منعکس می‌سازد. از این نظر، فرهنگ ساختار زبان را تعیین نمی‌کند بلکه بر روش استفاده از زبان تأثیر می‌گذارد. به‌طور کلی در ارتباط میان فرهنگ و زبان می‌توان گفت زبان قدرتمندترین وسیله ارتباطی، وسیله بیان ارزش‌ها و آرزوهای فرهنگی و ابزار حفظ فرهنگ است. از این رو زبان ابزار مهمی برای کسب و حفظ هویت یک گروه یا جامعه خاص است (سعیدی، ۱۴۰۱: ۱۷۹).

فرهنگ و زبان به شدت به هم مرتبط هستند و کسی نمی‌تواند یکی از این‌ها را بدون داشتن درک روشنی از دیگری یاد بگیرد. بخش مهمی از فرهنگ هر جامعه را عقاید و باورهای آن شکل می‌دهند. اعتقادات، باورها، خرافات، خواب‌گزاری‌ها و... طبعاً در زبان متبلور می‌شوند. فرهنگ‌ها شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند. این امر در مورد آداب و رسوم و باورها و معتقادات خرافی هم صدق می‌کند. این شباهت‌ها یا تمام و کمال و مطلق‌اند یا نسبی. گریه غربی‌ها نه جان دارد و سگ ما هفت جان؛ در ایران اگر کسی ته‌دیگ زیاد خورده باشد، روز عروسی‌اش باران می‌آید؛ اما در جوامع انگلیسی‌زبان، باران در روز عروسی برای عروس شگون ندارد؛ غربی‌ها برای خلاص شدن از شر مهمان مزاحم زیر صندلی‌اش فلفل می‌ریزند و در ایران توی کفشش نمک می‌ریزند. (درویشیان، ۱۳۵۶: ۲۶)

کار دیو در ایران و کار ارواح خبیث در دنیای غرب وارونه است؛ شکستن آینه در هر دو فرهنگ شگون ندارد، به‌ویژه آینه عقد یا آینه بخت در میان ما؛ در هر دو فرهنگ برای درمان کسی که دچار سکسکه شده ترساندن او توصیه می‌شود؛ در هر دو فرهنگ کشیدن تک‌موی سفید باعث بیشتر شدن موهای سفید می‌شود؛ اعتقاد به چشم‌زخم در هر دو فرهنگ وجود دارد. در کرمانشاه اگر کسی خواب ببیند، چه خوب چه بد، می‌رود سر آب و سه بار می‌گوید: «خواب دیدم، خواب دیدم، یا الله، یا محمد، یا علی، خوبه» (همان). باتوجه به مطالب عنوان شده برخی از این باورها و عقاید ذکر شده در رمان‌های مذکور، در این بخش گردآوری و عنوان شده است.

۳-۷-۱ نمود باورها و عقاید در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها

• یکی از باورها و عقاید در فرهنگ ما بریدن ناف کسی با چیزی است. این باور هنگامی گفته می‌شود که کسی در کاری مهارت داشته باشد. (انوری، ۱۳۸۳، «ناف کسی را با چیزی بریدن») در شاهد مثال زیر «یاور» درمورد آتشکاران معتقد است که ناف آن‌ها را با سنگ کوه بریده‌اند و این بدان معنی است که آنها به زندگی در کوه عادت کرده‌اند و در این کار مهارت دارند:

- [یاور]: «با هم می‌خندند. حتی تک‌وتوک ریش و سبیل ندارند. مردم می‌گویند نافشان را با سنگ کوه بریده‌اند» (علیزاده: ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۰)

• در برخی از کتاب‌های تعبیر خواب مثل تعبیر خواب ابن سیرین دیدن پلو در خواب نشانه‌ای از مال و ثروت است و می‌گوید که اگر کسی در خواب برنج ببیند، به همان اندازه مال و ثروت به دست خواهد آورد، اما این مال و ثروت با سختی و زحمت حاصل خواهد شد. (تفلیسی، ۱۳۹۷: ۵۳)

- کویکان چه شمشیرها را مالید: «چیزی شده؟ حدس می‌زدم، چون که دیدم شب خواب دیدم پلو می‌خورم» (همان، ج ۱: ۵۷)

• در شاهد مثال زیر دیدن خرس را در خواب نشانه پیروزی می‌دانند:

- مردی چهارشنبه، سرخ‌چهره و سیاه چشم، پیشانی کوتاه را با دست فشار می‌داد و از پله‌ها پایین می‌آمد. با دیدن شوکت خبردار ایستاد: «قهرمان شوکت، صبح بخیر! دیشب چطور خوابیدید؟

[شوکت]: «مثل همیشه عالی! خواب یک خرس را می‌دیدم. خرس قهوه‌ای، راستی نشانه چیست؟»

مرد نوک سبیل را تاب داد، باریک و سیخ نگه داشت، تبسمی مرموز کرد: «نشانه پیروزی» (همان، ج ۱: ۶۴-۶۵)

• واژه اختلاج در لغت به معنی جستن اعضای بدن مانند: چشم، انقباض و گرفتن شدید عضلات، لرزش، پرش، حرکت، جنبش و... آمده است (معین، ۱۳۸۶، «اختلاج»). این واژه در اصل به معنای پریدن یا جنبیدن (جستن) عضوی از اعضای بدن است که در اصطلاح پزشکی نوین به آن تیک (تیک عصبی) می‌گویند.

در باورهای عامیانه ایرانیان، اختلاج بی‌آن‌که نوعی بیماری شمرده شود، مورد توجه بخش گسترده‌ای از مردم در ادوار مختلف بوده است. آنها هنگام مواجه شدن با جهش هریک از اعضای بدن تفا سیری متفاوت داشته‌اند و حوادث و پیداشامدهایی را که ممکن بود برای شخص، متعلقان، خویشان و دارایی او رخ دهد به اختلاج و پریدن اعضای بدن نسبت می‌دادند و با توجه به آن پیشگویی‌هایی می‌کردند. (رضایی و ویسکرمی و کیا، ۱۳۹۶: شماره ۱۸).

درباره اختلاج (جهیدن یا پریدن اعضا) در کتاب جامع الدعوات کبیر آمده است: «پریدن پلک بالای چشم راست دال بر خوشحالی و چپ خیر باشد. پلک زیرین دال به رسیدن خبر و سفر دریا و راحت یا خبر هولناک» (غیاث‌الدین محمد عبدالمطلب، بی تا: ۸۲۱). براساس این باورها مردم معتقد بودند که پس از پریدن پلک باید کاهی را با آب دهان خیس کنند و بر روی پلک بگذارند. (شکورزاده، ۱۳۴۶: ۲۶۸)

• در رمان خانه / ادریسی‌ها «کوکب» پریدن پلک را نشانی از خبر بد می‌داند:

- ترکان از کود باغچه کاهی برداشت و با آب دهان خیس کرد، روی پلک چسباند: «می‌پرد. شگون ندارد!» (همان، ج ۲: ۲۹۰)

• در شاهدمثال زیر بنا بر باور «رخساره» خوردن گوشت آهو و بز شگون ندارد:

- ترکان کمر راست کرد: «هر روز پلو می‌خوردی؟»

[رخساره]: «دست و بالشان باز بود. آقا شکار می‌رفت و آهو و بز کوهی می‌آورد. لب نمی‌زدم. شگون

ندارد. دامن آنها را گرفت؛ دربه‌در شدند...» (همان، ج ۲: ۲۹۱)

• آمد داشتن چیزی: فرخنده و میمون بودن آن.

باورداشتن به این‌که چیزی برای کسی آمد دارد یا نه، از دیگر باورهای رایج در فرهنگ مردم جامعه

است. در شاهدمثال زیر «برزو» معتقد است که کلاهش برای او آمد نداشته است:

- شوکت دستی بر موهای زبر او کشید: «پس کلاهت کو؟»

[برزو]: «انداختمش پشت میز، برایم آمد نداشت»

«ای خرافاتی! برو بردارش! شوهر عمه‌ام کلاهی شبیه این داشت»

برزو دوید، کلاه را برداشت، بر سر گذاشت.

شوکت ابروی چپ را بالا برد: «حالا بهتر شد؟» (همان، ج ۲: ۳۹۵)

• باور غلط دیگری که در فرهنگ ما دیده می‌شود این است که آب پا شیدن روی گریه باعث زگیل

می‌شود. در حقیقت زگیل‌ها بیماری ویروسی هستند که ارتباطی با مورد ذکر شده ندارند.

- [قدیر]: «پاهایم زگیل دارد... روی گریه آب ریخته‌ام». (همان، ج ۲: ۴۸۱)

۳-۷-۲ نمود باورها و عقاید در گفتار، در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

نویسنده در این رمان به باور و اعتقاد خاصی اشاره نکرده است، تنها در بخش کوتاهی از رمان از زبان

«افسانه» همسر دکتر مفید باور به تأثیر دعا و ذکر خواندن برای درمان بیماری آمده است. در شاهدمثال زیر

«افسانه» در مورد پرستاری صحبت می‌کند که در بخش اورولوژی بیمارستان هر دو کلیه‌اش را از دست داده است.

دیالیز هم کمک زیادی به او نکرده است. او به همسرش می‌گوید: «اوره خونش بالا رفته بود و دیالیز هم کمک

زیادی نمی‌کرد. پوستش سیاه شده بود. می‌گه روزهای آخری که اون زن توی بیمارستان بود یه تسبیح بزرگ، یه

تسبیح خیلی بزرگ هزاردونه‌ای توی دستش گرفته بود و چیزی، انگار ذکر بلندی رو زیر لب تکرار می‌کرد. در

واقع هر بار که یه ذکر می‌گفته یکی از دونه‌ها رو رد می‌کرده... زنه گفته بود وقتی دونه‌ها تموم بشند، باید خوب

شده باشه. گفته بود سه روز طول می‌کشه تا ذکرها رو بگه و وقتی ذکرها رو گفت حالش خوب می‌شه» (مستور،

۱۳۸۳: ۵۶). «افسانه» ابتدا تأثیر دعا خواندن و ذکر را در درمان بیماری نمی‌پذیرد اما برخلاف باور او ظهر روز سوم بیمار خوب و چند روز بعد هم مرخص می‌شود. (همان: ۷۹)

باتوجه به مطالب گردآوری شده در این بخش، می‌توان تمام مؤلفه‌ها و متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» را در نگاهی کلی و در دو جدول به شرح زیر نمایش داد. شایان ذکر است از آنجاکه دو مؤلفه دین و مذهب و همچنین باورها و عقاید در دو رمان مذکور پررنگ نیست و با قطعیت نمی‌توان این مؤلفه‌ها را در رابطه با تمام شخصیت‌ها بررسی کرد، لذا این دو مؤلفه در جدول‌های زیر ذکر نگردیده است.

۳-۱ خانه ادریسی‌ها

نام شخصیت	تحصیلات	جنسیت	سن	شغل	طبقه اجتماعی
۱. خانم ادریسی	باسواد	زن	مسن	خانه‌دار	طبقه ممتاز
۲. وهاب	باسواد	مرد	جوان	بی‌کار	طبقه ممتاز
۳. لقا	باسواد	زن	میان‌سال	خانه‌دار	طبقه ممتاز
۴. یاور	کم‌سواد	مرد	مسن	خدمتکار خانه ادریسی	طبقه کارگر
۵. رشید	کم‌سواد	مرد	میان‌سال	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۶. یوسف	باسواد	مرد	جوان	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۷. گلرخ	کم‌سواد	زن	میان‌سال	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۸. کوکان	کم‌سواد	مرد	میان‌سال	خیاط	طبقه کارگر
۹. برزو	باسواد	مرد	جوان	دانشجوی پزشکی	طبقه کارگر
۱۰. پری	کم‌سواد	زن	میان‌سال	پرستار	طبقه کارگر
۱۱. رخساره	کم‌سواد	زن	میان‌سال	رخت‌شو	طبقه کارگر
۱۲. قدیر	کم‌سواد	مرد	میان‌سال	نقاش ساختمان	طبقه کارگر
۱۳. کوکب	کم‌سواد	زن	مسن	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۱۴. کاوه	کم‌سواد	مرد	میان‌سال	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۱۵. تیمور	کم‌سواد	مرد	مسن	باغبان	طبقه کارگر
۱۶. یونس	باسواد	مرد	جوان	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۱۷. حدادیان	باسواد	مرد	میان‌سواد	شهردار سابق	طبقه متوسط
۱۸. ترکان	کم‌سواد	زن	میان‌سال	عضو آتشخانه	طبقه کارگر
۱۹. قباد	کم‌سواد	مرد	مسن	مؤسس آتشخانه	طبقه کارگر
۲۰. شوکت	کم‌سواد	زن	میان‌سال	فرمانده آتشخانه	طبقه کارگر

ادریسی ها و استخوان خوک و دست های جذامی

۲۱. رکسانا	باسواد	زن	جوان	بازیگر	طبقه ممتاز
۲۲. راخوف	-----	زن	-----	فرمانده اصلی آتشیخانه	طبقه ممتاز
۲۳. مؤید	-----	مرد	میان سال	عضو آتشیخانه مرکزی	طبقه ممتاز

۲-۳ استخوان خوک و دست‌های جذامی

شخصیت	تحصیلات	جنسیت	سن	شغل	طبقه اجتماعی
۱. دانیال	باسواد	مرد	جوان	-----	طبقه متوسط
۲. هادر	کم سواد	زن	مسن	خانه دار	طبقه متوسط
دانیال					
۳. حامد	باسواد	مرد	جوان	عکاس	طبقه متوسط
۴. مهناز	باسواد	زن	جوان	دانشجو	طبقه ممتاز
۵. نگار	باسواد	زن	جوان	دانشجو	طبقه متوسط
۶. نوذر	کم سواد	مرد	میان سال	خلافکار	طبقه کارگر
۷. بندر	کم سواد	مرد	میان سال	خلافکار	طبقه کارگر
۸. ملول	کم سواد	مرد	میان سال	خلافکار	طبقه کارگر
۹. عباس خان		مرد	مسن	-----	طبقه ممتاز
۱۰. مفید	باسواد	مرد	میان سال	دکتر	طبقه ممتاز
۱۱. افسانه	باسواد	زن	میان سال	دکتر	طبقه ممتاز
۱۲. محسن	باسواد	مرد	جوان	روزنامه نگار	طبقه متوسط
۱۳. سیمین	باسواد	زن	جوان	-----	طبقه متوسط
۱۴. درنا	محصل	دختر	کودک	-----	طبقه متوسط
۱۵. نصرتی	باسواد	مرد	----	وکیل	-----
محسن					
۱۶. پریسا	-----	زن	جوان	-----	طبقه متوسط

۱۷. ماندانا	-----	زن	جوان	-----	طبقه متوسط

۱۸. اسی	-----	مرد	جوان	-----	-----

-----	-----	جوان	مرد	-----	۱۹. منوچهر
				-	
-----	-----	جوان	مرد	-----	۲۰. شهرام
				-	
-----	-----	جوان	زن	-----	۲۱. شهره
				-	
-----	-----	جوان	مرد	-----	۲۲. سیاوش
				-	
طبقه متوسط	شاعر	جوان	مرد	باسواد	۲۳. کیانوش
طبقه کارگر	روسپی	جوان	زن	کم‌سواد	۲۴. سوسن

فصل چهارم

**مقایسه متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در رمان‌های «خانه ادیسی‌ها» و
«استخوان خوک و دست‌های جذامی»**

در فصل قبل، دو رمان «خانه» ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» بررسی و داده‌های به‌دست آمده از متغیرهای جامعه‌شناسی زبان و چگونگی نمود هر متغیر در دو کتاب مذکور آورده شد. در این فصل پژوهشگر به تحلیل و بررسی داده‌ها و بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های متغیرهای جامعه‌شناسی زبان در دو رمان «خانه» ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی» می‌پردازد.

در رمان خانه ادریسی‌ها تقریباً ۲۳ شخصیت حضور دارند که از میان آن‌ها ۱۱ شخصیت نقش پررنگ‌تری از بقیه دارند. از جمله: خانم ادریسی، وهاب، لقا، یاور، کوکان، برزو، حدادیان، ترکان، قباد، شوکت و رکسانا. در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی ۲۴ شخصیت حضور دارند که از میان آن‌ها ۱۱ شخصیت نقش پررنگ‌تری از بقیه دارند. از جمله: دانیال، حامد، نوذر، بندر، ملول، مفید، افسانه، محسن، پریسا، کیانوش و سوسن. بقیه شخصیت‌های داستان حضوری کم‌رنگ و منفعل دارند.

نتیجه بررسی کتاب‌های مذکور ما را به این نکته رهنمون می‌شود که اغلب شخصیت‌های داستان غزاله عزیزاده در رمان خانه ادریسی‌ها افرادی با تحصیلات کم و از طبقات فرودین جامعه هستند. از میان ۲۳ شخصیت داستان تنها ۸ تن از سواد بالایی برخوردارند و افرادی کتاب‌خوان معرفی می‌شوند. حال آنکه در رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی تعداد افراد باسواد داستان ۱۰ نفر است و این در حالی است که چند تن از شخصیت‌های جوان داستان حضوری بسیار کم‌رنگ و منفعل در داستان دارند، شاید اگر مصطفی مستور به معرفی این شخصیت‌ها نیز می‌پرداخت تعداد افراد باسواد داستان بیشتر می‌شد. پس می‌توان نتیجه گرفت که تعداد شخصیت‌های تحصیل‌کرده در رمان مصطفی مستور بیشتر از رمان غزاله عزیزاده است، و این نکته را حتماً باید در نظر داشت که حجم کتاب عزیزاده چند برابر کتاب مستور است. رمان خانه ادریسی‌ها در دو جلد با تعداد صفحات تقریباً ۶۲۷ نوشته شده است، حال آنکه رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی ۸۷ صفحه است.

۴-۱-۱ تحصیلات

تحصیلات در نحوه صحبت کردن افراد تأثیری آشکار دارد و سبب به‌وجود آمدن تمایز در سطح زبان افراد جامعه می‌گردد. در فصل قبل این تمایز در چهار سطح آوایی، واژگانی، دایره واژگان و اطلاعات عمومی افراد و تمایز در استفاده یا عدم به‌کاربردن واژگان تابو در گفتار در دو رمان *خانه/ادریسی‌ها* و *استخوان خوک و دست‌های جذامی* بررسی و داده‌های به‌دست آمده از کتاب‌های مذکور آورده شد.

۴-۱-۱-۱ تمایز در سطح آوایی زبان در گفتار شخصیت‌های دو رمان

در کتاب *خانه/ادریسی‌ها* نویسنده تفاوت چندانی در سطح آوایی زبان برای افراد قائل نشده است و تقریباً زبانی یکسان را برای افراد با سطح تحصیلات متفاوت به‌کار برده است. برای مثال زبان افرادی چون «وهاب»، «لقا»، «مادر بزرگ»، «برزو»، «حدادیان» و «رکسانا» که از تحصیلات بالاتری نسبت به کسانی چون «شوکت»، «رخساره»، «تیمور» «یاور» و... برخوردارند در سطح آوایی یکدست انتخاب شده است. از این رو تفاوتی در این سطح از زبان در شخصیت‌های داستان این کتاب مشهود نیست. در کتاب *استخوان خوک و دست‌های جذامی* نیز تفاوت چندانی در سطح آوایی زبان شخصیت‌ها دیده نمی‌شود؛ فقط در یک مورد تلفظ اشتباه یک واژه در گفتار «ملول» که فردی خلافاکار و کم‌سواد است، مشهود است.

۴-۱-۲ تمایز در سطح واژگانی در گفتار شخصیت‌های دو رمان

در کتاب *خانه/ادریسی‌ها* در سطح واژگانی نیز مانند سطح آوایی زبان تمایز چندانی دیده نمی‌شود و نویسنده در این مقوله نیز از زبانی یکدست برای گفت‌وگوی میان شخصیت‌های داستان بهره برده است. مثلاً در سطح واژگانی بین زبان شخصیت «برزو» که دانشجوی پزشکی است با «تیمور» که فردی کم‌سوادتر است تمایزی دیده نمی‌شود. یا زبان شخصیت‌های زن مانند «شوکت» و «رخساره» با سواد کم‌تر در مقایسه با «لقا»، «مادر بزرگ» و رکسانا با سطح سواد بالاتر تفاوتی مشهود نیست.

در کتاب *استخوان خوک و دست‌های جذامی* نیز نویسنده تمایز چندانی در این سطح از زبان برای شخصیت‌های مختلف داستان قائل نشده است. زبان «دکتر مفید»، «افسانه»، «کیانوش» و «دانیال» به‌عنوان افرادی با تحصیلات بیشتر در مقایسه با کسانی چون «ملول»، «بندر»، «نوذر»، «سوسن» و... که کم‌سوادتر هستند، تفاوت چندانی در سطح واژگانی دیده نمی‌شود.

۴-۱-۳ تمایز در دایره واژگان و سطح اطلاعات عمومی در گفتار شخصیت‌های دو رمان

در رابطه با تمایز دایره واژگانی و سطح اطلاعات عمومی شخصیت‌ها در رمان *خانه ادریسی‌ها*، گفتار شخصیت‌هایی چون «وهاب»، «مادر بزرگ»، «لقا»، «رکسانا»، «حدادیان»، «برزو» و «یوسف» که تحصیل کرده و کتاب‌خوان هستند کاملاً نمایشگر سطح اطلاعات عمومی آن‌ها است. افراد مذکور از دایره واژگانی وسیعی برخوردارند که زبان آن‌ها را از شخصیت‌های کم‌سواد داستان متمایز می‌کند. حال آن‌که شخصیت‌های کم‌سواد کتاب مانند «شوکت»، «ترکان»، «رخساره»، «تیمور» و... در گفتار از واژه‌ها و عبارات ساده و رایج در جامعه استفاده می‌کنند. گفتار آن‌ها نشان‌دهنده سطح پایین اطلاعات و دامنه محدود واژگانی آن‌ها است.

در کتاب *استخوان خوک و دست‌های جذامی* «دانیال»، «دکتر مفید»، «افسانه» «کیانوش» و... افرادی کتاب‌خوان هستند و در مقایسه با «مادر دانیال»، «نوزر»، «ملول» و... که افرادی با سطح سواد پایین‌تر هستند از دایره واژگانی و سطح اطلاعات عمومی بیشتری برخوردار هستند و این موضوع در خلال گفتارشان و از کلمات و عبارات‌هایی که استفاده می‌کنند، آشکار می‌شود.

۴-۱-۴ تمایز در استفاده یا عدم به‌کاربردن واژگان تابو در گفتار

پس از بررسی‌های انجام گرفته در رمان *خانه ادریسی‌ها* باید گفت نکته قابل توجهی که در این رمان در گفتار شخصیت‌ها وجود دارد و از منظر جامعه‌شناسی زبان حائز اهمیت است، بسامد بالای استفاده از واژگان تابو از سوی شخصیت‌های کم‌سواد رمان است. کاربرد این واژه‌ها و عبارات رکیک در این رمان به‌حدی فراوان است که می‌توان حتی به آن در مبحثی جداگانه پرداخت.

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* نیز در گفتار افراد کم‌سواد و متعلق به طبقات فرودین جامعه این مقوله مشهود است.

۴-۲ جنسیت

از پژوهش‌های زبان‌شناسی چنین برمی‌آید که گفتار زنان و مردان در جامعه تفاوت‌هایی آشکار با یکدیگر دارد. یکی از نکات مهمی که نویسنده باید به آن توجه داشته باشد تناسب زبان با جنسیت شخصیت‌های داستانی است. بدین معنی که «نویسندگان رمان برای آن‌که بتوانند از زبانی متناسب با شخصیت‌های خود استفاده کنند، باید با ویژگی‌های خاص زبان زنان و مردان آشنا باشند و برای زنان از زبانی زنانه و برای مردان از زبانی مردانه بهره ببرند» (بهمنی و باقری، ۱۳۹۱: ۴۵). در هر جامعه زبانی گفتار زنان و مردان با شاخصه‌هایی خاص متمایز می‌شوند.

ادریسی‌ها» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی»

گاهی این تفاوت‌ها به سطح واژگان مربوط می‌شود و گاهی نیز در ساختار دستوری و نحوی زبان تجلی می‌یابد، در پاره‌ای موارد نیز ترکیبی از این تفاوت‌ها گفتار زنان و مردان را از یکدیگر متمایز می‌کند. (باطنی، ۱۳۸۱: ۳۸).

۴-۲-۱ نمود کلمات و اصطلاحات زنانه در رمان خانه ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی

در رمان خانه ادریسی‌ها ۱۰ شخصیت زن و ۱۳ شخصیت مرد حضور دارند و برخی از اصطلاحات زنانه از زبان شخصیت‌های داستان چون «خانم ادریسی»، «شوکت»، «رکسانا» و دیگر زنان داستان گفته شده است. واژه‌ها و اصطلاحاتی مانند: وای، جانمی، چه‌بامزه و زهره‌ام رفت. همچنین از جمله نکات حائز اهمیت در گفتار زنان این رمان توجه زنان به نکات ظریف و جزئی است. شخصیتی همچون «رکسانا» در توصیفات خود به جزئی‌ترین چیزها چون بوها، رنگ‌ها و... توجه دارد حال آن‌که مردی مانند «وهاب» بسیار کلی‌نگر است. از دیگر مواردی که در این کتاب در گفتار زنان آشکار است، تأثیر فمینیسم بر نحوه گفتار زنان و انتخاب واژگان مرتبط با این مقوله است. از جمله موارد تأثیرگذار بر کلام زنان در این کتاب انفعال زن در مقابل مرد، ترسیم مرز بین زنان و مردان و بی‌دفاع بودن و ترس زنان در مقابل مردان است.

لیلا رهبر در نشستی که در دوازدهم دی ماه سال ۸۴ توسط گروه علمی- تخصصی مطالعات زنان انجمن جامعه‌شناسی ایران برگزار شد و به «نقد و بررسی آثار غزاله علیزاده» اختصاص داشت، در مورد موضوع زن در آثار این نویسنده عنوان کرده است: «غزاله علیزاده از نسل اول زنان داستان‌نویس است. او در رمان خانه ادریسی‌ها از سویی مطرح می‌کند که زنان چه از طبقه اشراف و چه از افراد ناشناس، همه در زندگی به نوعی قربانی مردان (نظام مردسالاری سنت‌ها و تعصبات) بودند اما از طرفی هم نشان می‌دهد که زنان مقتدری نیز وجود دارند که زنان و مردان دیگر از او حساب می‌برند و برخی از رفتار او لذت می‌برند. داستان خانه ادریسی‌ها نشان‌گر وضعیت زنان جامعه ما در حوزه سیاسی- اجتماعی و خانوادگی است و نشان می‌دهد خیلی از زنان این جامعه بزرگ شده در نظام مردسالاری هستند که همچنان ادامه دارد البته این روند گرچه هنوز به شکل‌های متفاوتی جلوه‌گر می‌شود ولی شاید بتوان گفت آگاهی و حرکت زنان باعث شده که شدت گذشته را نداشته باشد. علیزاده در آثارش هم به جنبه زندگی خانوادگی و هم آنچه در اجتماع زمانش می‌گذشته، پرداخته و نقش زنان و مردان را در آن بیان کرده است. او در داستان‌هایش یک سویه نگاه نکرده و اگر تصویر مثبت یا منفی از زنان ارائه داده، در مقابل آن، تصویر مثبت یا منفی را از مردان هم آورده؛ اگر موفقیت یا شکست را برای زنان عنوان کرده متقابلاً برای مردان هم آورده و تفاوت‌های زیست‌شناختی و فیزیولوژیکی را خاص یک جنس ندانسته است. البته این در حالی است

که او نقش زنان را به دلیل کم‌رنگ بودن آنها در طول تاریخ، برجسته نشان داده و به‌نظر می‌رسد آثار غزاله علیزاده صورتی از تجدد ادبی است چرا که وی خود را در قالب شخصیت‌های داستانی مطرح می‌کند. (رهبر، ۱۳۸۴)

در کتاب *خانه/ادریسی‌ها* «لقا» نمود زنی کاملاً ضعیف و قربانی جامعه‌ای مردسالار است. نکته حائز اهمیت درباره او، ترس از مردان است و این موضوع در گفتار او کاملاً مشهود است. در این داستان «لقا» پیردختی است که ازدواج نکرده است و تمام نیروهای زنانه‌اش در او، تبدیل به ترس از جنس مخالف شده است. او همچنین نفرتی عمیق از مردان دارد، نفرتی که شاید زائیده ناکامی باشد. حال در مقابل «لقا» زن مقتدری چون «شوکت» وجود دارد که زنان و مردان دیگر از او حساب می‌برند. او در جای‌جای داستان اقتدار خود را با کلام توهین‌آمیزش به نمایش می‌گذارد و در حد توان به تحقیر مردان پیرامون خویش می‌پردازد.

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* ۱۰ شخصیت زن و ۱۴ شخصیت مرد حضور دارند از میان شخصیت‌های داستان زنانی چون «سیمین»، «سوسن» و «پریسا» از تعابیر و کلمات تابو برای تحقیر مردان استفاده می‌کنند.

۴-۲-۲ نمود کلمات و اصطلاحات مردانه در رمان خانه ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی

در مقابل اصطلاحات خاصی که زنان به‌کار می‌برند مردان نیز اصطلاحات خاص خود را دارند که به کلام آن‌ها شکلی کاملاً مردانه می‌بخشد. تعابیر و اصطلاحاتی چون «سام‌علیک»، «چاکرم»، «یارو» و امثال این‌ها. همچنین مردان کلمات و تعابیری را در کلام به‌کار می‌برند که در جامعه مردسالار قدرت آن‌ها را به نمایش می‌گذارد.

در رمان *خانه/ادریسی‌ها* در گفتار «مؤید» که از اعضای آتشیخانه مرکزی است قدرت‌نمایی کاملاً به‌چشم می‌خورد. در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* نیز نمایش قدرت در گفتار «نوذر» سرکرده خلافکاران کاملاً مشهود است.

۴-۳ سن

ازجمله مؤلفه‌های مهمی که در گفتار افراد یک جامعه تمایز ایجاد می‌کند مؤلفه سن است «معمولاً متغیرهای زبانی با سن گویندگان به‌عنوان یک عامل اجتماعی همبستگی نشان می‌دهد» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۱۸۵). افراد در سنین مختلف از الگوهای زبانی متفاوتی در کلام بهره می‌برند. کلمات و اصطلاحاتی که نسل جوان در گفتار به‌کار می‌برند در کلام پیران دیده نمی‌شود.

۴-۳-۱ نمود متغیر سنی در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و استخوان خوک و دست‌های جذامی

از میان ۲۳ شخصیت داستان عزیزاده ۵ نفر مسن و ۵ تن جوان حضور دارند و بقیه شخصیت‌های داستان تقریباً میان‌سال هستند. در این میان اصطلاحاتی چون «پیر شوی پدر/ مادر جان» خاص شخصیت‌هایی چون «خانم ادریسی» و «یاور» است. در این کتاب «خانم ادریسی» مادربرزگ داستان و «یاور» باغبان پیر خانه است، در نتیجه گفتار آن‌ها کاملاً نمایشگر سن آن‌هاست. در مقابل شخصیت‌های جوان‌تر داستان همچون «شوکت» و «لقا» اصطلاحات خاص جوانان مثل آمپر سوزاندن، زیر آب کسی را زدن، دنده خلاص بودن و... را در کلام خود به کار می‌برند.

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* تنها ۲ شخصیت مسن هستند، در مقابل تقریباً ۱۵ شخصیت جوان حضور دارند و بقیه افراد داستان میان‌سال هستند. نویسنده اصطلاحاتی مانند «جیب چاقه»، «ما را پیاده کردن» «تا خرخره خوردن» و «آب خوردن» را از زبان شخصیت‌های میان‌سال و جوان‌تر داستان چون «سوسن» و «نوذر» عنوان کرده است. در مجموع باید گفت تعداد شخصیت‌های جوان داستان مستور بیشتر از داستان عزیزاده است و شخصیت‌های میان‌سال و مسن در کتاب عزیزاده حضوری پررنگ‌تر دارند.

۴-۴ شغل

در هر جامعه‌ای مطابق با نیاز و شرایط آن جامعه حرفه‌های متفاوتی شکل گرفته است و هر پیشه ابزار و اصطلاحات خاص خود را دارد. مشاغل مختلف در جامعه تأثیری آشکار بر زبان و گفتار مردم دارد. کلمات و اصطلاحاتی که در هر شغل به کار می‌رود با شغل دیگر متفاوت است. همچنین با ظهور پیشه‌های جدید ابزار و اصطلاحات جدید نیز به جامعه زبانی وارد می‌شود.

۴-۴-۱ نمود شغل در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در رمان *خانه ادریسی‌ها* مشاغل مختلفی چون خیاطی، پزشکی، پرستاری، باغبانی، بازیگری و... به چشم می‌خورد. صاحبان هر شغل گفتاری متفاوت با دیگری دارند. برای مثال در گفتار «یاور»، که باغبان است، واژه‌هایی چون «کجیل»، «قیچی» و «آپاش» مشهود است. یا «کوکان» خیاط از اصطلاحات و کلماتی مانند «پارچه»، «متر» «سجاف یقه گلابی»، «ساسون زیر سینه»، «گاز حاشیه»، «ارگانزا» و «صابون خیاطی» در گفتار استفاده می‌کند، حال آنکه «برزو» که دانشجوی پزشکی است از لغات و اصطلاحات خاص این حوزه همچون «ورم طحال»، «تنگی دریچه میترال»، «کسنوسوفالوس فاتوس» و... بهره می‌گیرد.

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* حامد عکاس است و کلمات و اصطلاحاتی چون «دوربین»، «عکاس»، «سوژه»، «داروی ظهور» و... گفتار او را با دکتر «مفید» و همسرش «افسانه» متمایز می‌سازد. یا «کیانوش» شاعر به‌گونه‌ای حرف می‌زند که خاص شاعران و نویسندگان است.

۴-۵ طبقه اجتماعی

طبقه اجتماعی نیز از جمله عوامل مؤثر در تمایز زبان افراد هر جامعه است. به این معنی که افراد متعلق به هر طبقه اجتماعی از الگوی زبانی متفاوتی با دیگر طبقات بهره می‌برند. گفتار فردی از طبقه ممتاز جامعه با شخصی که متعلق به طبقه فرودین جامعه است تفاوتی آشکار دارد.

۴-۵-۱ نمود طبقه اجتماعی در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در رمان *خانه ادریسی‌ها* برخی از شخصیت‌های داستان چون «حدادیان» شهردار سابق شهر، در گفتگو از جملات مؤدبانه‌تری استفاده می‌کنند و درمقابل، شخصیتی مانند «شوکت» که فرمانده آتشکاران در خانه ادریسی‌ها و متعلق به طبقات پایین‌تر جامعه است کلمات و اصطلاحات نامحترمانه‌تری را هنگام حرف زدن با مخاطب به کار می‌برد. همچنین استفاده از جملات امری در میان افراد متعلق به طبقات بالاتر جامعه در گفتار با طبقات زیردست مشهود است.

در رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* برخی از شخصیت‌های داستان چون «کیانوش»، «دکتر مفید» و «محسن» در گفتگو از جملات مؤدبانه‌تری استفاده می‌کنند و درمقابل، اشخاصی مانند «سوسن»، «ملول» و «بندر» که متعلق به طبقات پایین‌تر جامعه هستند کلمات و اصطلاحات نامحترمانه‌تری را هنگام حرف زدن با مخاطب به کار می‌برند.

از میان ۲۳ شخصیت داستان علیزاده تقریباً ۱۷ نفر متعلق به طبقات کارگر و پایین‌دست جامعه هستند و تنها ۵ شخصیت از طبقات ممتاز جامعه حضور دارند و این یعنی علیزاده به طبقات ضعیف جامعه پیرامون خود بیشتر توجه داشته است. حال آنکه از ۲۴ شخصیت داستان مستور ۴ تن از طبقه کارگر حضور دارند و بقیه شخصیت‌ها متعلق به طبقه متوسط یا ممتاز جامعه هستند.

۴-۶ دین و مذهب

دین از مهم‌ترین موضوعات زندگی بشر است و رابطه‌ای آشکار با زبان بشر دارد. مبلغان و واعظان دینی همواره برای بیان و انتقال مفاهیم دینی از زبان بهره گرفته‌اند.

۴-۶-۱ نمود دین و مذهب در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی

در دو رمان مذکور نمود دین و مذهب خیلی در گفتار شخصیت‌های داستان به چشم نمی‌خورد و به اعتقادات دینی اشاره‌ای نشده است؛ از این رو نمی‌توان با قطعیت درمورد دین شخصیت‌ها صحبت کرد اما از آنجا که شخصیت‌های رمان‌های مذکور ایرانی‌اند، پیش‌فرض براین است که آنها مسلمان هستند. در میان شخصیت‌های رمان *خانه ادریسی‌ها* برخی از باورهای دینی، تنها از زبان ۱ شخصیت عنوان می‌شود. در این کتاب باور به تناسخ و تولد چندین باره، در خلال حرف‌های «رکسانا» در چند بخش از داستان مشهود است. همچنین در بخشی از رمان *استخوان خوک و دست‌های جذامی* فلسفه وجود و قدرت خداوند از زبان «دانیال» مطرح می‌شود. «دانیال» در طول داستان بارها فلسفه زندگی، خلقت انسان و قدرت خداوند را با سؤال‌هایی متفاوت پیش کشیده و به دنبال یافتن پاسخی برای آن‌هاست.

۴-۷ باورها و عقاید

درمورد رابطه فرهنگ و زبان باید گفت زبان امری است که نمی‌تواند در خلا و به صورت خودمختار و مستقل وجود داشته باشد. زبان مهم‌ترین وسیله ارتباط بشر است که در رابطه با امر دیگر و در جهت ارتباط با هم‌نوعان به کار گرفته می‌شود و روشن‌ترین جلوه از فرهنگ یک جامعه و وابسته و تأثیرگذار بر آن و مهم‌ترین دریچه به سوی جهان ذهن و اندیشه بشری است. برخی از زبان به آئینه تعبیر کرده‌اند که فرهنگ جامعه را در خود انعکاس می‌دهد و به عبارت دیگر زبان را مهم‌ترین چیزی به شمار می‌آورند که از طریق آن می‌توان اطلاع دقیقی درباره فرهنگ یک جامعه زبانی به دست آورد. (صفوی، ۱۳۷۸: ۱۷) عقاید و باورها در بررسی زبان حائز اهمیت است، به این معنی که هر جامعه‌ای عقاید و باورهای خاص خود را دارد و این باورها در زبان افراد آن جامعه بازتابی آشکار دارد و بررسی آن‌ها از منظر جامعه‌شناسی زبان جایگاهی برجسته دارد.

۴-۷-۱ نمود باورها و عقاید در گفتار، در رمان خانه ادریسی‌ها و رمان استخوان خوک و دست‌های**جذامی**

برخی از شخصیت‌های داستان علیزاده افرادی سنتی هستند، به این معنی که به برخی از باورهای کهنه یا رایج در جامعه اعتقاد دارند. تعدادی از این باورها در گفتار بعضی از شخصیت‌های رمان *خانه ادریسی‌ها* منعکس شده است. برای مثال یکی از باورها و عقاید در فرهنگ ما بریدن ناف کسی با چیزی است که از زبان «یاور» عنوان شده است. یا «کوکب» پریدن پلک را نشانی از خبر بد می‌داند. بنا بر باور «رخساره» خوردن گوشت آهو و بز شگون ندارد. همچنین «قدیر» بر اساس باوری کهنه معتقد است که ریختن آب بر گربه باعث درآمدن زگیل در بدن می‌شود و بسیاری از باورهای رایج در فرهنگ ما که در بخش قبل ذکر گردید. حال آنکه در کتاب *استخوان خوک و دست‌های جذامی* نویسنده به باور و اعتقاد خاصی اشاره نکرده است، تنها در بخش کوتاهی از رمان از زبان «افسانه» همسر دکتر مفید باور به تأثیر دعا و ذکر خواندن برای درمان بیماری آمده است. در نتیجه می‌توان گفت تعداد شخصیت‌های سنتی در رمان علیزاده نسبت به شخصیت‌های رمان مستور بیشتر است و مستور بیشتر به سمت خلق شخصیت‌های مدرن در این رمان گرایش داشته است.

فصل پنجم

نتیجه گیری

۵-۱ نتیجه گیری

بر اساس پژوهش حاضر می توان نتیجه گیری کرد که متغیرهای جامعه شناختی زبان در دو رمان «خانه /دریسی ها» از غزاله علیزاده و «ستخوان خوک و دست های جذامی» از مصطفی مستور عبارتند از: ۱. تحصیلات، ۲. جنسیت، ۳. سن، ۴. شغل، ۵. طبقه اجتماعی، ۶. دین و مذهب، ۷. باورها و عقاید.

متغیر نخست مورد بررسی تحصیلات است. میزان و نوع تحصیلات می تواند تفاوت هایی آشکار در گفتار هر فرد در جامعه ایجاد کند و سبب به وجود آمدن یک گونه زبانی خاص گردد. نوع گفتار هر فرد می تواند نماینده درجه تحصیلات، طبقه اجتماعی و... آن شخص باشد. بین زبان افراد تحصیل کرده، کم سواد یا بی سواد تفاوت های آشکاری در سطح آوایی و واژگانی دیده می شود. به دیگر سخن، هرچه افراد تحصیلات بالاتری داشته باشند، دایره واژگانی گسترده تری دارند و افراد با تحصیلات پایین تر امکانات زبانی محدودتری در اختیار دارند. این تمایز در چهار سطح آوایی، واژگانی، دایره واژگان و سطح اطلاعات عمومی و استفاده یا عدم استفاده از واژگان تابو در گفتار افراد قابل بحث و بررسی است. در سطح آوایی زبان در میان افراد با تحصیلات پایین اشتباهات تلفظی بسیاری دیده می شود حال آنکه قشر تحصیل کرده جامعه کلمات را با تلفظ صحیح آن ها به کار می برند. در سطح واژگانی زبان نیز افراد با تحصیلات بالاتر اغلب شکل گفتاری کلمات را به کار می برند ولی افراد کم سواد در گفتار به این موضوع چندان اهمیتی نمی دهند. در سطح دایره واژگان و اطلاعات عمومی، افراد با تحصیلات بالاتر معمولاً از دایره واژگان بیشتری برای حرف زدن برخوردارند و هنگام صحبت کردن از سطح اطلاعات فراوان تری نسبت به افراد با تحصیلات کم تر بهره می برند. این افراد به لحاظ کاربرد واژگان در گفتار بسیار سنجیده تر از افراد کم سواد عمل می کنند. آن ها همچنین اطلاعات گسترده ای در مورد علوم مختلف، ادیان، فلسفه، هنر و... دارند و تمام این موارد سبب تمایز در گفتار آن ها با افراد کم سوادتر جامعه می گردد. یکی دیگر از مواردی که تمایز آشکار در گفتار افراد ایجاد می کند به کاربردن واژه و عباراتی است که در جامعه تابو محسوب می شود. این شکل از گفتار در جامعه ناپسند، ممنوع و نکوهش پذیر است. برخی از این واژگان تابو، فحش ها و ناسزاها هستند که نشان دهنده فرهنگ، ادب و حتی میزان تحصیلات گوینده هستند. افراد متعلق به طبقات اجتماعی بالا و مرفه جامعه و دارای تحصیلات عالی از به کاربردن برخی از واژه ها با بارمعنایی فحش و ناسزا خودداری می کنند

و این درحالی است که افراد با سواد کم تر و متعلق به طبقات پایین تر جامعه در گفتارشان از این کلمات راحت تر استفاده می کنند. نتیجه حاصل از بررسی کتاب های مذکور ما را به این نکته رهنمون می شود که این متغیر نمودی آشکار و برجسته در این آثار دارد. در رمان *خانه/دریسی ها* تقریباً ۲۳ شخصیت حضور دارند که از میان آن ها ۱۱ شخصیت نقش پررنگ تری از بقیه دارند. در رمان *استخوان خوک و دست های جذا/می* ۲۴ شخصیت حضور دارند که اغلب شخصیت های داستان غزاله علیزاده در رمان *خانه/دریسی ها* افرادی با تحصیلات کم و از طبقات فرودین جامعه هستند. از میان ۲۳ شخصیت داستان تنها ۸ تن سواد بالایی دارند و افرادی کتاب خوان معرفی می شوند. حال آنکه در رمان *استخوان خوک و دست های جذا/می* تعداد افراد با سواد داستان ۱۰ نفر است، پس می توان نتیجه گرفت که تعداد شخصیت های تحصیل کرده در رمان مصطفی مستور بیشتر از رمان غزاله علیزاده است. در مورد تمایز در گفتار شخصیت های دو رمان باید خاطر نشان شد که در سطح آوایی زبان، در گفتار شخصیت های دو رمان تفاوت چندانی در سطح آوایی زبان مشهود نیست و هر دو نویسنده تقریباً زبانی یکسان را برای افراد با سطح تحصیلات متفاوت به کار برده اند. در سطح واژگانی گفتار شخصیت ها نیز مانند سطح آوایی زبان تمایز چندانی دیده نمی شود و نویسندگان در این مقوله نیز از زبانی یکدست برای گفت و گوی میان شخصیت های داستان بهره برده اند. اما در زمینه دایره واژگان و سطح اطلاعات عمومی در گفتار شخصیت های دو رمان، شخصیت های تحصیل کرده و کتاب خوان از سطح اطلاعات عمومی و دایره واژگان گسترده تری برخوردارند که زبان آن ها را از شخصیت های کم سواد داستان متمایز می کند. حال آن که شخصیت های کم سواد در گفتار از واژه ها و عبارت های ساده و رایج در جامعه استفاده می کنند. گفتار آن ها نشان دهنده سطح پایین اطلاعات و دامنه محدود واژگانی آن ها است. در مورد استفاده یا عدم استفاده از واژگان تابو در گفتار، نکته قابل توجهی که در رمان *خانه/دریسی ها* در گفتار شخصیت ها وجود دارد و از منظر جامعه شناسی زبان حائز اهمیت است، بسامد بالای استفاده از واژگان تابو از سوی شخصیت های کم سواد رمان است. در رمان *استخوان خوک و دست های جذا/می* نیز در گفتار افراد کم سواد و متعلق به طبقات فرودین جامعه این مقوله مشهود است.

متغیر دوم مورد بررسی، جنسیت افراد است که یکی دیگر از عواملی است که در نحوه گفتار افراد تأثیرگذار است. به دیگر سخن گفتار زنان و مردان در جامعه تفاوت هایی آشکار دارد که این تفاوت ها گاه به سطح واژگان و گاه به جنبه آوایی و تلفظ کلمات مربوط می شود. زنان و مردان گاه هنگام سخن گفتن کلمات و اصطلاحاتی را به کار می برند که مختص به خود آن ها است و استفاده از آن ها برای جنس مقابل ناپسند است. بدین معنی که مردان اصطلاحات و عباراتی را در گفتار به کار می گیرند که زنان به دلیل شرم و حیا و نزاکت از به کارگیری آن ها در کلامشان پرهیز می کنند، در مقابل کلمات و اصطلاحاتی در گفتار زنان وجود دارد که در صورتی که مردان از آن استفاده کنند، موجب تمسخر ایشان از جانب دیگر افراد می شود، در نتیجه الگوی زبانی زنان و مردان

تفاوت‌هایی آشکار با یکدیگر دارند. همچنین زنان در گفتار بسیار جزئی‌نگر هستند، درمقابل مردان کلی‌نگر هستند و به جزئیات زیاد توجه نمی‌کنند. از دیگر مواردی که در گفتار زنان حائز اهمیت و چشم‌گیر است تلاش آن‌ها برای دستیابی به برابری اجتماعی و برقراری عدالت با مردان است، این موضوع به‌خوبی در گفتار برخی از زنان آشکار می‌شود. انفعال زنان در برابر مردان و مطرح شدن مفاهیمی همچون ضعیف‌تر بودن زنان درمقابل مردان، قرار دادن جنس زن در درجه‌ای پایین‌تر از مرد، بی‌دفاعی زنان و ترس آن‌ها از جنس مخالف از دیگر مواردی است که در بسیاری از جوامع به‌ویژه جوامع سنتی نمودی آشکار دارد و این موارد را می‌توان از خلال گفتار مردان و زنان استنباط کرد. درمورد متغیر جنسیت می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در *رمان خانه/دریسی‌ها* ۱۰ شخصیت زن و ۱۳ شخصیت مرد حضور دارند و برخی از اصطلاحات زنانه از زبان شخصیت‌های زن داستان گفته شده است. همچنین ازجمله نکات حائز اهمیت در گفتار زنان این رمان توجه زنان به نکات ظریف و جزئی است. حال آن‌که مردان داستان بسیار کلی‌نگر هستند. از دیگر مواردی که در این کتاب در گفتار زنان آشکار است، تأثیر فمینیسم بر نحوه گفتار زنان و انتخاب واژگان مرتبط با این مقوله است. ازجمله موارد تأثیرگذار بر کلام زنان در این کتاب انفعال زن در مقابل مرد، ترسیم مرز بین زنان و مردان، بی‌دفاع بودن و ترس زنان درمقابل مردان است. در *رمان/استخوان خوک و دست‌های جلد/می* ۱۰ شخصیت زن و ۱۴ شخصیت مرد حضور دارند که در خلال گفتارشان متغیر جنسیت نمودی آشکار دارد. ازجمله موارد چشم‌گیر، به‌کاربردن واژگان و اصطلاحات خاصی است که به کلام مردان داستان شکلی کاملاً مردانه می‌بخشد. همچنین استفاده از کلمات و تعبیری که جامعه‌ای مردسالار را به نمایش می‌گذارد.

متغیر سوم مورد بررسی در این پژوهش سن افراد است. شایان ذکر است سن افراد در جامعه تفاوت‌هایی آشکار را در زبان و نحوه گفتار آن‌ها پدید می‌آورد. بدین معنی که اعضای یک جامعه زبانی در سنین مختلف الگوهای زبانی متفاوتی دارند. جوانان و نوجوانان اصطلاحات و کلماتی در گفتار به‌کار می‌برند که در گروه‌های سنی دیگر چون بزرگسالان و کهنسالان دیده نمی‌شود. درمورد نمود متغیر سن در رمان‌های مذکور می‌توان گفت از میان ۲۳ شخصیت داستان *علیزاده* ۵ نفر مسن و ۵ تن جوان حضور دارند و بقیه شخصیت‌های داستان تقریباً میان‌سال هستند و گفتار آن‌ها کاملاً نمایشگر سن آن‌هاست. در *رمان/استخوان خوک و دست‌های جلد/می* تنها ۲ شخصیت مسن هستند، درمقابل تقریباً ۱۵ شخصیت جوان حضور دارند و بقیه افراد داستان میان‌سال هستند. درنتیجه تعداد شخصیت‌های جوان داستان مستور بیشتر از داستان *علیزاده* است و شخصیت‌های میان‌سال و مسن در کتاب *علیزاده* حضوری پررنگ‌تر دارند.

متغیر چهارم مورد بررسی، شغل افراد است. با توجه به مشاغل و فعالیت‌های گوناگون در جامعه، استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به این حرفه‌ها درمیان افراد مختلف مشهود است. شغل افراد سبب تمایز زبانی

صاحبان آن مشاغل با دیگر افراد جامعه می‌گردد. معمولاً نحوه گفتار یک پزشک یا یک وکیل با یک کارگر، خیاط یا باغبان تمایزی آشکار دارد. متغیر شغل نیز نمودی آشکار در رمان‌های مذکور دارد. در رمان *خانه‌ادریسی‌ها* مشاغل مختلفی چون خیاطی، پزشکی، پرستاری، باغبانی، بازیگری و... به چشم می‌خورد. صاحبان هر شغل گفتاری متفاوت با دیگری دارد. در رمان *استخوان خوک* و *دست‌های جنا می* شغل‌هایی چون عکاسی، پزشکی و... وجود دارد که صاحبان این مشاغل گفتار مختص به خود را دارند.

متغیر پنجم مورد بررسی و یکی دیگر از عواملی که سبب به وجود آمدن تمایز زبانی می‌شود، طبقه اجتماعی افراد است. بدین معنی که قرار گرفتن افراد در هر کدام از طبقات اجتماعی تأثیری آشکار در نحوه رفتار و گفتار آنان دارد. شایان ذکر است که طبقات ممتاز جامعه از امکانات بیشتری برای کسب دانش و یادگیری انواع مهارت‌ها و ارزش‌ها برخوردارند و این امکانات، الگوهای ویژه زبانی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد که با الگوی زبانی افراد طبقات فرودین جامعه متفاوت است. بر اساس داده‌های پژوهش، در رمان *خانه‌ادریسی‌ها* و *استخوان خوک* و *دست‌های جنا می* برخی از شخصیت‌های داستان که متعلق به طبقات بالاتر جامعه هستند، در گفتگو از جملات مؤدبانه‌تری استفاده می‌کند و در مقابل، افراد متعلق به طبقات پایین‌تر جامعه کلمات و اصطلاحات نامحترمانه‌تری را هنگام حرف زدن با مخاطب به کار می‌برند. از میان ۲۳ شخصیت داستان علیزاده تقریباً ۱۷ نفر متعلق به طبقات کارگر و پایین‌دست جامعه هستند و تنها ۵ شخصیت از طبقات ممتاز جامعه حضور دارند و این یعنی علیزاده به طبقات ضعیف جامعه پیرامون خود بیشتر توجه داشته است. حال آنکه از ۲۴ شخصیت داستان مستور ۴ تن از طبقه کارگر حضور دارند و بقیه شخصیت‌ها متعلق به طبقه متوسط یا ممتاز جامعه هستند.

متغیر ششم مورد بررسی، دین و مذهب افراد است. دین و زبان هر دو جزئی از فرهنگ بشری محسوب می‌شوند. دین همواره برای ارائه، تبلیغ و گسترش آموزه‌های خود از زبان کمک گرفته، زبان نیز متقابلاً در حیطه واژگانی و گفتاری در زمینه‌هایی خاص متأثر از دین بوده است؛ برای مثال کلمات و اصطلاحاتی که یک واعظ هنگام سخنرانی به کار می‌گیرد با کلمات و اصطلاحاتی که در یک سخنرانی علمی یا ورزشی استفاده می‌شود، کاملاً تفاوت دارد. همچنین عقاید و باورهای دینی افراد در جامعه همچون اعتقاد به بهشت و جهنم، معاد، تناسخ و... در گفتگوهای آن‌ها به خوبی نمایان می‌شود. اما در مورد نمود متغیر دین و مذهب باید اشاره کرد که در دو رمان مذکور نمود دین و مذهب خیلی در گفتار شخصیت‌های داستان به چشم نمی‌خورد و به اعتقادات دینی اشاره‌ای نشده است از این رو نمی‌توان با قطعیت در مورد دین شخصیت‌ها صحبت کرد.

متغیر هفتم مورد بررسی، باورها و عقاید افراد در جامعه است. فرهنگ و زبان به شدت به هم مرتبط هستند. بخش مهمی از فرهنگ هر جامعه را عقاید و باورهای آن شکل می‌دهند. اعتقادات، باورها، خرافات، خواب‌گزاری‌ها و... در زبان افراد آن جامعه نمودی آشکار دارند. باید در نظر داشت که برخی از باورها و عقاید

در بعضی از جوامع مشابه و برخی از آن‌ها با جوامع دیگر متفاوت هستند. با بررسی جامعهٔ زبانی هر جامعه می‌توان به شباهت‌ها و تفاوت‌های باورها و عقاید افراد دست یافت. در زمینهٔ متغیر باورها و عقاید و نمود این متغیر در گفتار شخصیت‌های رمان *خانهٔ ادیسی‌ها* و رمان *استخوان خوک* و دست‌های *جدا می می‌توان* نتیجه گرفت که بعضی از شخصیت‌های داستان علیزاده به برخی از باورهای کهن یا رایج در جامعه اعتقاد دارند و تعدادی از این باورها در گفتار شخصیت‌های رمان منعکس شده است. حال آنکه در کتاب *استخوان خوک* و دست‌های *جدا می نویسنده* به باور و اعتقاد خاصی اشاره نکرده است، تنها در بخش کوتاهی از رمان، باور به تأثیر دعا و ذکر خواندن برای درمان بیماری آمده است. در نتیجه می‌توان گفت تعداد شخصیت‌های سستی در رمان علیزاده نسبت به شخصیت‌های رمان مستور بیشتر است و مستور بیشتر به سمت خلق شخصیت‌های مدرن در این رمان گرایش داشته است.

منابع

۱. _____ (۱۳۸۷)، «نشست نقد آثارش: نوشتن داستانی که مخاطب نتواند بفهمد، غیراخلاقی است»، ایسنا.
۲. _____ (۱۳۸۱)، «جامعه‌شنا سنی زبان»، (مجموعه مقالات زبان و جامعه‌شنا سنی)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. ادیبی، حسین (۱۳۵۴)، «جامعه‌شناسی طبقات»، تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
۴. ارباب، سپیده (۱۳۹۱)، «بررسی و طبقه‌بندی د شوازه‌های رایج فارسی در تداول عامه»، زبان‌شنا سنی تطبیقی، دوره ۲، آبان، شماره ۴ - شماره پیاپی ۴، صص ۱۲۴-۱۰۷.
۵. انوری، حسن (۱۳۸۳)، «فرهنگ کنایات سخن»، تهران: سخن.
۶. انوشه، حسن (۱۳۷۶)، «فرهنگ‌نامه ادبی فارسی»، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۷. ایچیسون، جین (۱۳۷۱)، «مبانی زبان‌شناسی»، ترجمه محمد فائض، تهران: نگاه.
۸. آبوت، پالاما؛ والاس، کلر (۱۳۸۳)، «جامعه‌شناسی زنان»، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
۹. باطنی، محمدرضا (۱۳۷۱)، «پیرامون زبان و زبان‌شناسی» (مجموعه مقالات)، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۰. برتراند، راسل (۱۳۴۵)، «جهانی که من می‌شناسم»، «اخلاق تبو (رسوم و عادات جاهلانه)»، ترجمه روح‌الله عباسی، تهران: امیرکبیر.
۱۱. بهمنی‌مطلق، یدالله؛ باقری، نرگس (۱۳۹۱)، «مقایسه زبان زنان در آثار سیمین دانشور و جلال آل احمد»، فصلنامه زن و فرهنگ، سال ۳، شماره ۱۱، صص ۵۹-۴۳.
۱۲. بهمنی‌مطلق، یدالله؛ مروی، بهزاد (۱۳۹۳)، «رابطه زبان و جنسیت در رمان شب‌های تهران»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، بهار و تابستان، شماره ۷۶، صص ۲۶-۷.
۱۳. بی‌سلی، کریس (۱۳۸۵)، «چستی فمینیسم»، ترجمه محمدرضا زمردی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۱۴. پارسی‌نژاد، کامران؛ شاکری، احمد؛ حبیبی، مجتبی؛ اسدی‌فر، سعید؛ کاشانی، راجی، حلقه نقد: انسان‌ها، کلمه‌ها، اندوه‌ها، «استخوان خوک و دست‌های جذامی» نوشته مصطفی مستور، ادبیات داستانی تیر ۱۳۸۴ شماره ۹۱، صص ۶۶-۵۸.
۱۵. ترادگیل، پیت (۱۳۷۶)، «زبان‌شنا سنی اجتماعی: درآمدهای برزبان و جامعه»، ترجمه محمد طباطبایی، تهران: آگاه.
۱۶. تفلوسی، حبیب‌بن ابراهیم (۱۳۹۷)، «تعبیر خواب/ابن‌سیرین»، تهران: سیمای نور امید.

۱۷. تیموری، اسفندیار؛ خسروی، حسین؛ قائدی، یحیی (۱۳۹۸)، «بررسی زیبایی‌شناختی کنایه در داستان‌های فکری کودکان در ایران با رویکرد به «قصه‌های تازه از کتاب‌های کهن» زیبایی‌شناسی ادبی بهار، شماره ۳۹، صص ۱۲۵-۱۵۰.
۱۸. حجازی، الهه؛ ر ضادوست، زهرا (۱۳۹۱)، «بررسی اثر جنس و طرحواره‌های جنسیتی بر الگوهای دوستی»، فصلنامه علمی- پژوهشی زن و جامعه، سال سوم، شماره ۳، صص ۷۷-۵۷.
۱۹. حسین‌زاده، علی (۱۳۹۱)، «تفاوت‌های زن و مرد نقش کارکرد آن»، معرفت، سال بیست و یکم، خرداد، شماره ۱۷۴، صص ۷۲-۶۱.
۲۰. خدادادی، محمد (۱۳۹۹)، «تأملی در اعتقاد به زندگی‌های متوالی»، تهران: دستان.
۲۱. درویشیان، علی‌اشرف (۱۳۵۶)، «زاین ولایت»، تهران: شبگیر.
۲۲. رضاپور، ابراهیم (۱۳۹۶)، «تحلیل جامعه‌شناختی بر کاربرد چند ساخت نحوی فارسی بر اساس نظریه تنوعات زبانی لبو»، تهران، فصلنامه علمی- پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء، سال نهم، شماره ۲۲، صص ۱۰۵-۷۷.
۲۳. رضایی، محمد؛ ویسکرمی، امید؛ کیا، حسین (۱۳۹۶)، «باورهای عامیانه درباره اختلاج و بازتاب آن در ادبیات فارسی»، دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال ۵، بهمن و اسفند، شماره ۱۸، صص ۶۵-۴۷.
۲۴. رهبر، لیلا (۱۳۸۴)، «نقد فمینیستی ادبیات»، انجمن جامعه‌شناسی ایران، گزارش نشست جامعه‌شناسی زنان و جنسیت (مطالعات زنان)، دی ماه.
۲۵. سعیدی، محمدزکریا (۱۴۰۱)، «رابطه متقابل فرهنگ، دین و زبان»، دوفصلنامه زبان و فرهنگ ملل، سال ۵، پاییز و زمستان، شماره ۱۰، صص ۱۸۶-۱۶۱.
۲۶. الشکری، فدوی (۱۳۸۶)، «واقعیت‌گرایی در ادبیات داستانی»، تهران: نگاه.
۲۷. شکورزاده، ابراهیم (۱۳۴۶)، «عقاید و رسوم عامه مردم خراسان»، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۸. علائی، بهلول (۱۳۹۱)، «پیوستگی زبان و فرهنگ؛ برخی ملاحظات اجتماعی و روان- زبان شناختی در دبیرمقدم، محمود»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۵۵۱-۵۴۰.
۲۹. علیرضایی، علی (۱۳۹۷)، «تحلیل جامع رمان خانه ادریسی‌ها»، مجله اینترنتی کتابچی. <https://blog.ketabchi.com>
۳۰. علیزاده، غزاله (۱۳۸۰)، «خانه ادریسی‌ها»، تهران: توس.
۳۱. غیاث‌الدین محمد عبدالمطلب، «جامع‌الدعوات کبیر»، (بیتا)، تهران: چاپ سربی.
۳۲. فتح‌طاهری، علی؛ شرفی، اسماعیل (۱۳۹۳)، «بررسی تغییر عقیده آنتونی فلو از منظر موافقان و مخالفان»، مجله علمی فلسفه دین، دوره ۱۱، اردیبهشت، شماره ۱- شماره پیاپی ۱، صص ۱۷۲-۱۴۳.

۳۳. فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، «شکل‌گیری رئالیسم ایرانی»، کنفرانس بین‌المللی جایگاه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه داکار بنگلادش، صص ۷-۲.
۳۴. فرضی، حمیدرضا؛ امانی آستمال، رستم (۱۳۹۱)، «بازتاب رئالیسم در رمان خانه ادریسی‌ها»، نشریه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، پاییز، شماره ۹، صص ۱۶۰-۱۳۵.
۳۵. گرو، بنوات (۱۳۷۹)، «زنان از دیدگاه مردان»، ترجمه محمدجعفر پوینده، بی‌جا: جامی.
۳۶. گوروچ، ژرژ (۱۳۵۷)، «مطالعه درباره طبقات اجتماعی»، ترجمه باقر پرهام، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۳۷. گوروچ، ژرژ؛ هانری، مندارس (۱۳۵۰)، «مبانی جامعه‌شناسی»، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر امیرکبیر.
۳۸. مارکس، کارل؛ فریدریش، انگلس. (۱۸۸۸)، «مانیفست»، لندن: بی‌نا.
۳۹. محمدی، سایر (۱۳۸۰)، «تاقی که مرکز جهان است» (گفتگوهای با اهل قلم)، تهران: نگاه.
۴۰. محمدی، فتاح (۱۳۷۸)، خانه ادریسی‌ها، نشریه بایا، خرداد، شماره ۵، صص ۱۶-۱۲.
۴۱. محمودی، مریم؛ حیدری، نگار (۱۳۹۷)، تحلیل جایگاه زن در رمان‌های غزله عزیزاده (رمان‌های بعد از تابستان، دو منظره، خانه ادریسی‌ها، شب‌های تهران)، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال نهم، بهار، شماره ۳۵، صص ۴۷-۳۵.
۴۲. مدرسی، یحیی (۱۳۶۸)، «درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان»، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴۳. مستور، مصطفی (۱۳۸۳)، «استخوان خوک و دست‌های جذامی»، تهران: چشمه.
۴۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲)، «از جنبش تا نظریه اجتماعی تاریخ دو قرن فمینیسم»، تهران: شیرازه.
۴۵. معین، محمد (۱۳۸۶)، «فرهنگ معین» (یک‌جلدی فارسی)، تهران: زرین.
۴۶. معینی‌فر، حشمت‌السادات (۱۳۸۸)، «بازنمایی کلیشه‌های جنسیتی در رسانه: مطالعه موردی صفحه حوادث روزنامه همشهری»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره دوم، پاییز، شماره ۷، صص ۱۹۷-۱۶۷.
۴۷. وارداف، رونالد (۱۳۹۳)، «درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان»، ترجمه رضا امینی، تهران: بوی کاغذ.
۴۸. وبستر، راجر (۱۳۸۲)، «پیش‌درآمدی بر مطالعه نظری ادبی»، ترجمه الهه دهنوی، تهران: روزگار.

Abstract

Title

The present study examines the sociology of language in two novels "The House of Hydrangeas" by Ghazaleh Alizadeh and "Pig Bone and Leprosy Hands" written by Mostafa Mastour and the writer seeks to answer the following questions by using the descriptive-analytical style and by total induction in the two novels mentioned: a) What are the sociological variables of the language of the two novels "House of Hydrangeas" and "Pig Bone and Leprous Hands"? b) How are these variables manifested in the novels "The House of Hydrangeas" and "Pig Bone and Leprous Hands"? c) What are the similarities and differences between the sociological variables of language in the two novels "House of Hydrangeas" and "Pig Bone and Leprous Hands"? In order to answer the above questions, the researcher first discussed the generalities of the research in the first chapter, and devoted the second chapter to the theoretical foundations of the research; Then, in the third chapter, sociological variables of language are described in the novels "The House of Hydrangeas" and "The Pig Bone and the Leper's Hands" and in the fourth chapter, these variables are compared in the novels "The House of the Hydrangeas" and "The Pig's Bone and the Leper's Hands". In the fifth chapter, the result of the research is also explained. The results of the research indicate that the sociological variables of the language used in the mentioned novels include: education, gender, age, occupation, social class, religion, beliefs and opinions. The authors of these two novels have tried to create differences in the speech of different characters by using these variables; In other words, the type of speech of each person in these two novels is in many cases proportional to sociological variables such as gender, age, occupation, social class, etc.

Keywords: sociology of language, sociological variables of language, Ghazaleh Alizadeh, Mostafa Mastour, house of hydrangeas, pig bone and leper hands.



Arak University

Faculty of

Department of

Title:

.....

By:

.....

Supervisor:

.....

Advisor:

.....

Season/ Year